

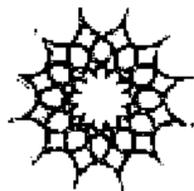
گزیده‌های آزاد اسپرم

www.TarikhBook.ir

ترجمه

راشد محصل

www.facebook.com/TarikhBook



موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۶

بخش دوم (فصل چهارم تا بیست و هفتم) دربارهٔ چگونگی آمدن دین به زمانه و زندگی دین‌آور است. نویسنده در این بخش زندگی زردشت را از آن‌گاه که فروهرش در عوم بود تا زمان پیامبری به کوتاهی بیان کرده است و در این رابطه از رواج دین، معجزه‌ها، پیشگوییها و آموزشهای برجسته او نیز گفتگو می‌کند.

بخش سوم (فصل بیست و هفتم و بیست و هشتم) درحقیقت هیچ‌گونه ارتباط آشکاری با مطالب پیش و پس از خود ندارد. فصل بیست و هفتم دربردارندهٔ پنج حوی نیک پیشوایان دین و ده اندرز دینی است. مطالب این فصل بی‌کم و کاست در متفهای دیگر پهلوی نیز آمده و درحقیقت برگرفته و گزیده‌ای از سخن پیشینیان و بزرگان دین است. فصل بیست و هشتم تقسیمات نماز اعرافور است.

گفتار دوم (فصل بیست و نهم تا سی و چهارم) باین عبارت آغاز می‌شود: «به نام ایزدان، گفتار زادسپرم جوان جهان».

مطالب این چند فصل دربارهٔ ترکیب آدمیان و بیان نیروهای موجود در تن و وظیفهٔ هر یک از اندامها و کلیاتسی دربارهٔ زندگی پس از مرگ است. پس از فصل سی و سوم ظاهراً کتاب باین پایان فرست فرجام می‌گیرد: «فرجام یافت به درود و رامش و شادی، من بندهٔ دین گوید شاه رستم بندار شاه مردان دوستم و باقی گذاشتم».

گفتار سوم (فصل سی و چهارم و سی و پنجم) چنین آغاز می‌شود: «به نام ایزدان و دین به مزدیسنان پیروزگر، گفتار زادسپرم جوان جهان دریک روزه».

فصل سی و چهارم دربارهٔ فرستگر کرداری است و در آن از زندگی مردم در پایان جهان و همانندی این زندگی با آنچه در آغاز آفرینش بوده است سخن گفته می‌شود. فصل سی و پنجم دنبالهٔ مطالب فصل پیش است و در آن همسانی آفریدگان اورمزدی با هفت امشاسپند نموده شده است (۴). این دو فصل از زیباترین فصلهای کتاب و سر از تشبیهات و استعارات زیبا - جملات کوتاه و روان است و باید آنها را از نثرهای زیبای دورهٔ میانه فارسی به‌شمار آورد (۵). فصل سی و پنجم یکباره بریده می‌شود و احتمال دارد که چیزی از آن افتاده و یا حذف شده باشد.

وجود پارهای از نشانه‌ها در مطالب این دو فصل و اشاره صریح متوجه به انجمن‌گوییهای زادسپرم، این گمان را تایید می‌کند که شاید این بخش، تحریری

از گفته‌های شامی زادسپرم است که به‌عنوان پیوست در پایان کتاب آمده است (۶).

بر روییم باید گفت که کتاب، همان‌گونه که از نامش پیداست، گزیده‌ای از یک کتاب بزرگتر یا مجموعه‌ای مختلف دیگر است که در این کتاب، به‌انتضای موضوع، در کنار یکدیگر نهاده شده است و اگر به‌یاد بیاوریم که زادسپرم کتابهای دیگری مانند «ایرنه‌وداری یزش و تخمه شماری» (۷) و ... نیز داشته است قبول این گمان چندان دشوار نیست.

سپری کوتاه در کتاب، تسلط و احاطه نویسنده را بر مباحث مختلف دینی و اندیشه‌های علمی زمان نشان می‌دهد. نویسنده در کتاب بیشتر بر دریافتهای خود تکیه می‌کند و جای جای به سخن دین‌آور نخستین یا دانایان پیشین استناد می‌جوید. در نوشته‌اش نقل قول گزارشگران کمتر دیده می‌شود و ظاهراً آنچه می‌گوید استنباط شخصی او از مسائل مورد بحث است. بسیاری از مطالب گزیده‌ها و بندهش دره‌موضوع و حتی جمله‌ها و عبارتها با یکدیگر مشترک و از حیث شیوه نگارش نیز به یکدیگر نزدیک‌اند. نثر زادسپرم گرچه به‌ندرت ابهام و گنگی دارد، اما در مجموع از بختگی و استواری ویژه‌ای برخوردار است.

توصیف صحنه‌ها و رویدادهای پایان جهان غالباً استادانه و عزمندانه است. جملات کوتاه و روان و توصیفهای بسیج و ترکیبهای زیبا در کتاب فراوان است (۸). آگاهیهای علمی کتاب خود موضوع سخنی جداگانه است. برخی از این داده‌ها را می‌توان در کتابهای علمی قرنهای نخستین رواج زبان دری دید و از روی آنجا به میزان احاطه زادسپرم بر دانشهای زمان می‌برد (۹). سخن آخر آن که کتاب مورد بحث، زادسپرم را موبدی آگاه و اندیشمندی کتاب خوانده معرفی می‌کند که برداشتهای زمان خود آگاهی دارد و آنچه می‌اندیشد و می‌داند به شیوه‌ای سلیقه ساده و روان می‌نویسد.

این کتاب به سبب دربرداشتن مطالب سودمند از دیوباز مورد توجه پهلوی دانان بوده و تمام یا بخشهایی از آن به زبانهای مختلف ترجمه شده است. وست نخستین دانشمندی است که از این کتاب ترجمه‌ای به‌دست داده است. او یازده فصل آغاز کتاب را به زبان انگلیسی برگردانیده و درجلد پنجم مجموعه کتابهای مقدس شرق، به‌چاپ رسانیده است. در جلد سی و هفتم همین مجموعه فصل بیست و هشتم و در جلد چهل و هفتم آن فصل دوازدهم تا بیست و چهارم را ترجمه و منتشر کرده است (۱۰). ترجمه وست هرچند نادرستیهایی دارد اما در مجموع برداشتی درست از متن پهلوی است.

موله فصل چهارم کتاب (از بند نهم تا پایان فصل) و بند پانزدهم فصل دوم را به زبان فرانسه برگردانیده و فصل سی و پنجم آن را به لاتین آوانویسی کرده است (۱۱). برخی از تراثهای او را هگشای دشواریهای متن پهلوی است، هر چند ترجمه‌اش همه‌جا درست و دقیق نیست.

زیر در کتاب «زوان» فصل سی و چهارم را آوانویسی و به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و در همین کتاب جای جای بر حسب مورد واژه یا عبارتی را از کتاب آوانویسی و ترجمه کرده است. کوششی او در زمینه حل مشکلات متن هشتمین است (۱۲).

بیلی فصل بیست و نهم و سیام کتاب را آوانویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است. کار او مانند همه کارهای دیگرش با ارزش و سودمند است (۱۳).
کانگا فصل بیست و هفتم کتاب را آوانویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است (۱۴).

میرزا در یادنامه دومش بند باردهم تا چهاردهم فصل دوم کتاب را آوانویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است (۱۵).

روان شاد بهرام گور همورس انگلساریا با ارزش‌ترین و دقیق‌ترین کار را در زمینه پیراستن کتاب انجام داده است. او بر اساس چند دستنویس که درست داشته است متنی اقتادی و تصحیح شده از آن تهیه کرده و همه کتاب را به جز چند بند از فصل سی و پنجم به زبان انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه‌ای سودمند و مفصل در زمینه مطالب کتاب و زندگی زادسیرم نوشته و همه را در کنار هم در یک جلد به چاپ رسانیده است (۱۶). این کار در حقیقت پایه همه پژوهش‌های بعدی در زمینه کتاب گزیده‌ها شده است.

مهرداد بهار بر پایه همین متن تصحیح شده واژه‌نامه‌های فراخم آورده و جای جای تراثهای جدیدی نیز ارائه داده است. فصلهایی از کتاب را نیز در «اساطیر ایران» و «دیووشی در اساطیر ایران» به فارسی برگردانیده است (۱۶). نگارنده از کار همه این دانشمندان بهره گرفته است و کوششهای آنان را در راه گنودن گره‌های کار آرج و آرز می‌نهد.

برگردانی که اینک به نظر می‌رسد بر پایه متنی است که شادروان انگلساریا چاپ کرده و به ترجمه دکتر بهار و واژه‌نامه ایشان نیز در همه موارد مراجعه کرده و از آنها بهره فراوان گرفته است. هر جا قرائت تازه و یا نادری از واژه‌های کتاب به دست داده، که با آنچه دیگران گفته‌اند مغایر بوده، با توضیحی

عمره شده و در یادداشتها آمده است.

گفتنی است که نگارنده نخست متن انگلساریا را از آغاز تا ترجمه به فارسی برگردانیده و بر اساس این ترجمه فارسی، متن را به لاتین آوانویسی کرده برای قرائت و دریافتهای تازه شواهد لازم را از متنها گرد آورده است. هدف آن بود که این ترجمه و آوانویسی و یادداشتها همگی را در یکجا به چاپ برساند، اما به سبب برخی مشکلات چاپ آوانویسی لاتین و یادداشتهای آن به زمانی دیگر موکول شد. در برگردان فارسی کوشش شده است تا جمله‌ها در حد امکان روان و رسا بوده با عبارتهای پهلوی متن عمخواتی داشته باشد. آنجا که در ترجمه واژه‌ای کهن یا ناآشنا به کار رفته و یا دریافت جمله‌ای بی‌مدد متن پهلوی دشوار به نظر رسیده است، درون کمانک توضیحی کوتاه آمده تا شاید ابهام را کمتر کند. با این همه اگر زبان ترجمه سنگین می‌نماید از آنرو است که خواننده است صورت اصلی متن پهلوی را در ترجمه فارسی تا حدودی نشان دهد.

وظیفه خود می‌داند که از یاوریهای آقای دکتر مهرداد بهار صمیمانه تشکر کند. ایشان علاوه بر این که نگارنده را به ادامه و بیگیری کار تشویق کرده‌اند نخستین ترجمه فارسی و آوانویسی متن را نیز از نظر گذرانیده و راهنماییهای ارزشمند فرموده‌اند.

چاپ این کتاب، مدیون مساعدتها و گره‌گشاییهای آقای دکتر محمود بروجردی، ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی است. کمکهای ایشان را در این زمینه سپاس می‌گیرید.

«محمود تقی راشد محصل»

هفت در هفت را مشخص می‌کند. شاید این نکته نموداری از تقدسی عدد هفت نیز باشد.

امشاسپندان	نخستین گروهندگان	فرجام کرداران	موبدان تهیه کننده هوم	هفت کشور	زردشت و فرزندانش	هفت دهید
اورمزد	زردشت	سوشیانی	زوت	خونیره	زردشت	ونجدیش
بزمین	—	روشن چشم	هاونان	ارزه	سه پسر	اشم بهایی اوست
اردیبهشت	میدوماه	خورچشم	آذروخش	سوه	زردشت	یوشت فریان
شهریور	کی گشتاسپ	فرادت خوره	فره‌دار	فرده‌مش		گوبدشاه
مغلولارمذ	هوتس	ویدت خوره	آبردار	ویددوش	سه دختر	اشه وزداد پورودخشان
خرداد	فرشوشتر	ورولیم	آسنودار	وروبرش	زردشت	فره‌مخت خدیگان
امرداد	جاماسپ	وروسود	رئوشکر	وروجرش		پشوتن

۵- هنرمندی نویسنده را در بسیاری از عبارتهای کتاب می‌توان دید. مثلاً نگاه کنید به بندهای ۴۱، ۴۲ و ۵۱ فصل سی و پنجم و بندهای ۱ تا ۱۴ فصل سی و چهارم

۶- از این نشانه‌ها می‌توان موارد زیر را یاد کرد

الف - شماره آشکار نویسنده در آغاز فصل سی و چهارم بدین مضمون «گفته‌های زادسیرم جوان جهان در یک روز».

ب- شماره منوچهر برادر زادسیرم در «نامه‌های منوچهره به انجمن کویسی زادسیرم» نگاه کنید به نامه‌های منوچهره ص ۶ بند ۵

ج- افتادن برخی از مطالب از زنجیره گفتار مثلاً در فصل ۳۴ بند ۲ نام هشتمین فرزند اورمزدی یاد شده است یا در همان فصل بند ۱ تا ۱۴ از پنج انباردار سخن گفته شده اما وظیفه چهار انباردار یاد شده است و چنین سبوری معمولاً در گفته‌های شفاهی پیش می‌آید نه در نوشته‌های کتبی

د - سادگی مطالب این دو فصل و نزدیک بودن به زبان گفتگو.

ه - آوردن نمثیله‌ها و شواهد گوناگون برای یک مورد پیش از آنچه که در بخشهای دیگر کتاب دیده می‌شود. ظاهراً خواسته است تا با تکرار تراعد مختلف مطالب و گفته‌های شفاهی خود را برای شنوندگان تثبیم کند. در این باره نگاه کنید به فصل سی و چهارم بند ۲۱ تا ۳۰ و فصل سی و پنجم بند ۱ تا ۴ و بند ۵۱

۷- کتاب «ایرتمرداری یزسن» را زادسیرم در بند یکم فصل ششم به گونه‌ای نام می‌برد که پیداست نوشته خود اوست. از کتاب «تخمه شماری» در بند ۵۷ فصل سوم به عنوان کتابی از نوشته‌های خود نام می‌برد. دو کتاب «نیگ بیستینگان» و «نیگ عمیدگان» را نیز کانگا براساس شماره زادسیرم در بند ۸ فصل چهارم و بند یکم فصل سی و دوم از نوشته‌های او می‌داند نگاه کنید به مقاله کانگا در:

استنباط کانگا تطبی نیست، چه شماره زادسیرم به این دو کتاب به گونه‌ای است که می‌توان احتمال داد که این دو عنوان، نامی است که برای یک گروه از آثار دینی به کار رفته است

۸- برای جمله‌های کوتاه نگاه کنید به بند ۱۸ فصل دوم و بند ۴۲ فصل سی و پنجم. در مورد به‌کارگیری تضییع و تشبیه بندهای ۴، ۵، ۶، ۱۱ و ۲۵ فصل سی و چهارم و بندهای ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵۱ فصل سی و پنجم، اصطلاحات و واژه‌های ساخته شده زیبا در بندهای ۱۴، ۵۵ و ۵۹ فصل سی و پنجم ۲۶ و ۸ فصل سی و چهارم ۵۱ فصل سی و پنجم ۲۰ فصل هشتم و ۴ فصل سوم. احتمالاً بقران کاربرد افعال مجهول و متعدی نادر را نیز از ویژگیهای نثر نویسنده دانست

۹- اطلاعات علمی کتاب را در فصل‌های سوم، بیست و نهم و سی‌ام کتاب می‌توان دید. نگارنده مطالب فصل سی‌ام کتاب را با آگاهی‌های علمی مقلدهای فارسی متاییمه کرده است. نگاه کنید به مجله چینی سال ۲ شماره ۲ و اندر ساخت (ترکیب) مردمان.

10. The Sacred Books of the East V. V. pp. 155 - 187

V. XXXVII. Pahlavi Text, Part V India 1960 pp. 401-405.

V. XLVII pp. 133-170.

11. Molé, M., la Legende de Zoroastre Selon les Textes Pehlovis. Paris 1967, pp. 165-166.

Molé, M., Culte, Mythe et Cosmologie en Iran. Paris, 1963, pp. 534-540.

12. Zaehner, R. C., Zurvan. A Zoroastrian Dilemma, Oxford 1955, pp. 343-354.

13. Baily, H. W., Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford. 1943, pp. 200-217.

14. Mélanges Linguistiques Offeris à E. Benveniste. Paris, 1975, pp. 301-312.

15. Mémorial Jean de Menace Louvain, 1974, pp. 287-292.

۱۶- نگاه کنید به یادداشت شماره ۱

۱۷- بهار، مهرداد: واژه‌نامه گزیده‌های زادسیرم انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸

اساطیر ایران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲

یژوهشی در اساطیر ایران پایه نخست انتشارات خرس تهران ۱۳۶۲

نیز یادگار (= دختر) نوشته را «گزیده‌های زادسیرم» جوان جهان خوانند

سپاس دادار اورمزد اشماسپندان، عمه ایزدان مینوی (= معنوی) <و> ایزدان جهانی (= مادی) را، گفتار عیبرید زادسیرم جوان جهان <در> یک نیمروز (۱)

۱

درباره آمیزش سپندمینو (= اورمزد) و گنامینو (= اهریمن) (۲)

۱- یسی (۲) در دین چنان پیداست (= تصریح شده است) که روشنی بالا و تاریکی زیر و میانه مردوشان گشادگی (= فضای باز) بود. ۲- اورمزد در روشنی، اهریمن در تاریکی <بود> و اورمزد از هستی (= وجود) اهریمن <و> نیز آمدن <او> به پیکار آگاه <بود> اهریمن از هستی <و> روشنی اورمزد آگاه نبود. ۳- اهریمن در تیرگی <و> تاریکی به فرسویها (= سمت پایین، ثمر) همی رفت. برای حمله به سوی بالا آمد و تیغ (= شعاع، پرتو) روشنی را فراز دید به سبب جداگوهری (= ناهم‌نژادی، مغایرت طبع) با او، کوشید که بدو رسد و همان‌گونه بر او پیروز شود که بر تاران (= موجودات اهریمنی) نیز <پیروز شده بود>. ۴- هنگامی که به مرز فراز آمد اورمزد برای بازداشتن اهریمن از شهر (= کشور قلمرو) خویش برای نبرد فراز آمد (= پیشی آمد، جلو آمد) و او را به گفتار ویژه (= پاک) ایزدی (۴)، ببیوش (= گپیچ) کرد و دوباره او را به تیرگی افکند. برای نگهداری <آفرینش> از دروغ (= اهریمن) در بالا به مینوی (= به حالت غیرمادی)، مینوی = وجود غیرمادی، وجود مثالی) آسمان، آب زمین، گیاه، گوسپند، مردم و آتش را آفرید

و سه هزار سال > به همان حالت > نگه داشت.

۵- اهریمن نیز در تیرگی افزار (= نیرو) آراست. در سر (= پایان) سه هزار سال دوباره به مرز آمد، تهدید کرد و گفت که: «تورا بکشم، آفریدگان تو را نابود کنم. آفرینش می‌دوی تو را که سپند مینویسی (= اورمزدی) همه را با آن > نیرو > نابود کنم.» (۵)

۶- اورمزد پاسخ داد که: «ای دروغ همه کردار نیستی (= پروردگار تو را نابود نمی‌کند).»

۷- اهریمن دوباره تهدید کرد (۶) که: «همه جهان مادی را بر دوستی خود و دشمنی تو برانگیزم!»

۸- اورمزد با خرد می‌دوی دید که: اگر زمان ستیز بریده (= مشخص) تعیین شده) نباشد، اهریمن برانجام دادن آن چه تهدید کرد، تواناست. ۹- و زمان را بهیاری خواست. چه دید که اهریمن با میانجیگری عیج روشنی برنایستد (= موافقت نکند). زمان > برای > عود است > و > در عیاری و راست را با فین (مدیریت درست، رجوری درست) بدو نیاز است.

۱- > طول نبود > را به سه زمان (= دوره) > بخش > کرد. که عزمانی سه هزاره است. ۱۱- اهریمن برانستاد (= موافقت کرد) (۷).

۱۲- اورمزد دید که: چون محصور کردن (۸) اهریمن ممکن نیست، همین‌که خواست، باز به جایگاه خود، که تاریکی است، رود. نیروی بیشتر آراید و پیکار بی‌فرجام باشد، و پس از زمان کردن (= وقت تعیین کردن) اهورنور را خواند. ۱۳- و به وسیله اهورنور (۹) سه ویژگی را بدو (= به اهریمن) نمود (= نشان داد):

۱۴- نخست که: عرآن چیز نیک است، که خواست اورمزد است. ۱۵- از این > نکته > پیداست (= روشن می‌شود) که: اگر آنکه خواست اورمزد است، نیک است > بیس > پیداست که چیز > ی > هست که خواست اورمزد نیست > و > ناچار آن از اصل موای بگردد است.

۱۶- دیگر این‌که: کسی که آن کند که خواست اورمزد است، آن‌گاه مزد و پاداش از آن اوست، کسی که آن کند که خواست اورمزد نیست از آن او پادافراہ یسل است. ۱۷- > و > از این‌جا نه‌موده شود (= نشان داده شود) > که > ثوابکاران را مزد و گناہکاران را پادافراہ است و اصل بهشت و دوزخ از آن است (۱۰).

۱۸- سوم نمود (= نشان داد) که خدایی (= سلطنت، قدرت) اورمزد را

آن‌کس افزایش دهد که بلا را از فرویشان دور گرداند (۱۱). ۱۹- یعنی نشان داد که چیزداران بی‌چیزان را یچار باید باشند. همچنان که آگامان تا آگاهان را > باید > بیاموزند. توانگران نیازمندان را > باید > به رادی بدعند (= بخمش کنند) که > این > خود دست کمک آفریدگان اورمزد بایکدیگر در نبود > پر > تلاش > زندگی > است.

۲۰- چنان که غرشدی (۱۲) (= باز ساختن جهان در پایان) > نیز > بدین سه چیز ممکن است که: ۲۱- نخست راست دینی است، که خود ایمان بر دو بنی است بدان شیوه و روش که اورمزد همه نیکی است بی‌بدی و خواست او همه نیکی است، اهریمن همه بدی است بدون نیکی.

۲۲- دیگر امید مزد > که > پاداش ثوابکاران > و > بیم از پل که پادافراہ پزگران (= گناہکاران) است > موجب > کوشیدن به ثواب و پرهیز از گناه است (۱۳).

۲۳- سرم. عمیار بودن آفریدگان > با > یکدیگر است، و از همیاری همیاری (= اتفاق) از همیاری پیروزی بر دشمن باشد (= ممکن شود) که خود (= در حقیقت) غرشدی است.

۲۴- باین گفتار > اهریمن > بیپوش شد و باز به تیرگی افتاد.

۲۵- اورمزد آفرینش را تدار (= دارای جسم، مادی) در گیتی آفرید. نخست آسمان، دوم آب، سرم زمین، چهارم گیاه و پنجم گوسند. ششم مردم، و آتش در همه برانگنده بود. همه به شش سرشت که گفته‌اند: «درنگ (= توقف) در آفرینش سرسرشت، چندان بود که مزه‌ای بریکدیگر مرونند.» (= زمان آفرینش در یک از این شش سرشت یک چشم برهم زدن بود).

۲۶- سه هزار سال آفرینش تنه‌اند (= مادی) و ساکن بود. خورشید ماه، ستارگان بی‌جنش در بالا ایستادند. ۲۷- در سر زمان (= پایان وقت) اورمزد نگریست که: «چه سود است از آفریدن مخلوق، اگر بی‌نگان بی‌حرکت > و > بی‌جنش > باشد.» و پس به یاری سپهر و زروان آفرینش را > متحرک > آفرید (۱۴).

۲۸- زروان (۱۵) توانا بود که آفرینش اورمزد را حرکت بخشید. بی‌آن‌که آفرینش اهریمن را حرکت دهد زیرا اصل یکی، دیگری را زیان رسان و متضاد بود (۱۶).

۲۹- او (= زروان) فرجام نگرانه نیروی از سرشت خود اهریمن یعنی تاریکی، که نیروی زروانی بدان پیوسته > شده بود > و پست، وزغی و سیاه

و خاکسترگون بود، به سوی اهریمن فراز برد. ۳۰- در «هنگام» فراز بیرون گشت که: «اگر در سر نه هزار سال چنان که تهدید کردی، پیمان کردی» و «زمان کردی به پایان فرسانی،» «دیو» از بالای سلاح آفرینش تو را بخورد و خود «نیز» به گرسنگی فرو میرد.

۳۱- در همان زمان (= فوراً)، اهریمن «جدا» از همه هم زوران (= نیرو- های اهریمنی) به ستاره پایه (۱۷) آمد. ۳۲- بن آسمان را که در ستاره پایه نگه داشته شده بود از آن جا به تهیگی (۱۸) (= خلاء) فروکشید که میان جایگاه روشنان (= آفریدگان، اورمزد) و تاران (آفریدگان اهریمن) و جای نبرد «بود» و نازش مردو (= اورمزد و اهریمن) در آن «بود». ۳۳- تاریکی که باخویش داشت، درون آسمان آورد. آسمان را آن گونه به تاریکی کشید که «تاریکی» اندازه یک سوم، اندرون اشکوب آسمان، «تا» بالای ستاره پایه برسد (۱۹).

۲

درباره در آمدن (= هجوم، حمله) اهریمن بر آفرینش «اورمزد»

۱- در دین چنان پیدامنت (= تصویب شده است) که: «اهریمن» ماه فروردین، روز اورمزد (۱)، در نیمروز (= ظهر) به مرز آسمان فراز آمد. ۲- آسمان به سبب جداگری (= ناعمل‌زادی، مغایرت طبع) آن گونه فرسید که میش از گریگ سرزد. اهریمن سازان و سوزان (۲) بر آن (= بر آسمان) برآمد. ۳- پس به سوی آب آمد که زیر زمین قرار داشت و تاریکی «و» بد مزگی را بر آن برد. ۴- و «سپس به» میان زمین برآمد ۵- مانند مار از سوراخی بیرون آمد و همه زمین را گزند انحر ایستاد (۳) (= آسیب رسید)، و آن‌گزر که «از آن» بیرون آمد، خود راه دوزخ است که در آن دیوان و دروندان (= گناکاران) حرکت می‌کنند. ۶- پس به سوی گیاه آمد، که یک ساعه بود، که بالایش اندازه یغنا «بود» و بی‌شاهه، بی‌بوسته و تر «و» شیرین «بود» و همه نوع نیروی گیادان را در سرشت «خویش» داشت و در نزدیکی میانه زمین بود. در همان زمان (= فوراً) بخشکید. ۸- پس به سوی گاویکتا آفریده (۴) آمد، ۹- که بالایش (= قدش) چون کبوتر است «بود» و «در ساحل رود دائیتی» (۵) در میانه زمین، ایستاده و دوریش از کبوتر به اندازه بالای (= قد) خودش بود. و نیز از ساحل رود دائیتی به همان اندازه دور بود و «گاوی» ماده و سفید و چون ماه روشن بود، چون پتیاره (= اهریمن) برآمد اورمزد هنگ را که بتک نیز خوانده بود، برای خوردن «به گاو» داد و پیش چشم «ارغیز» بمالید تا او را (= گاو را) از نابودی و بزه (= گناه)، ناسازی کم باشد. «گاو» نزار و بیمار شد، به سمت راست افتاد و در گذشت.

۱- پیش از فراز آمدن به سوی کبوتر است که آن هنگام مانند مردی «به»

بالای (=تد) زردشت بود <و> چون خورشید روشن بود، اورمزد خواب را به پیکر مردی بانزده ساله، روشن <و> بلند آفرید و به سوی کیومرث بفرستاد. خواب را - به اندازه فرازی بنا آوردند و بوی که گفته شود - بر او برد (=بر او چیره گردانید) (۶).

۱۱- هنگامی که از خواب برخاست و چشم برداشت، آن‌گاه جهان را دید که چون سب تباریک بود. در همه زمین مار و کژدم، وزغ و انواع بسیار خرگستران (=چاپوران زیانکار) چپ‌بایان <و> انواع برندگان آن‌گونه ایستادند که همانا همه زمین مانند تیغ سرزن شد، که بر آن <جایی> نماند که حمله خرگستران نباشد. مهر اباختری (=خورشید تیره) به عم جفتی (=همراهی، اتفاق) ماه اباختری (۷) (=ماه تیره) و پنج اباختران (=سیارات) <و> بسیار تارپیکران به چهره و رخسار از دعا، در پیشه اندوای (=نضا) تازش داشتند و خراشیدن و غرش مزان (=دیوان بزرگ) سنگت بود.

۱۲- سرانجام به سری آتش آمد و تاریکی و دود را <بدان> درآمیخت

۱۳- کوشورون (۸)، که خود روان کابوکتا آفریده بود، هنگامی که گسار بگذشت (=بهرد) از <خ> گاو بیرون آمد، چنان که روان از تن گذشتگان (=مردگان) <بیرون رود>. به همان‌گونه گله‌گنان بانگ به اورمزد برد، چون مزاردعا سنا، که باعم بنالند

۱۴- اورمزد کیومرث را از بیسی پاسبانی کرد <ما> توان (=نیروی) <او> بیشتر شد. روان کیومرث <، به سبب آمیختگی آفریدگان از زمین برآسمان رفت. کوشورون لژیسی او خالان نمی رفت و بانگ بر او زد که: «تو سالاری (=سرداری، ریاست) بر آفریدگان را به که هستی (=واگذار کردی)».

۱۵- این اوج سلطه اهریمن بود، زیرا با همه زور که او را بود، برای آلودن آفریدگان آمد و بن (=تخته) آسمان را به اندازه یک سوم به سوی پایین <کشید> و به عقربان بنه (جایگاه) و دریشتی (=پارو، حصار) گرفت. انسان که همه نارنگ برآمد <بدون روشنی> که خورد (=درحقیقت) ورود رقیب بداندهش در نبرد با ایزد بود. ۱۶- و این مقدمه فرسگرد (=بازسازی جهان و آراستن آن به‌گونه‌ای که در آغاز بوده است) است زیرا، هنگامی که بزرگترین دروغ (= اهریمن) اندرآمد، عزیزی دیگر، که از این اصل است، روزبه‌روز در نابودی است. فرسگردی آن‌گاه است که دشمن به‌درون آمده (=وارد شده) به‌کلی بازداشتنه شود (=متوقف و غیرفعال شود) (۶).

۱۷- میان این مرد و (=محرم اهریمن و فرسگرد)، نبرد آمیخته ترتیب

بیافته است (۱۰).

۱۸- اهریمن باخود <اندشید> که: «بیروزی من کامل شد، زیرا آسمان را شکستم و به تیرگی <و> تاری آلودم و به عنوان بارو گرفتم، و آب‌رانددم، و زمین را سفتم (=سوراخ کردم) و به وسیله تاریکی تباه کردم، و گیاه را خشکانیدم و گاوها را می‌راندم (=کشتم) و کیومرث را بیمار کردم و پییره (=مخالف، مقابل، برابر) روشنان (=ثوابت)، اباختران (=سیارات) تار را آراستم (=قرار دادم) و شهر (=مملکت) را گرفتم، از نیمه اورمزد در رزم کسی جزیک مرد نمانده که <اوهیز> یکه (=تقیما) چه نماید کردن؟» ۱۹- <اهریمن> استویهاد (۱۱) (=دیو مرگ) را با یکیزار ناخوشی آشکار (۱۲)، که خود (=درحقیقت) بیماریهای گوناگون هستند، بفرستاد تا کیومرث را بیمار کنند و به‌راندند. ایشان چاره نیافتند، چه کریز (=تقدیر) زروان برینگر (=تعیین‌کننده سرنوشته، تقدیرگر) در آغاز اندرآمدن اهریمن <چنین> بود که: «تاسی زمستان (=سال) آن جان کیومرث دلیر را <ازمرگ> رعایی بضمم، ۲۰- <واین> در سپهر (=طالع) او با بیره (=نصیب، قسمت) از <ستارگان> شایکار و کناکار، که نظم‌دهندگان <دوره> آمیزش (=دوره جنگ اهریمن و اورمزد) اند، آشکار بود. ۲۱- و بدان سبب ایشان تا به پایان رسیدن سی سال چاره نیافتند، زیرا در آغاز آن‌گونه تقدیر شد که: <از> ستاره اورمزد آفریدگان را زندگی رفت (=متردد)، نه به سبب سرشت خویش بلکه به سبب پیوستگی با ثوابت، و <از ستاره> کیوان آفریدگان را مرگ رفت. در آغاز آفرینش هر دو در بالست (=سرف) خویشتن بودند، چون اورمزد در <برج> خرچنگ برآمدن (=خاوره مشرق) <بود>، که چنان‌که نیز خوانده شود. زیرا جایی است که به وسیله آن زندگی بیختمیده شود، کیوان در <برج> فرازو (=میزان) درمیخ زیرزمین (=ندالرضی، و تد رابع) <بود>، که زور مرگ در آن آشکارتر و نیرومندتر است. به سبب در اوج بودن هر دو (=ستاره کیوان و ستاره اورمزد) کیومرث، به خواست خویش زندگی کرد (۱۳). ۲۲- <تا> سی سال دیگر کیوان دوباره به بالست (=سرف) که ترازوست - نیامد بدان‌گاه که کیوان <دوباره> به <برج> ترازو آمد اورمزد در <برج> بچی (=بز جدی) بود، که نشیب (=حقیقت) اوست، و به سبب سرروزی کیوان بر اورمزد کیومرث به سمت چپ افتاد و برگشت (۱۴).

است» (۶).

۶- این نخستین نبرد بود که آسمان با اهریمن <کرد>.

۷- درم، چون به سوی آب آمد، همان روزی که هجوم برد، خرچنگ آبی که بیشتر آب تخته همه درخشان است، که از رگ خوانده شود، ابر را فراز آورد. در روز فروشدن (= مغرب) چنان آشکار <بود> که در برآمدن (= مشرق)، دام روایی (= رواج آفرینش) <با> خرچنگ اختر بود که اختر چهارم <و> خدای آبی است، تیشتر، فرشته سامان بخش، خدای ماه چهارم است زیرا قیرماه، ماه چهارم از سال است (۷).

۳

درباره مقابله <با> آن آلودگی که اهریمن بر آفریدگان آورده برد

۱- درست از آن هنگام که او (= اهریمن) آفریدگان را آلود، پس با آن خردگویی (۱) بزرگ-دستی (= قدرت) خویش را نشان داد ۲- زیرا چون درون آسمان آمد، آن گاه مینوی آسمان مانند ارتشدار (۲) (= سپاهی) دلیر که زره فلزی پوشیده دارد - که خود آسمان فلزی است - به بانگ بلند و خروش سخت به اهریمن گفت که: «اکنون که اندر آمده‌ای، آن گاه تورا باز فلام (= رما فکنم)» آماده شد تا آن گاه که آورده پیراهن آسمان با روی سخت‌تر نیگری، که «اتر آگاهانه» (۳) خوانده می‌شود، ترتیب داد. ۳- و ارتشداران پرعیزگار را پیراهن آن بارو <مانند> سوار نیزه به دست، چنان فرار داد که موی بر سر، مانند زندانیان که زندان را از بیرون پاسپانی کنند و دشمن در درون محصور است و نگذارند که بیرون آید. (۴)

۴- در همان زمان اهریمن کوشید که درباره به جایگاه خریش، که تاریکی است، رود و گذر (= صعب) نیافت و سردیدآمیز (۵)، <به سبب> بیم از پایان یافتن نه هزار سال <و> آغاز شدن فرسگرد، برخوردار شدن بیمناک شد.

۵- درگاهان چنین گفته شده است که: «همچنین آن مردومینو (= سپند - مینو و انگره مینو) به عم رسیدند نزد آن که او نخستین آفریده است، یعنی مردومینو در تن کیومرث آمدند، آن که برای زندگی است. آورده بدان منظور که تا او را زنده دارد، آن که بر نیابودی است، گنامینر (= اهریمن) که تا او را بکشد. که آن <هرگ و زندگی> تا پایان جهان همچین است، یعنی که بهره‌ردم دیگر نیز همانا خواهد رسید. به سبب بدی گناهکاران نابودی اهریمن و گناهکاران را دید. ایون آن پرعیزگار برتراندیشی آورده را، که امید همگی

۸- تیشتر باد را به یاری خواست «بیهن» (۸) و «هوم» (۹) به راهنمایی و «بزر آیان نانه» (۱۰) به همیاری و «اردای غورده» (۱۱) برای پیمان داری با هم متحد شدند <تیشتر> به سه پیکر گشت (= سه شکل در آمد) که مرد پیکر، گاو پیکر <و> اسب پیکر است. باهر پیکری (= شکلی) ده شب در روشنی پرواز کرد و برای نابودی خرغستران (= جانداران زیانکار) سی‌تسب باران غرور بارانید، ۹- و قطره‌ها عربک <چون> تفت بزرگ بودند که <بدان> آب برکشیده شود. به وسیله آن <باران>، همه خرغستران نابود شدند جز اندکی از سوراخ زیان که در دل (۱۲) زمین اندر شدند (۱۳).

۱- پس مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن بلند و به آیین (= مطابق مهرول) هوزای (= کفشی) چوبین به پای داشت.

۱۱- چون جان که تن را بچنیاند <و> تن به عم زوری آن حرکت کند آن مینوی «باد اندر چبری»، «باد اندروانی» را فراز چنیانید (= به حرکت در آورد) و باد همه زمین را یکسره فراز وزید. ۱۲- و آب را بغلتانید (۱۴) و به اطراف زمین انگند و دریای «فراخکرده» (۱۵) که یک سوم <سطح> این زمین را <در بر> دارد، از آن پدید آمد. و در آن یک هزار سرچشمه آفریده شد، که سرچشمه‌های دریاچه خوانده شود، یک هزار سرچشمه که آبش از دریا <و> از دریاچه بر آید و بدان (= به دریای فراخکرد) فراز ریخته شود. ۱۳- مرد دریاچه‌ای و هر سرچشمه‌ای را چندان بزرگی است که اگر سواری نکاور بر آسبی تازی پیراهن آن همی گردد <و اسب> نازد، در چهل روز <پیراهن> آن را بیابد (= بییماود). که یکزار و نصد و بیست فرسنگ گران است، که هر فرسنگی دست کم بیست هزار پای است

۱۴- پس، آن خرغستران مردند و زعرشان در زمین بیامخت برای از میان بردن آن زهر تیشتر در دریا فرورفت و دیو اپوش (۱۶) به مقابله او بقاقت

۱۵- در فروردین نخستین نبرد ستوعی (=شکست) بر تیشتر بود به اورمزد نائید(۱۷). بر اثر ستایش و نیایش و نام بردن (=ستایش کردن) زور آن‌گونه به سوی تیشتر برده شده که به تیشتر پیامد زور به اندازه ده اسب فر، ده شتر فر، ده گاو فر، ده کوه - اگر بیفکنند - ده رود ناورو - اگر باعم فراز آیند (= یکدیگر پیوندند، باعم یکی شوند)، ۱۶- و «با آن نیرو» دیو آیش را به ستوعی براند (=شکست داد) و از چشمه‌های دریا بازداشت. و با جامی و حمی که از فروهران «برای ادای» وظیفه اندازه‌گیری داشت، چند بدست (=وجیب) آب برکنسید و شلقت‌تر چند «نظره» برای نابودی «زیانکاران» فروبارانید. نظره‌هایی کوچک و بزرگ چند (=اندازه) سرورد و سرکار.

۱۷- در آن اسر و باران تازش و کوبش «تیشتر» و «آتش و ازشت» (۱۸) به مخالفت با «آپوش» و «اسپنجتر» (۱۹) بود. و «آتش و ازشت» با گرز آتش اسپنجتر را در سرزمین (۲۰) «بار» نابود کرد. ده شبانروز باران بود و زعر خرفسقران فوراً گداخته شد. پس باد «آبر» به‌کناره دریای «فراخکرد» راند. «آب» به سه بخش شد و سه دریا از آن پدید آمد «آبه» «پونیدیک» (۲۱). «کمروده» (۲۲) و «سیاه‌بن» (۲۳) خوانده شود.

۱۹- «فراخکرد» در سوی نیمروز (= سمت جنوب) در «کناره» البرز قرار دارد و «پونیدیک» هم‌مرز آن است. میان ایشان دریای «سدویس» (۲۴) است که بند (=ارتباط) به «سقار» «سدویس» که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه «او» است «دارد»، هم‌چنان‌که گردش هر چیز در افزایش و کاهش که مد و جزراند، به ماه پیوسته است.

۲۰- ... و از پیش ماه دوبار فراز نازند. در «سدویس» جایگاه دارند، یکی بر آفتخ (=برگشده) و یکی فرود آفتخ (=فروگشده)، به وسیله آن‌که برگشند، است. بر (=مد) و به وسیله آن‌که فروگشده است، آبجر (=جزر) باشد.

۲۱- و دریای سدویس خود بیلوی دریای فراخکرد است. آنچه ناپاکی و ستبری (= کثافت) که از دریای شور است هنگامی که به فراخکرد وارد شود، با باد بزرگ بلندی بازپس زند. تا آنچه روشن است به پاکی اندر فراخکرد و چشمه‌های اردویسور شود.

۲۲- جز از این سه دریای کوچک، پس او (=اورمزد) از البرز از کناره اباختر (=شمال) دورود «ارنگ» (۲۵) و «وه» (۲۶) را جاری ساخت، و رنگ «رحمان» دجله تازان است در روز فروشدان (=باختر، مغرب)، و «زده» در روز-

برآمدان (=خاور، مشرق) بود. در سومر «زمین» برگشتند و به درسا ریختند.

۲۳- پس از ایشان، عجدده رود «دیگر» از عمان البرز بیامدند. این بیست رود، که سرچشمه‌شان در البرز است، در زمین فروشد و در «خونیره» دریازد به آشکاری رسند.

۲۴- پس دو دریاچه مشهور (۲۷) در زمین گشوده شد که خوانده شود «چیچست»، دریای ژرف، گرم آب، بدون زندگی (۳۹) «آب» که در ساحلش «آذر» گشسب، پیروزگر قشینه (= قرار دارد. استقرار دارد) و دیگر «سور» (۳۱) که مرستبری (=کثافت) را به اطراف افگند و خورش روشن «و» پاک نگیدارد. «ح» قیاس مانند چشمی است که هریمنی (=چرخ، آلودگی) «و» گردی را به اطراف افگند. و به سبب ژرفای آن، هرچه در دریاچه رود، به بن (=ته) نرسد. و در نزدیکی آن «آذر سودی مهر» (۳۲)، یعنی «پرزوین مهر» نشیند (= قرار دارد).

۲۵- این دومین نبرد بود که «اخرمن» با آب «کرد».

۲۶- چون سوهین «بار» به سوی زمین آمد، مقابل با او را عمان زمین بیابو است (=ترتیب دارد). ۲۷- چنان‌که بر اثر شکستن و زبوان رسانیدن زمین، البرز، که کناره زمین است. و دیگر کوه‌های میان زمین بروید که شوار «آنها» بالغ بر در هزار و دویست و چهل و چهار است و زمین به وسیله ایشان بسته شده و نظم یافت است. و گیاهان را برایشان رویش و رشد است. و گوسفندان را از ایشان پرورش و مرشان را از ایشان سرد بزرگ «و» یاری باشد.

۲۸- آن‌گونه پنداست که پیش از آمدن اهریمن به سوی آذربگدان چون کوه در طول یکمزار سال در زمین آفریده شده بود. بویزه چون پتیاره (= اهریمن) به زمین آمد، بر اثر لرزه «زمین» سر بر آورد «و» بر زمین برآمد مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به زیر. ۲۹- ریشه کوهها «از» یکدیگر گذرانده شد (= عبور داده شد) و به هم بندی (=انصال) نظم یافت و رامگذر (=عبور) آب «از» زیر به بالا به وسیله آن داده شد که آب در آن چنان جریان یابد که خون در رگها از همه تن به سوی دل زور و آفتخ دارد.

۳۰- همه کوهها به جز «البرز» در شش هزار سال (۳۳) کامل شدند. ۳۱- البرز تا هشتصد سال همی رست (= رشد می‌کرد) در طول دویست سال تا به ستاره پایه، در طول دویست سال تا به ماه پایه و دویست سال تا به خورشید -

پایه و درطول دویست سال تا به آسمان روید (= رشد کرد) ۴۲- پس از لیز «آبرسین کره» (۳۴)، که «آبرسام» کوه خوانده شود بزرگتر است، که بنش در سیستان و سرش در سرحد و مرز (۴۵) چینستان است.

۴۳- این نیز پیدا است، که پس از باران بزرگ آغاز آفرینش «و» ثلثانیدن باد آب را به دریا، زمین به شش پاره «و» اندکی که بالا «بود» بگسست، بدین گونه که پس از باران تنها به وسیله باد جای زمین بدرید (= شکافته شد) پاره‌ای اندازه نیمه همه زمین، از میانه جدا شد «و نیمه» دیگری «که» پیرامون «بود» به شش پاره «همان (= مساوی) بگسست (۳۶)، ۳۴- «نریک» از آنها «کشور (= انلیم) خوانده شود، از آن روی که جاگش (= شیر) از یکدیگر جدا شوند (۳۷)، ۳۵- خرنیره (۳۸) «در» میان است، که پاره میانه است «و» آن شش کشور «دیگر» را مانند افسر (= تاج) است، «و» بخشی از دریای فراخکرد پیرامون «آن» گشت، میان آن شش کشور «دیگر» آن سوی نهر روز (= جنوب) را دریا «و» همیشه بگرفت، اباختر (= شمال) را کوه بلند بروید تا از یکدیگر جدا «و» عریذ یا باشند.

۴۶- این سومین نبرد، بر (= علیه) زمین بود.

۴۷- چون چهارم «بار» به سوی گیاه آمد، به وسیله همان گیاه «برای» مقابله با او کوشیده شد، چون آن گیاه بخشید، آمداد که گیاه تمام مادی اوست «آن» را برگرفت و خورد بگوید و باقی باران تشتری پیامیخت. ۴۸- پس از باران، رویدنی «پر» همه زمین پیدا شد، یکبارسوده (= نوع) اصلی و یکبار هزار سوده اندرسوده، چنان رویدند که از شروع و آیین (= جفسی) «هرآن» بود و آن یکبار نرع را برای بازداشتن (= بی اثر کردن، از میان بردن) یکبار بیماری آماده کرد. (۳۹) ۴۹- پس، از آن یکبار هزار نوع گیاه تخم برگرفت، از اتحاد تخم «ها» درخت همه - تخمه، (۵۰) را میان دریای فراخکرد بیافرید که همه نرع گیاهان از او می روید و سیمرخ بر آن آسمان دارد، هنگامی که در بالا پرواز کند آن گاه تخم خشک «آن درخت» را به آب فرو اندازد و به وسیله باران دوباره به زمین باریده شود. ۵۰- در نزدیکی آن درخت «عوم سپیده» (۵۱) را بیافرید «که» زمین پیری، زندگن مردگان و اندر شه گز (= جاوید کننده) زندگان است.

۵۱- این چهارمین نبرد بود که «امریچن» علیه گیاهان کرد.

۵۲- چون پنجم «بار» به سوی گوسپندان آمد، «لورمزد» یا همان گوسپند «برای» مقابله با او کوشید. ۳۴- همین که گاو یکتا آفریده بگذشت

(= بهرد) از آن روی که سرشت گیاهی داشت، پنجاه و هفت گونه دانه (= نله) «و» دوازده گونه گیاه در همان بخش از اندام اندام «او» رویدند. بگردنگی و شرح «این» که عریک از کدام اندام «روید» در داماد «نسک» پیدا است. ۴۴- سر گیاه از «همان» اندامی «که» روید آن اندام را بیفزاید چنان که گفته شده است که: «آنجا که مغز گاو به زمین بخش شد دانه گرگر «و» کنگد روید و از شاخ مشو (= عوس) (۴۴)، ۴۵- چون کنگد به سبب سرشت مغزی داشت، خود مغزی (= دانه مغز داری) است که افزاینده مغز است. ۴۶- و آن نیز گوید که: «از خون، کردک می (= نپید شراب) (۴۴) چون می خود خون است، که «از دیگر داروهای» گیاهی برای درست چهری (= سلامت) خون مددگتر است. ۴۷- و آن که گفته شود که: «از بینی ماسی «بروید»، که بنو (۴۸) خوانده شود، و بنو برای تنگی نفس مشهور است. ۴۸- و آن نیز گفته شده است که: «از شش سپندان (= خردل) «روید»، که بیماری ششی گوسپندان را درمان می‌کند. ۴۹- از میان شاخ، اوبش «روید»، که بدن «آنرا» برای بازماندن (= بی اثر کردن، از میان بردن) کند «کرم» (۵۰) و آن قبا می که از جادوان است، «آفرید» «و» پس «لورمزد» روشنی «و» زور را از تخم گاو برگرفت و به «پایه» برد، روشنی که در «تخم» گاو بود، برای نگه‌داری به ایزد ماه سپرد. آنجا، آن تخم در روشنی ماه یاتره شد (= پاک شد)، و آن را با چیره‌های بسیار اوست و دارای جان کرد، از آنجا در ایراتریچ (۵۱) فراز آفرید.

۵۱- نخست در گاو، جفت نر و ماده، پس دیگر گونه‌ها را تا به میزبان دویست و عشقاد و دوگرفه «پر» زمین اندازه طول دو غرسدگ گران پیدا بودند. ۵۲- و چهارپایان بر زمین فراز رفتند و مایه‌ها در آب شنا کردند و مرغان «و» فضا پرواز کردند. دو دو در «نگام خوشخواری (= جفت جویی) جفت شدند (۴۷) و ایشان را از آن آبستنی و زایش بود و شرح تقسیم ایشان چنین است:

۵۳- نخست به سه کرده (= فصل) بخش شد که است (= عبارت است): چهارپای بر زمین روده و مایه در آب شنا کفنده و مرغ در فضا پرواز - کفنده پس به پنج آینه (= نوع) که است: چهارپای گردنم و دوگانه سم پفج چنگ، و مرغ و مایه، که مانند (= مسکن) ایشان در پفج جای است آبی، زیرزمینی، پرده نرفق رفتار (= وحشی) و چرا ارزانی (= اهلی) خوانده شود (۴۸).

آبی: ماهی چهارپا (۴) و ستور و گوسپند و دد و سگ و مرغ که در آب باشد (۴۹).

زیرزمینی: سمور و موش و عهه سوراخ زیان و سوراخ رویهای دیگر، و پرنده: عهه مرغان

فراخ رفتار (= وحشی) دد که دست‌آهوز نیست، چرا ارزانی (= اعلی): خرچه در رومه (= باشد) و در چراگاه نگهداری شود.

۵۴- پس به بهرما (= جنسها) بخش شد. < بدین طریق > که گرد سمیا، یک < جنس > که عهه اسب خوانده شوند و دوگانه سمیا بسیار، مانند استر و گاو و میش و بز و دوگانه سمیای دیگر (۵۰).

پنج جنگ: سگ و خرگوش و موش و سمور و دیگر (= و غیره) و پس مرغ < و > سپس ماهی.

۵۵- پس به سرده (= گونه) بخش شد. چنان که اسب عشت گونه، تنر دو گونه، گاو پانزده گونه، میش پنج و بز پنج، سگ ده و خرگوش پنج و سمور عشت، موش عشت، مرغ یکصد ده و ماهی ده < گونه > است. که < به > تحصیل نموده شد. پیدانامان (= آنچه گفته شد) < و > ناپیدانامان (= آنچه گفته شد) همگی دوپست و هشتاد و دو گونه < اند >. با سرده اندر سرده یکپزار نوع (نظیراً: گونه) است.

۵۶- مرغان را در عشت رسته (= گروه) بیاغرید از آن که بزرگتر است تا آن که کوچکتر است آن گونه ببالانید چون مردی که دانه عمی کارد نخست آن دانه ستبر را بپراگند پس آن < دانه > دیانه < و > سپس آن که کوچکتر است. ۵۷- از این گونه‌ها، چنان که در داهداد < نسک > شمرده شد من در کتاب متخمه شماری (۵۱) خلاصه‌ای نوشتیم و این‌جا نیز خلاصه‌ای است که نشان داده می‌شود (= به نظر می‌رساند).

۵۸- در گونه اسبان: نخست تازی و رومان (= سردارشان) سپید زرد- کوش است. درم پارسی و استر و خر و گور و اسب آبی و دیگر (= و غیره) (۵۲)...

۵۹- در < گونه > تنر، دو < گونه > اصلی است: «دستی و کوعی» < که یک کوعانه و دو کوعانه است (۵۳).

۶۰- در گونه گاو: سپید و خشین (= کیود)، سرخ و زرد و سیاه و پیسه (= دورنگه، خال خال) و گوزن و گاومیش و شتر - گاو - پانگ (= زرانه)

گاو ماهی و دیگر...

۶۱- در < گونه > میش، آن که دم (= دنبه) دارد و آن که بی دم (= بی دنبه) است

و میش نگل گروشه (۵۴). که او را سه شاخ است. شاخ بزرگ - و نیز برای بارگی (= سواری) شایسته است و یاره مزوچهر بود.

۶۲- در < گونه > بز: خریز و تازی (۵۵) (۶) و نری و آهو و بازن (= بز کوهی).

۶۳- در < گونه > سمور: قائم سپید و سباه، سمور و سنجاب و خر و دیگر...

۶۴- در < گونه > موش: یکی موش فاغه یکی و بیس موش، که زمر < گیاه > پیش را بخورد و با آن نمیرد، و برای این سود بزرگ آفریده شده است که < گیاه > پیش را بخورد تا آفریدگان را از آن مسمومیت کمتر رسد. یکی موسی سیاه رنگ که آنان را که گزوه‌ها (۵۶) (۶) - که گزوه، مگر بیس، خوانده شود و در کنار دویا بیشتر باشد - بگذرد یا تخم در خوراکشان افکند و آن گاه گزوه در تن < آنان > باشد، چون هنگام آشکارگی (۵۷) آن گزوه رسید، < موش > بر < آن گزوه > بشاند و < بیماری > از آن بیماری پاک شود. (۵۸)

۶۵- در < گونه > مرغان، دو < گونه > منایر دیگران آفرید که سیمرخ و خفانی است. که همان و دندان دارند و بچکان را با شیر پستان می‌پرورند.

۶۶- این پنجمین نبرد بود که با گوسفند < کرد >.

۶۷- چون ششم < بار >، به سری کیوه‌رت آمد، همان کیوه‌رت مقابله < با او را > بیاراست (= ترتیب داد).

۶۸- چون کیوه‌رت ماسر رسید (۵۹) (= کلام مقدس) پاک او رمزد را شنید، با اندیشه پاک اندیشید که «آن بهترین برهیزکاری برای نابودی دروج (= اهریمن) است». ۶۹- هنگامی که بگذشت (= به مرد)، به سبب سرشت فلزی داشتن، عشت نوع فلز از اندام او پدید آمد که است: (= عبارتست) زر و سیم و آهن و روی، از زیر (= تلخ) و سرب و آبگینه و الماس ۷۰- زر به سبب برتری < بر فلزات دیگر > از چان و تخم آفریده شد ۷۱- < چون > کیوه‌رت گذشت (= مرد) زر را سپندارمذ (= زمین) پذیرفت و چهل سال در زمین بود.

۷۲- در پایان چهل سال هسی و مشیانه (= مرد و زن نخستین) روپاس مانند < از زمین > بر آورده شدند به یکدیگر پیوسته همقد و شیبه ۷۳- و میان ایشان غره (۶۰) (= وظیفه) برآمد همقد ایشان، چنان که پیدا نبود که کدام تر و کدام ماده و کدام آن غره از آن آفریده است. ۷۴- این آن غره است که مردم (= آدمی) برای آن آفریده شده است. ۷۵- چنان که در دین گفته شده است که: < کدام پیشی بود (مقدم آفریده شد)، غره یا فلز؟ او زرد گفت که: غره را بیشتر

آفریدم، پس برای آن فرّه آفریده شده، فن را آفریدم» (۶۱)، چینی که خوبشکاری آفریده شد پس تن برای خوبشکاری آفریده شد. ۷۶- پس از گبیا پیگری، به مردم پیگری گشتند (= به شکل انسان درآمدند) <و> فرّه به پیگری در ایشان شد.

۷۷- چون هتقم <بار> به سوی آتشی آمد، <اورمزد> با همان آتشی <به مقابله با او (= آفرین) گرشید>. آن آتش را به پنج نوع <بیافرید> که: دافزونی، به فرشتگان، <اورمزد>، <واژسته> و <بلند سوخته خوانده شود>. (۶۲)

۷۸- آتشی افزونی را خوره در گرویدمان (= عرتی اعلا) بیافرید و تجلی <صادق> آن، آتش سرواز، زمین است و فرازینگی آن این است که هرگرفته‌ای را در سرشت خویش <بوزاید>.

۷۹- <به فرشتگان> آن که در مردمان و گرویدمان است، گوازش خوردنی، گرم کردن فن، روشن کردن چشمان و ظیفه اوست.

۸۰- اورمزد است، آن که در گیاهان است، که در قحم ایشان آفریده شده است. زمین سفتن، جرمی آوردن و سفتن (= داغ کردن) آب و با آن شکوفه گیاهان را زینا، نپسند و خورشجوی کردن و بیروندان (= میوه را به ثمر رسانیدن) و به مزه‌های بسیار گره اندیدن (= تنبیر دادن)، و ظیفه اوست.

۸۱- واژسته، آن <آتش> است که او در ابر حرکت دارد، و تیرگی و تاری هوا را فایرد کند، و وظیفه او جاریک و سبک کردن (= رقیق کردن) ذاتی سبیری (= آلودگی) هوا و گداختن تگرگ و به اندازه گرم کردن و سفتن (= داغ کردن) و نظردار کردن آبی است که ابر دارد.

۸۲- بلندسود نیز در آسمان است، آن فرم که جابین در آتش بهرام (۶۳) است مانند گدخدای است برخانه. که افزونی نیروی او از روشن <بودن> و درخشیدن آتش و سرزاندن مری خوش و پاکی جای مستایش ایشان و شواب کردن است.

۸۳- او با دروج مرفی سبیز کند و وظیفه او زدن و سوختن مری بیگسوانی است که از دریا بیرونند و بر سنی هندی دارند و درختان (= شواب) را به کند و آلودگی دشمنی ورزند و با جادوگری آفریدگان را تباہ کنند و زدن و سوختن و شکست دادن جادو مری و اساساً داسیانی کردن خفتگان در شب و یاربیدن با سروس (۶۴) پرمیزگار است.

۸۴- او (= اورمزد) در آغاز آفرینش همه زمین را برای پاسبانی به دافز

فرنیخ، روحاوند و آذرگشنسپ، تکاور و آذربرزین مهره پسر سود سپرد که همانند به «آسرون» (= روحانی) و «ارانشنار» (= سپاه‌سی) و «واستریش» (= کشاورز) (۶۵).

۸۵- آذر فرنیخ در «فره‌مند» کوه در خوارزم جای گرفت و آذرگشنسپ در «اسفوند» (۶۶) کوه در آذربایجان و آذر برزین مهره بر گریوه ریوند که پشته <گشتاسپان> است.

۸۶- حسنی و پیدایی این <آتشها> در گیتی بیشتر در حکومت مرشنگ (بندهش: پهره‌ش) بود، که مردمان با گاو سریشمرگ به کشور <ها> حسی رفتند، در نیمه راه بر اثر باد سفت، آتشیایی که آتش در آن بود و بر پشت گاو در یک جای قرار داده شده بود (۶۷) به دریا افتاد و بجای آن یک آتش بزرگ، که پیدا بود (= متجلی بود) به سه بخش شد و بر سه آتشیایی نمانده شدند و آنها خورد سه نره بودند که جایشان بر «آذر فرنیخ»، «آذرگشنسپ» و «آذربرزین مهره» است.

زیبا به نظر آمدن پس از آن به بستن گستی تفته (= مستغان رانج) شدند.
۸- این نیز مادری به دین بود، که از طریق سپندارمذ آفریده شد، یا قصد و
بیست و هشت سال پیش از همپرسگی (= ملاقات) زردشت که شرح آن از دفتر
دین <و> نوشته پیدسینیان <پیداست>

۹- نام زردشت سیصد سال پیش از آن که به همپرسگی <اورمزد> رسید،
برزه‌بن خوانده شد. ۱۰- آن گونه پیداست که در آن هنگام که نوران را علیه ایران
در زمین <خوارک> (۵) (۶) پیکار بود، اورمزد برای پیکار نکردن، گاوی بزرگ
آفرید که سامان (= مرز) ایران در برابر توران بر پشت بالای سم (۶) او پیدا
بود، و در پیشه نگهدارنده شده بود. ۱۱- <و> هنگامی که پیکار بود به
وسیله آن گاو سامان (= مرز) شناخته می‌شد تا هنگامی که کاووس را به
پرکامگی (= مغرورانه) بهری (= بخشی) از زمین توران از آن ایران کردن آرزو
بود. ۱۲- و دید که تا آن گاو هست <این کار> دشوار است زیرا با قدرتی که
اورا بود، آن گاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد.

۱۳- هفت برادر بودند، و آن هفتمین «سریت» - یعنی «مظم» - خوانده
می‌شد. به تن بزرگ و یا زور بسیار (مزن: گران، سنگین) و کاووس را از راه
عای گوناگون فریادرس و در «شمار» خاصان <او> بود کاووس <اورا>
پیش خواست و فرمود (= فرمان داد) که: «برو! آن گاو را در پیشه بکش!» ۱۴-
سریت رفت، چون او را خواست کشتن، گاو به زبان مردم (= آدمی) یا ارمجاده
کرد که: «مرا مکش، چه اگر مرا بکشی آن کسی که فروغش در عوم دوردارنده
مرگ است» که نام او زردشت سپینمان است - در زمین پیدا شود بد کردن
تو را در جهان بگوید و به روان تو دشواری آن گونه باشد که در دین پیداست که:
چگونه باشد <کیتر> آن و دگ (۷) (۸) که بدی اورا گویند، پس مرگ مسمان
آن باشد، و آن کسی که او (= گاو) را مرگ برآمیزد (= بکشد) بدی او نیز
<به سبب> مرگ (= کشتن، قتل) <گاو> است.

۱۵- سریت چون آن سخن را شنید بازگشت و دوباره به سوی کاووس
رفت و اورا از چگونگی آگاه کرد. این را نیز گفت که: «گاو به شگفتی گفت که:
هر که در زمین جنگ کامه‌تر (= جنگ طلب‌تر) است، اکنون کشتن گاو را فرمان
دهد، ۱۶- کاووس را که میل بر جنگ <بود> گفت که: «پیدا نیست که آن که
فروغش در عوم دور دارنده مرگ است خود هست یا نه؟ و اگر هست زاید
(= متولد شود) <و> پیدا شود یا نه؟» و به سختی فرمود که: «برو و اورا

۴

درباره آمدن دین به زمانه

۱- <آمدن دین به زمین> مانند فرزند زایی است، که با همکاری در
<فریور> است که تخم پذیری مادگان در هنگام زایش است و بازسپردن آن به
پدران

۲- کوششی مقرر آمیخته (= جهان مادی) <نیز> اساساً به وسیله فریور
است، یکی حکومت بی‌عمرای (= جدا) دین و یکی دین همراه شده (= توأم) با
حکومت

۳- دین مزدیسنان (۱) <در> زمانه هنگامی که از نظم مادی (۲) به
میان‌چهری باز می‌گشت، در زمین نخست به سپندارمذ (۳) <و> سپس به
اورمزد پیدا شد مانند فرزند پذیری مادران و بازسپردن به پدران.

۴- پیدایی (= تجلی، آشکارگی) دین به سپندارمذ در آن گاه بود که
افراسیاب آب را از ایرانشیر (= کشور ایران) بازداشت، برای بازآوردن آب
<سپندارمذ>، کنیزپیکر (= به شکل دوشیزه) در خانه منوجیر (۴)، پادشاه
ایرانشیر، که پاسخگوی بیگانگان بود، همانا پیدا شد ۵- او جساه روشن
پوشیده داشت، که به همه سو به درازی یک عاشره که همانا دو فرسنگ است -
فروغ می‌بخشد ۶- و کشتی (= که رفت) زمین بر میان بسته داشت، که خود
دین مزدیسنان بود، زیرا دین بدی است که بر آن سی وسه بند پیوسته است
<برای> سه وسی گناه <اصلی> که همه گناهان <دیگر> از آنها بخشی
یافته است (= منشعب شده است).

۷- کنیزان (= دوشیزگان) که سپندارمذ را گستی بسته دیدند، به سبب

بکش! ۱۷- سریت گفت که: «به کشتن گاو» توانا نیستم چه از ناله او مرا بخشاییش (=ترحم) دردل است». ۱۸- کاووس گفت که: «به بهمان همیشه روا که در آن پری سالاران بسیار مسکن دارند، بختش (=ترحم) را از دل تو ببرند». (۸) ۱۹- سریت به همیشه رفت. پریان بسیار را دید که دهان گشاده داشتند و ایشان برخروشیدند که: «بکش! بختش (=رحم نکن)!». ۲۰- بختش (=ترحم) از دل او برفت، به همیشه باز رفت و با متبت سه جای یشت گاو را بشکست. گاو زاری «وو» بافک شکفت «بر» داشت. ۲۱- سریت پس از کشتن گاو از آن ناله که شنید آن‌گاه او را ناشادی گران بود. به‌سوی کاووس باز رفت و او را از آن‌چه روی داد، آگاه کرد. و خواست که کشتن او را فرمان دهد (=کاووس فرمان کشتن سریت را بدهد)، چه «دیگر» او را زندگی بایسته نبود. ۲۲- کاووس گفت که: «من تو را بنکشم چه از تو گزیر (=چاره) «ندارم» (=جز تو چاره‌گری ندارم). ۲۳- سریت گفت که: «اگر تو مرا بکشی، آن‌گاه من تو را بکشم». ۲۴- کاووس گفت که: «تو مرا بکشی چه دهد (=پادشاه) حبانم». ۲۵- سریت ناخرسندی همی کرد تا کاووس به او فرمود که: «به بهمان همیشه رو که بری ای سگ بیکر (=جادوگری به شکل سگ) در آن جاسب و «او» تو را بکشد». ۲۶- سریت بدان همیشه رفت آن بری سگ بیکر را دید، پس پری را زد «پری» دوتا شد و «آنان» را همی زد تا هزارتاشدند. ایشان سریت را بر جای کشتند و دریدند.

۵

درباره پیدا بودن فره زردشت پیش از زایش (= تولد)

۱- چنان پیداست که چهل و پنج سال پیش از «آن» که زردشت به همپرسی «اورمزد» آمد، «از» فریتی (۱)، مادر زردشت که «دوغیر» خواندند، یزاد، «فره زردشت» به شکل آتشی از آن اسر روشنی (= روشنی ازلی که جایگاه اورمزد است، روشنی بی‌انتهای) فرود آمد، به آن آتشی که پیش او بود، آمیخت. از آتشی اندر مادر زردشت آمیخت. سه شب در همه گذرعی اطراف خانه، به شکل آتشی پیدا بود (=متجلی بود). ۲- راهگذران فوری بزرگ همی دیدند ۳- نیز هنگامی که «مادر زردشت» باقرده ساله شد، به سبب وجود فره در او «چون» به راه همی رفت، آن‌گاه فروغ از او همی انشا (=نور به اطراف می‌تابید).

۶

درباره پیوستگی فروهر ستوده زردشت

۱- که فروهر او در موم «بود و سپس» در شیر گاو داده شد. با خوردن پدر و مادر «از آن شیر»، بار دیگر به آشکاری آمد، که شرح آن در کتاب «دایر نموداری یزسن» (۱) روشن کرده شد.

دربارهٔ بازپیوندی (=انتساب) زردشت به اورمزد از طریق دوبرتر که ازجهانیان
جم و از مینویان نریوسنگ است، تخمه شماری (=سلسله نسب) زردشت

۱- زردشت، «پوروشسپ»، «اوروشسپ»، «هیچسپ»، «چاخشوش»، «پینر»
یب، «ارجت ارشور»، «هرزره»، «سپیتام»، «ویدشت»، «ایه‌زیم»، «فراه»، «ارغ»، «دور» -
«سروه»، «موشچهر»، «منوش خورتر»، «منوش خورتانگ»، «منوش»، «نریوسنگ» -
«مرسته اورمزد» که مادرش «ویزیگ»، «آریگ»، «سرینگ»، «بیتگ»، «فرزوشک» -
«زوتسک»، «فرگوزگ»، «گوزگ»، «ایرج»، «فریدون»، «اسخیان همه ده اسخیان ...»
«جم»، «ویونگیان»، «اینگیان»، «انگیان»، «عوشنگ»، «فرواک»، «سجامک»، «مشی» -
«کیومرث» بود. (۱)

دربارهٔ گوشش سخت دروغ (=اهریمن) برای کشتن زردشت

۱- هنگامی که نزدیک زایش (= تولد) او بود، اهریمن، دیو تپ و دیو درد
«رو» دیو باد، «ریگ» را با یکصد و پنجاه دیو برای کشتن زردشت فرستاد. ۲-
ایسان به مینوی به درون مادر «زردشت» رفتند از تپ و درد و باد (=
نفخ) به رنج آمد. ۳- دریک نرسنگی آنجا جادوگری بود به نام «سزگ»، که
جادویزسکترین بود (= که بهترین کسی بود که با جادو بیماران را درمان
می‌کرد) به آمد بهبودش از جای برخاست و به راه افتاد. ۴- مرسته اورمزد
بانگ برد که: «به سوی جادوگران مروا چه دره‌ان بخش نر نیستند بلکه به
خانه بازرو و دست را بشوی و به روغن گاو بر آتشی برده (مداغ شده) بمال و نیز
عیزم و بوی خوش بتاب برای فرزند خوش، که در شکم توست»، (۱). ۵- همان
گونه کرد، درست برد (= سالم شد).

۶- دیگر «بار» همهٔ عمکاران و عم زوران «اهریمن» آمدند اما چاره

نیافتند «و» بازگشتند ۷- گفتند که: «به سبب وجود آتشی از همه دور، حاره
نیافتیم، زیرا کسی را که باره‌سپار (۲) (۲) است، آن‌گاه او را دسمن نباشد»
۸- در همان شبی که «زردشت» بزاد (=مفولد شد)، اهریمن سیاه‌بندان
گزیت (= فرماده سیاه انتخاب کرد) و کند (=سیاه) آراست. شاید با بیکهزار
دیو و شاید که با دوهزار دیو، تازان و کویان «برای» مقابله ایزدان کوشیدند.
اساساً در آن زایش (= تولد)، فرمود، به شکل آتشی پیدا بود (=متجلی بود).
۹- و به سبب روشنی، پرتو و فروغ بختیدن تا دور جای، آن‌گاه ایشان (=
دیوان) چاره نیافتند

۱۰- سرانجام اهریمن اکومن را بفرستاد و گفت که: «تو مینوتری، زیرا
که اندرونی‌تری (=محرمت‌ترین دیوان هستی)، برای فریضتن براندیشهٔ زردشت
برو» (= اندیشهٔ او را به سوی ما، که دیویم، بگردان (=متمایل کن)).
۱۱- اورمزد بهمن را برای مقابله فرستاد ۱۲- اکومن مینتر (= جوتر)
بود، نزدیک در آمده بود و خواست به درون رود. ۱۳- بهمن به چاره‌گری باز
آمد و به اکومن گفت که: «برارد شو». ۱۴- اکومن اندیشید که: «آن چه بهمن به
من گفت نشاید کردن». باز آمد. بهمن وارد شد و به اندیشهٔ زردشت آمیخت. ۱۵-
زردشت بخندید زیرا بهمن مینوی رامش دهنده است. ۱۶- عفت جادوگر پیش
او نشست و بودند، بر اثر روشنی درون خانه خندیدش در هنگام زایش به
وضوح دیده شد، که «غایر دیگر مردمان» بود که در هنگام زایش بگریند
«جادوان» بفرسیدند

۱۷- در همان زمان زایش، دستوری (= پیشوایی دین) بر دین را از اورمزد
پذیرفت. ۱۸- چنان که در دین گفته می‌شود که: «اورمزد» در هنگام زایش او
(= زردشت) گفت که: خواست او (= اورمزد) چنان است که تو که زوتی، -
یعنی که پیشوای آفریدگانی - به من (= به زردشت) فراز گفت که: «تو باید
دستوربانی» ۱۹- چون زردشت به سبب تن مادی داشتن به زبان مادی گفت
اورمزد به سبب مینوی بودن آن‌گاه او را «به مینوی» پاسخ گفت که: «ایدون
به عنوان رد، ایدون به عنوان نیکی و هرآنچه از بهره‌زگاری در آگاهی بهره‌زگاران
است، گوید که «تورا دستور» کرده‌ام. (= اورمزد به عنوان رد همه چیز و
به عنوان تجسم همه نیکیها و به عنوان متناً همه تقواهایی که در علم متقیان
است به زردشت می‌گوید که من تورا دستور دین گردانیدام).

۲۰- دیگر روز پوروشسپ رفت و از جادوگرانی که در «آن» جای به

افراه داشته می‌شدند (= با آنها مشورت می‌شد) پرسید که: «چیسست اگر کودکان

در هنگام زایش بگیرند و چیست اگر بخندند؟ ایشان (= جادوگران) پاسخ دادند که: «گریستن» به سبب دیدن مرگ در پایان و خندیدن «به سبب دیدن پرهیزگاری خویش است».

۹

درباره برادران <ی> که دشمنان زردشت و برادر <و> خویش کربان، پسر فره کاستاران بودند (۱)

۱- فره کاستاران از کوخزیده، کوخزید از خشم <و> منوشک خواهر منوچهر، زادند (۲).

۲- بدان‌گاه که زردشت زاده پنج برادر بودند که نامشان: «برادر وختی»، «برادر ویش»، «تور برادر وختی»، «آزان» <و> «ودست» (۳). ۳- پنج برادری ایشان - که میانه آنها تور برادر وختی - که زردشت را دشمن‌ترین بود - مانند پنج برادری فرزندان پوروشسپ <بود> که زردشت میانه آنها بود ۴- آن چهار برادر زردشت دو که پیش از زردشت <بودند> نامشان «رتوشتر» <و> «رفگوشتر» و دو که پس <از زردشت بودند> «ودریگ» <و> «ویندیش» (۴) ۵- میانه بودن زردشت بدان معنی است که: در میان پیشینیان و آیندگان است (۵) بدان زمان چنان آفریده شد که سه هزاره پیش از او آمد و سه «هزاره» پس <از او آید> تا باشد که چگونگی آن چه به پیشینیان بوده است، پیامرزد و نیز رفتار و روش آن چه خواهد بود به آفریدگان بفراید. ۶- درگاهان چنین گفته شده است که: «آن هر دو را از تو می‌رسم ای اورمزد! آنچه تاکنون آمده است (= اتفاق افتاده است، واقع شده است) <و> آنچه از این پس خواهد رسید» (۶)

۱۰

درباره آزمایش <هایی> که درباره او شد <و آن> معجزه آیزدی و نشان پیامبری که در او دیده شد

۱- آن‌گونه پیداست که روز پس از تولد، پوروشسپ یکی از آن پنج برادر

را که از نژاد کربان <بودند>. خواند (= دعوت کرد) و گفت که: «نشان و نماد (= فال و طالع) می‌سرم را بگیر (۱)»؛ ۲- <آن کرب> رفت. پیش زردشت بنشست و سر زردشت را سخت پیچید تا باشد که گشته شود و جادوگران از ترس و بیم (۲) او بی‌بیم باشند. ۳- اورمزد <زردشت را> نگهداری کرد چنان‌که در آن ده شب برای اقامت، سیفدارمذ و اردویسور و اردای فرورد ماده (۳) را به زمین فرود فرستاد. آن‌گاه او را (= زردشت را) بدی نیامد و دست آن کرب فراز خشکید.

۴- آن جادوگر از پوروشسپ جان زردشت را، در برابر آن بدی که او را از رفتار خودش رسیده بود خواست ۵- همان زمان (= فوراً) پوروشسپ زردشت را گرفت و او را به کرب داد که: «آنچه خواست توست با او بکن»؛ ۶- او را بستند و به پای گاوان، که در راه به آب عمی رفتند افتادند. پیشرو گاوان آن ره، هر نزدیکی <زردشت> بایستاد و یکصد و پنجاه گاو را که از پس او می‌رفتند از او (= زردشت) بازداشتند و پوروشسپ <او را> گرفت و به خانه بازبرد. ۷- و دیگر روز او را به پای اسبان افتادند. پیشرو اسبان در نزدیک زردشت بایستاد و یکصد و پنجاه اسب که از پس او رفتند، از او (= زردشت) بازداشتند و پوروشسپ <او را> گرفت و به خانه بازبرد.

۸- روز سوم عزم به هم چیده شد، (۸) و زردشت بالای <آن> نهاده شد. آتش برافروخته شد (۵). ازین (= اصلاً) از آن نسوخت. و آن نشان بساخت (= آزمایش آیزدی) تقدیر شده درباره او (= زردشت) بود.

۹- روز چهارم به آشیانه گرگ افتاده شد ۱- گرگ در آشیانه نبود هنگامی که دوباره خواست به سوراخ رود، چون بیست و چهارپای آمد همان گونه ایستاد، برجای خشک شد. ۱۱- در شب بیمن و سروش پرهیزگار میش کروش‌ای (۶) شیر پستان (= داری پستان پر شیر) را به سوراخ بردند و او تا روز جرعه جرعه (۷) شیر به زردشت همی داد. ۱۲- در بامداد مادر زردشت بدان امید که شاید استخوانی از او (= زردشت) از سوراخ بیرون آورده بدان جای رفت. ۱۳- و کروش بیرون آمده فراز توید ۱۴- و مادر اندیشید که گرگ است و گفت که: <فرزندم را> بجریدی (= بخوردی) بر اثر سیری از اوست که همی روی (۸) و فراز رفت چون زردشت را درست دید آن‌گاه او را برگرفت گفت که: «در طول زندگی <سورا> به کس ندهم حتی اگر هر دو ده «راغ» (۹) و «نود» (۱۰) بهم رسند»؛ ۱۵- که این دو ده در میان (۱۱) آذربایجان <اند> که از چیست شصت فرسنگ <دور> است. زردشت از راغ و گشتاسپ از

نودز بود و «از» این دو ده، راغ به نام ارغ پسر دور سرو پسر منوچهر است، که زردشت از نژاد او بود و نودز به‌نام نودز پسر منوچهر، که گشاسپ از نژاد او بود

۱۶- این نمان «پیامبری» او در هنگام زایش (= تولد) بود.

۱۷- روزی یکی از آن پنج برادر کرب زردشت را دید دیرزمان به بالا، فرود (= پایین) «و» به اطراف باگردش «سر» بنگریست. ۱۸- پرورشسپ پرسید که: «چه «بود» آن که به‌بالا نگرستی چه «بود» که به فرود «و» چه «بود» آن‌که به اطراف نگرستی؟»

۱۹- چنین پاسخ داد که: «آن‌که به بالا نگرستم، بدان سبب «بود» که دیدم که غره این «پسر» به آسمان بالا رود «و» از گفتار او روان مردمان به بهشت روند، آن‌که به فرود نگرستم، آن‌گاه دیدم که از کرده (= عمل) این «پسر» دیو و دروغ و جادو و پری در زیر زمین نمان شوند و دوباره به‌سوی (= باعجز) به دوزخ افتند آن‌که به اطراف نگرستم، آن‌گاه دیدم که گفتار این «پسر» همه زمین را دریابد (= به همه زمین برسد) و این‌که به عنوان خاتون هفت کشور باشد، و آن‌گاه «او» تقابلی از هفت پوست پیوسته پیوسته دانست که غره هفت امشاسپند در آن بود. ۲۰- نور برادر و خش فراز رفت، چون به‌سوی راست رفت زردشت به چپ بتاخت چون به سوی چپ رفت، زردشت به راست تاخت، و او بر نور برادر و خش پنهان شد و بیافته نشد.

درباره مخالفت او با زایشوران (= والدین)

۱- این نیز پیداست که دیوان به انجمن جادوگران و منساوران بازگ بردند که: «آن فرزند پرورشسپ می‌شعور و خل و نمان تنباه (۱) (= دیوانه) است «از» عیج‌کسی از مردان و زنان بیم ندارد و پند نپذیرد. ۲- به پرورشسپ آگاهی آمد و پرورشسپ به زردشت گفت که: «اندیشیدم که برای من پسری زاده شد که آسرون (= روحانی) ارتشتار (= سیاهی) و استریوش (= کشاورز) (۲) باشد، اکنون خل و دیوانه‌ای باید به سوی کرمان روی تا تو را

درمان کنند».

۳- زردشت پاسخ داد: «چنین اندیشی که آن پسر تو آسرون ارتشتار «و» استریوش است». ۴- و به فرمان پرورشسپ دو اسب به گردونه بست و با پرورشسپ رفت. ۵- چون به آن‌جا (= جای کرمان) آمدند پرورشسپ داستان را، چنان که بود، پیشی یکی از آن پنج برادر کرب گفت. ۶- آن جادوگر جامی گرفت و در آن اذکار کرد و گفت که: «این را این سرو تو بخورد تا درست باشد (= بهبودی یابد)». ۷- و بدین «شیوه» داوری کرد، تا باشد که هم سهرشت ایشان گردد. ۸- زردشت به پرورشسپ گفت که: «این را» به آن‌که حامی و دسخور (= مشاور) توست بازده! و برخاست و به جای «خوبش» بازرفت. ۹- زردشت در راه آن دو اسب را، به سبب تشنگی آب داد و اندیشید که: «بی‌سود بود رفتن من به درگاه کرمان مگر این یکی که به سبب آب دادن اسبان آن‌گاه روان مرا افزونی «بود»».

درباره مجادله او با بدان

۱- این نیز پیداست که روزی دور سرو کرب که از همان پنج برادر «بود»، به خانه پرورشسپ آمد. ۲- پرورشسپ یک جام شیر اسب پیش «او» نهاد و گفت که: «فراز یز!» (= دعا بخوان)، ۳- زردشت با پرورشسپ بیکار کرد (= مخالفت کرد) که: «من یز» (= من دعای خوانم). ۴- پرورشسپ گفت که: «او (= دور سرو) این را ورد و دعا خواند.» و تا سه بار در این باره «با یکدیگر» مخالفت کردند. ۵- زردشت برخاست و آن پای راست «خریش»، بر جام گرفت و بریخت. ۶- و گفت که: «برهیزگاری را ستایش کنم مردان و زنان برهیزگار را ستایش کنم، ای پرورشسپ بهر (= بخش، نعمت) را باید بدان کسی واگذاری که بدان ارزانی است». ۷- و دور سرو به زردشت گفت که: «چون تو نخستین «کسی هستی» که بهر و روزی مرا انگنده‌ای آن‌گاه تو را از مردو چشم ببرم (= کور کنم) و بهیرانم». ۸- زردشت مجادله کرد که: «من تو را به وسیله درست اندیشی با دو چشم بنگرم و تو را بهیرانم». ۹- ایشان

دیرزمان یکدیگر را به نوزنگری (= ائتتام) عمی نگریستند و سرشت ایزدی زردشت بر جادوگری او چیره شد.

۱۰- نورسرو فراز آشفته و اسب خواست، گفت که: «این را ایستادن نخوان (= این را تحمل نمی‌کنم)» - بر اسب نشست، چون اندکی رفته بود بر اثر دردی گران (= سخت) از اسب پیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند (= نوه) او نیز در همان جا مردند.

۱۳

درباره آرزوی پرهیزگاری او (= میل او به تقوی)

۱- چنین بیداست که چون پانزده ساله شد پسران یوروشسپ از «داریی» پدر بهر (= سهم) خواستند و سهم ایشان از «داریی» یوروشسپ بخشیده شد. ۲- در جامه‌ها کستی‌ای بود دوکرد (= دولا) که پنهانی آن چهار انگشت «پود» و سه‌بار دور کمر پیچاندن امکان داشت. زردشت «آن را» برآورد «و» غراز است.

۳- این از راعنمایی بهمن بود که در هنگام تولد به اندیشه او پیامد و اندیشه‌اش را از خرجه به آیین نیست بیست و بدان چه به آیین (= درست) است، تفته (= راعب) کرد.

۱۴

درباره سرشته و خشایبگر (= طبع وحیم) و بردبارانه (۱) او

۱- این نیز بیداست که رودی بود «که آن را» «برخه زن» یا «عن» (۲) می‌خواندند. از آن روی که به سبب عظمت و سرعت رود زن را، مگر این که برهنه باشد، توان گذشتن از آن نبود. و مردم پیر- چنان که در دین آن که را پناه سال

است. عن خوانده شود - به سبب ناتوانی به‌شیروی خود قادر به رفتن در آن نبود. ۲- زردشت به‌کنار آب (= رودخانه) آمد. از زن و مردم پیر عفت تن آمده بودند، و او ایشان را مانند پیل بگذرانید «این» نشان پل بودن «او» برای عمل کنندگان (۳) «بهدین» است. یعنی گذارمگر (= عبوردهنده) ایشان به بهشت است.

۱۵

درباره راد سرشتی او

۱- بیداست علفی که برای ستوران یوروشسپ اتبار شده بود، در تنگسالی نه‌تنها به ستوران یوروشسپ «داد» بلکه به سبب بخشایش (= ترحم) به ستوران دیگران - که به سبب تنگسالی از گرسنگی دم یکدیگر را عمی خوردند - به فراوانی آنگاه ایشان را «نیز علف» داد.

۱۶

درباره رها کردن او هوس «های» «مادی» «و» گرفتنش راه پرهیزگاری را

۱- این نیز بیداست که هنگامی که بیست ساله شد، برخلاف میل پدر و مادر «از آنان» دور شد. از خانه برفت. ۲- بیرسید که: «کیست پرهیزگارتر «و» درویشان را پروراندند؟». ۳- گفتند که: «آن کوچکترین پسر «تور» اورودوده» که هر روز جامی آغزین، اسب بالا (= به اندازه قد اسب) پر از نان و شیر «و» خورشهای دیگر، به درویشان دعد. ۴- زردشت بدان جای رفت و برای صیاری و پرورش (= نگهداری، غذا دادن) درویشان، اندازه دو مرد گران (= قوی، نیرومند) خوراک به پیش درویشان برد کارکرد (= مؤثر بود).

۱۷

درباره بخشایش (=ترحم) او نه تنها بزمردم بلکه نیز <بر> دیگر آفریدگان

۱- این نیز پیداست که او سگی دید که هفت بچه زاییده بود و تا آن‌گاه سه روز بود که خورش نیافتاده بود. هرچه دید آن‌گاه دهان بدان فراز برد و بمرق بود، زردشت چاره کرد. به سرعت نان به سوی او برد اما چون <نان> را برد <سگ> بمرده بود.

۱۸

درباره گزینش خوب زن، بنابر آرزوی خود و خواست پدران و پیش از یافتن <زن> سزاوار نژاد خود را نیامیختن

۱- این نیز پیداست که هنگامی که پدر برای او زن خواست زردشت به زن خطاب کرد که: «باید روی به من بنمایی!» (= نشان دهی) برای این‌که چهره <و> رخسار و رفتار او را ببیند <و> این‌که چهره او دلپسند است یا نه بسناسد. ۲- زن روی از او برگردانید ۳- و زردشت گفت که: «کسی که روی از من بازگیرد، مرا احترام نوزد (۱) (= نکند).»

۱۹

درباره بند پذیرفتن از بدان و بچگان به خواهش شنیدن تا آن چند را <که> سوومندی <آن> آشکار است، آن را پذیرفتن

۱- این نیز پیداست که نزد گروهی آمد که در <آن> جای به دانش بسیار <از دیگران> شناخته‌تر بودند از ایشان پرسید که: «چيست روان را فریاد -

رس‌تر؟» ۲- گفتند که: «درویشان را پروردن (= غذا دادن) و علف به گوسپندان دادن، هیزم به سوی آتش بردن و هوم به آب ریختن و دیوان را به گفتار بسیار ستایش کردن، - به گفتاری که در دین گفته شود.»

۳- آن‌گاه زردشت درویشان را پرورد و گوسپندان را علف داد و هیزم به سوی آتش برد و هوم را در آب فترد اما سرگز، به هیچ روی دیوان در گفتار زردشت ستوده نشدند.

۲۰

درباره آهنگش به سی سالگی

۱- چنان پیداست که <با> گذشت سی سال پس از تولد <زردشت> ماه اسپندارمذ و روز انیران (سی‌ام اسفندماه) در آن سرزمین که جبل و پنج روز پس از نوزد جشن «بهاربوده» خوانده شد، رفته بود (۱). - جایی مخصوص پیدا بود، که مردمان از نواحی بسیار بدان جشنزار می‌رفتند - ۲- زردشت چون برای رفتن به جشنزار آغاز رفتن کرد در راه در دشت، تنها بخت. ۳- در خواب دید که: مردم گیتی با آرایش کامل (= آماده) <روی به> اباختر (= شمال) داشتند، تا این‌که همه مردم روی زمین در اباختر پیدا شدند. در رأی ایشان «میدیوماه آراستایان» (۲) - که آراستای برادر پرورشسپ بود - بیشتر از همه مردم، «میدیوماه» و سپس دیگران <به پیش زردشت رفتند.

۴- نشان <این> بود که نخست «میدیوماه» پس همه جهان مادی <به زردشت> بگروند.

۲۱

درباره آهنگش به همپرسگی (= دیدار)

۱- <پس از> سپری شدن پنج روز جشنزار (۱)، ماه اردیبهشت روز دی

بهر (= روز پانزدهم) با آماده زردشت برای کوبیدن هرم به‌کناره آب دانیته فراز رفت. که به سبب دیدار زردشت در آنجا، رد (= سوور، رئیس) آبجاست. ۲- <عق> آب تا به چهارخانه (= خاصله کتف تا هرق) بود و زردشت بدان بگذشت. نخست تا ساق پای او بود و دوم تا زانو و سوم تا محل جدا شدن مو ران (= کتف ران) و چهارم تا گردن. ۳- نشان این بود که دین او چهاربار به اوج رسد که تجلی آن با زردشت هوشیگر هوشیدرمه و سوتیانسی (۴) است. ۴- هنگامی که از آب بیرون آمد و جامه پوشید آن‌گاه بهمن امشاسپند را دید، به شکل مرد نیکیگر، روشن، براننده که موی گزیده (= فوق‌دار، دوتا) داشت - که گزیده نشان دویی است - جامه‌ای که مانند ابریشم بود پوشیده داشت که هیچ بریدگی <و> درز در آن نبود، چه خود روشنی بود (= زیرا از نور بود) و بالای او (= قد او) نه برابر زردشت بود

۵- از زردشت پرسید که: «کیستی و از چه کسانی؟ به چه چیز آرزو مندتری و کوشش تو برای چیست؟» ۶- و پاسخ داد که: «زردشت سپیتاماتم در جهان <به> برهیزگاری آرزو مندترم مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان است، آگاه باشم و جندان برهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک بنمایند (= راهنمایی کنند)».

۷- بهمن به زردشت فرمود که: «بالا رو به سوی انجمن مینویان!».

۸- آن اندازه را که بهمن به نه‌گام رفت، زردشت به نود گام <رفت> و هنگامی که نود گام رفته بود انجمن عنق امشاسپند را دید. ۹- هنگامی که به بیست و چهارپایی امشاسپندان آمد، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان آن‌گاه سایه خوبی بر زمین ندید. ۱۰- انجمن‌گاه (= محل انجمن) در ایرافریج بود، در سوی خراسان (= مشرق) دربار (= ساحل) دانیته ۱۱- زردشت نماز برد، گفت که: «نماز به اورمزد، نماز به امشاسپندان!» و پیش رفت، در جای پرستگران بنشست

کدام؟ سرم کدام؟» ۲- اورمزد پاسخ داد که: «نخستین برتری اندیششفتیگ، دوم گفتار نیک، سوم کردار نیک، ۳- زردشت پرسید که: «کدام نیک‌تر، و کدام از همه برتر است؟» ۴- اورمزد پاسخ داد که: «تمام امشاسپندان نیک دیدار ایشان بهتر، خدمتبرداری ایشان از همه برتر. ۵- پس درگانی بنه‌ما (= متشاعر) و جدایی <از عار> در هر نظم نشان داد. گفت که: «از این مینوعا آن‌گاه کسی که دروند (= گناکار) است بدکاری را درست داشت - آن بدکاری آرزوی اهریمن بود - برهیزگاری را مینوی اغزونی (= سفیدپنر اورمزد) اورمزد برهیزگاری را درست داشت. و اساساً جدایی روشن‌دان را از تاران (= آفریدگان اورمزدی را از آفریدگان اهریمنی) در هر نظم بنمود (= نشان داد). ۶- و گفت که: «ما هوشیگر(۱)، نه آرزو، نه گفتار، نه کردار، نه دین، نه وجدان با هم است. آن‌که روشنی را دوست دارد، آن‌گاه او را جای با روشن‌دان است <و> کسی که تاریکی را، با تاران».

۷- در همان روز سه بار خرد همه آگاه (۲) (= دانش اورمزدی) را به سوی <زردشت> برد، در همان دیدار نخستین آسمان را با روشنی بزرگ و درخشان نشان داد. با <این> نموداری بزرگی را از نظرس باز داشت، که دیدار اورمزد با تاریکی است

۸- <اورمزد> چهره خوبی را به اندازه آسمان بود بنمود (= نشان داد) که سر در لوح آسمان داشت و پدای در آسمان پایین <بود> دست بر او بود و سر سوی آسمان سر رسید. ۹- و آسمان را به مانند جامه‌ای پوشیده داشت و شش امشاسپند هم‌قد او پیدا بودند بدان‌گونه در دنبال هم، که هر یک اندازه لغزشی از دیگری آشکار بود. ۱۰- امشاسپندان به شروع ساخت (۳) (= آزمایش ایزدی) در دین را، نشان دادند. ۱۱- نخست کوره آتش را و زردشت به سوله اندیشه نیک، گفتار نیک - کردار نیک سه گام پیش رفت، و سرگشت. ۱۲- دوم فلز گرم بر سینه <را> ریخته شده بر او برافروخت (= پخت پوست) و به دست گرفت و به سوی امشاسپندان داشت. اورمزد گفت که: «پس از <رواج> پاک دینی، هنگامی که اختلافی در دین باشد - آن را شاگردان تو بر او (= پیشوا) برزنند <را> بدست بگیرد، با <بودن> آن همه جوان مادی <بدو> بگروند. ۱۳- سوم دریدن یا کمارد، پیدا شدن درون شکم در میان یافتن خون به بیرون، پس دست بر <آن> مالیدن <و> درست شدن

۱۴- با این نشان داده می‌شود که تو و خدیشان تو با وجدان استوار دینی، دین پاک را بپذیرند. آن‌گونه که با چرخ سوزش آتش و جریان فلز گرم و پزیدن

درباره سؤال پرسیدن زردشت

۱- از اورمزد پرسید که: «هر جهان مادی نخستین برترها کدام است؟ دوم

با تیغ از دین به برنگردند

۳۳

درباره هفت دیدار دین، که به اندازه هفت امشاسپند است، که در هفت جای بود

۱- دیدار نخست، زردشت، به سبب اورمزدی بودن، باتن اورمزدی در کنار آب دائیتی به دیدار آمد

۲- دوم، به سبب بهمنی بودن، از پنج‌گونه گوسپند که نماد مادی بهمن‌اند، هفت «تن» در گریوه داوسند (۱) به دیدار زردشت آمدند. در آن روز بیسار آمدنشان (= آمدن گوسپندان) به دیدار، زبان ایشان گسوده شد «و» به زبان مردم «سخن» گفتند

از آبریان: نوعی ماعی «به» نام «ارزوای» از سوراخ زبان، قائم سیید، سمور سیید، «از» برندگان: کرسفت مرغ و سیورغ، از انواع دیگر، از خراخ رفتاران (جانوران وحشی): خرگوش، که راعنمای ددان به سوی آب است و از چرا آرزانیان (جانوران اهلی): خریر سیید، ایشان (= جانوران) به مردم سخنی (= به زبان آدمی) دین را از اورمزد پذیرفتند و به ودی (۲) (= سروری، ریاست) «این» پنج نوع گماشته شدند که تا همه جانوران نیز به زبان خویش، چندان که آنان را دانش، توان، نیروست، ستایشگر دین باشند «دین نیز» درباره نکستن و آزار نرسانیدن و نیک داشتن پنج نوع گوسپند به زردشت شگفت - ترین اندر زما را فرمود

۳- دیدار سوم، به سبب اردیبهشتی بودن، مینوی آسپا یا زردشت در آب سجن (۳) به دیدار آمدند. در آن دیدار، نیک داشتن آتش بهرام، نگهداری و برستش همه آفتها بود نشان داده شد

۴- دیدار چهارم به سبب شهریوری بودن، مینوی فلزات، در سرای روستا در میناو (۴) (۵) با زردشت به دیدار آمدند نیک داشتن فلزات دادن سلاح و ابزار جنگ را به او اندرز داد

۵- دیدار پنجم به سبب سپندارمزی بودن، مینوی کشورها ناحیه‌ها و استانیها و روستاها و دهها چندان «که» بایسته بود، با زردشت به دیدار

آمدند در سدویس بر گریوه دمنشان (۵) (۶) - که چشمه‌ای است از اسفونذکوه بیاید و به دائیتی رود، درباره نگهداری و برستش زمین این را نیز اندرز داد که هر ده را گواه مؤمن و عز روستا را داور خائون‌دان و هراسان را موبد راستگام و هرناحیه را رد پاک «بیاید» کماردن. راس همه معان، اندرز بدی (= مشاور کل)، موبدان موبدی تعیین کردن و خدایی (= حکومت) اورمزد را به وسیله او نظام دامن

۶- دیدار ششم، به سبب خردادی بودن مینوی دریاعا «و» رودما در اسفونذکوه با زردشت به دیدار آمدند. درباره نگهداری و برستش آب «اندرز» کنند.

۷- دیدار هفتم به سبب امردادی بودن مینوی گیاهان در درجین زیاره (۶) در ساحل آب دائیتی. با جای دیگر، با زردشت به دیدار آمدند «اورمزد» نگهداری و برستش گیاهان را بر او (= زردشت) آسکار کرد. ۸- دیدار هشتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است (۷).

۳۴

درباره کمال دین

۱- که در هر ده سال میدیوماه آراسقایان به زردشت گروید ۲- پس با دیدار یافتن دوباره به دیدار اورمزد آمد، و گفت که «در ده سال یک مرد بهمن گرویده» ۳- اورمزد گفت که: «روزها» بیی» یانند که «تنها» چندان به تیر نگزوده باشند زیرا آفرینشی مادی رسانخیز این است که جز دعاک (= ضحاک) همه‌کس به داد فرسگر کرداری (۱) (= قانون بازسازی زندگی) بگروند و دعاک توبه ناکرده کشته شود

۴- در زمان دیدار هنگامی که از پیش اورمزد بیامد، دین کامل را به راستی به سپندارمذ آسکار کرد ۵- پس از آن، در طول دو سال کوییا و کویهای (۲) گشتاسب، به زمان گشتاسب، به شمش سی وسه دروغ درباره او گفتند. آن سیوسه دروغ نمودار سی وسه دین بد (= اعتقاد نادرست) بود که به مخالفت

با دین ایزدان آمد. به پیدایی از دین آن سی و سه بخت نشان بستن سی و سه قانون بد به سی و سه ثواب بود است (۳). شرح «آن» در دین تا «آن‌گاه که» گشتاسپ - پس از باز نموداری (۴) ارائه، نشان دادن) داستان وار و بسیار گونه و خشنوری (۵) پیاپی و مینوسرشتی که به گواهی سه امتسایند ایر گشتار یعنی بهمن، اردیبهشت و آذر بر زمین میر، که به تجلی مادی به گشتاسپ و انجمن بارگامیان آشکار شدند دیده شد. دین را از زردشت بپذیرفت «پیدا است».

درباره آنچه از پیش، از نیکی زردشت (= به سبب نیکی زردشت) دیده شد «و این‌که» چگونه او به نموداری (= هدایت) از او زرد «دین را» به جهانیان نمود

۱- که در ده سالگی «دین» میدیوماه، در نیستان پیشه، (۱) که جای خوک و گراز است، «به دین» گزود، ۲- و در بیست سالگی کوی پسر کندها (۲) (۳) بگزود، ۳- در سی سالگی «دین» میونان (۳) به شهرهای ایران رسند و آن نژاده‌ترین (= اصیل‌ترین) کویها را برده گیرند ۴- در چهل سالگی «دین» و عوفیم اوروشتاران (۴) زاید ۵- در چهل و هفت سالگی «دین» زردشت درگذرد در حالی که او را عفتاد و هفت سال و چهل روز باشد در ماه اردیبهشت روز خور (روز یازدهم) «که با حساب» عشت ماه و عیزه (= کبیره) به ماه دی روز خور برده شده است (۵). که مراسم یزش همچنان در اردیبهشت ماه است. ۶- در شصت و سه سالگی پُرشوشتر (۶) درگذرد ۷- «و» در شصت و چهار جاماسپ، که پسر از زردشت موبدان موبد بود، ۹- در عفتاد و سه سالگی «عنگ اوروش» (۷) پسر جاماسپ «درگذرد» ۱۰- در عفتاد سالگی «آسموخونت» (۸)، ۱- در عشتاد سالگی «ویشیا» (۹) که اخت جادوگر نیز خوانده شود - شش «تن» از دینوران (= دینداران) بزرگ را بکشد که است: دو دختر زردشت که نامشان «فرین» و «سریته» است و «اغلوستود» میدیوماه و سه «تن» دیگر که در دین مشهورند (۶). ۱۱- در یکصد سالگی از «دین» که در چهل سالگی

دین زاده شد، «سین» (۱۰) زاید و در دویست سالگی «دین» درگذرد با «دانتن» صد شاگرد ۱۲- در سیصد سالگی «دین» در روز شنبی (۱۰) (= تاریکی، کسوف (۳)) باشد، پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد

درباره سه قانون که زردشت به برتری آموخت (= تعلیم داد)

۱- نخست این «که»: به «مجادله» فاراست نزد کسان مرویماه ۲- دوم اگر با شما به مضم رفتار کنند دادگری پیش گیرید ۳- سوم خریدوده کنید که برای ادامه نسل پاک بهترین کارهای زندگان است و عامل نیک زانی فرزندان است (۱) (۹)

است. یزش گیاهان، کشت بزائتی (=گاشته را به بر رسانیدن) و برای خوردن افراد شایسته آماده کردن است. یزش عمه ایزدان ستودنی، روسدان (=آفریده‌های اورمزدی) و آفریدگان هادی، بهسزا ستاییدن و با دست آنان جنگیدن است. که ستایش درست به‌ذکر درست دین شاید (=ممکن است). یزش سرکسی همیشه خود را چندان که ممکن است - وظیفه خود را کم‌گناهتر روا داشتن ۵- پنجم، از روی میل (۵)، شبانروز با خروج خود جنگیدن و درازی زندگی (=در طول عمر) از احترام به‌دین برافکندن و وظیفه را از دست نداشتن است. آن ۵۰ نفر را:

- ۶- نخست، برای لزوم نیکنامی سالار، آموزگار، رد (=رئیس سرور) و پدر خویش، به‌نیکنامی رفتار کردن.
- ۷- دوم، برای بدنام‌نبودن سالاران از بدنامی سخت دور بودن.
- ۸- سوم، برای چوب نزدن و برای آزار ندادن از آموزگار خود - یا آن چوب دراز بدان چه از آموزگار خویش، قشنیده است، بدان «اورا» بدنام نکردن
- ۹- چهارم، برای ندرده‌دن شهرت از برهیزگاران آن چه از آموزگار خویش آوردت، به‌رادی به شایستگی بازسپردن.
- ۱۰- پنجم، برای رواج دین، مزد شایگانان «و» کیفر گناهکاران را به داد نهادن
- ۱۱- ششم، برای جای دادن برهیزگاری ایزدان در خانه خویش، راه نیکان را به‌خانه گشاده داشتن.
- ۱۲- هفتم، دروغ را ناآگاهانه در یاد (۶) زنده ندادن، با ننگان‌کین نداشتن و به‌توبه‌ناکردن از گناه، اصرار نورزیدن است.
- ۱۳- هشتم، برای بریدن دروغ از یاد، کین را از اندیشه دور کردن و از گناه به‌سرعت توبه‌کردن.
- ۱۴- نهم، پیشروی و پسروی دین را بدنامی است. پیشروی (=یعنی) دین را در پیش گزار داشتن و گذار و بهر بدان خواستن. پسروی «این که» اگر بلایی به‌دین رسد، دین را بازیس داشتن و تن را به‌عنوان سپردن داشتن.
- ۱۵- دهم، برای فرمانبرداری، نسبت به‌خدای (=فرمانروا) و رد (=رئیس) و دستور دینی فرمانبردار بودن.

درباره پنج خوی اسرونان (=پیشوایان دینی) و ده اندرز که همه اندرزهای دین بدان پیوسته است (۱)

آن پنج خوی:

۱- نخست بی‌گناهی.

۲- دوم، گزینش میان اندیشه‌ها، گفتارها، کردارها «که» اساساً شناخت ناپودی از بقاست، چون «شناخت» خرفستران (=چانداران زبانکار) از دوست‌ندان. و دعش «شایسته» از دعش «ناشایسته» (۲) که «شناخت» برهیزگاران شایسته از گناهکاران ناشایست است.

۳- سوم، دستور داری (=بزرگداشت دستور)، یعنی آنچه داناترین و راستگوترین رد (=پیشوای دینی) به دانایی، بیاورد (=تعلیم دهد) به‌راستی فرا گیرد.

۴- چهارم، یزش (=پرستش، عبادت). که ستایش اورمزد شناختن «و» اندیشیدن «و» است به عنوان اصل عمه نیکی آفرینندگی «و» خدایی (قدرت). معتقد بودن به دین او و گسفی، نشان دینش را بسته داشتن است. یزش روشن (=ثوابت) تکریم آنجاست (۳)(۴). یزش چهار مادری، که آتش آب و زمین و باد (۵) است، که آفریدگان مادی از آن ساخته شده است - پاک «و» پاکیزه از مردار و دشمن (=نایکی زناهی) و کند و دیگر آلودگیها داشتن است. تا باشد که چهره ما که از آنها ساخته شوند، درست چهره، خوشبوتر، و پاکتر و کم‌عیبتر باشند. یزش مردم، رادی برداشتن و خواسته (=مال) است. یزش گوسپندان تلف کردن «و» کم‌آزاری و بی‌اندازی (=اندازه نگیداشتن)

برده است (= هر رسته‌ای در باب موضوعی است). دربارهٔ چندی و چونی آن به عنوان مثال نموده می‌شود (= نشان داده می‌شود) مانند: «بیکار روستان» که تاغرنجای بیکار (= نزاع) از آن پیداست. «زخمستان» که دینه زخم از آن پیداست. و «ستورستان» که گناه و میزان دینه زخم برستوران و کوسپندان از آن پیداست. «ارثستاران» که «قانون» کارزار از آن پیداست. «فشوش مورستان» که آیین مالکیت و نگهداری گوسپند از آن پیداست. «دانه کارستان» که «آیین» بوزیگری از آن پیداست و «ورستان» که «آیین» ور و پساخت از آن پیداست. دیگر به همین گونه (۵) ...

۵- پس گاهان به یکهزار و شانزده گاه بخش شد و نسکها به هزار و یک فرگردد. که عادت (۶) رد نسکهاست و ایریمن (۷)، که برترین سخن دربارهٔ رستاخیز است، رد فرگردعاست و بر دیگر فرگردها آن‌گونه گرد آمد که هزار کلیم (۸) (۹) غله و علف بسته را، اگر روی آن عزار، یک «کلیم» بزرگ بگذارند که همه را از تگرگ و باران و آن باد گرم و سرد تکپارد.

۶- و پس گاهان به شش هزار و شصت و شصت و شش واژه بخش شد و بر نسکها همگی نیز شش هزار و شصت و شصت و شش دادستان (= حکم) برده است. شش هزار و شصت و شصت و شش واژه در گاهان نمودار (= ی) است از آمدن پتیاره (= ایریمن) بر آفرینش تا به قرجام شش هزاره. هر هزاره‌ای ده سده، که «برروپیم» شصت سده باشد، و هر سده‌ای ده دهه، که در آن سرما و تنگی سخت باشد، «برروپیم» شصت دهه باشد، و هر دهه‌ای ده سال که «بر روپیم» شش هزار سال باشد (۹).

شش واژه نخست گاهان نمودار شش هزاره است و پس شصت، آن شصت سده و پس شصت، آن شصت دهه و پس شش هزار، آن شش هزار سال را. ۷- ایریمن که انباز اردیبهشت (۱۰) در سر (= پایان) گاهان است «نمودار» آن پنجاه و هفت سال سوشیانس است و نیز بدین سبب «ایریمن» «و» از «ستایشی اهلوی» تا سر (= پایان) «ایریمن یزشی» همه پنجاه و هفت واژه است. چنان‌که «ایریمن» بیست و چهار، «ستایش اهلوی» دوازده و «ایریمن یزشی» بیست و یک. همه «یا هم» پنجاه و هفت «واژه» است (۱۱).

دربارهٔ سه بخش دین (= کتاب اوستا) که کلی و میانه و مشروح است که تقسیم آن همانند و همسان اهنور است، که خود نشان نسکهاست

۱- نخست «اهنوره» به سه «بیمان» بخش شد که در دیگر در (= باب) نمود (= نشان داد). به همین سان گاهان را نیز سه «بخش» است که سه گاه، چهارگاه و پنج گاه است (۱). همچنین نسکها را نیز سه «بخش» است که گاهانی و «مادمانسری و دادی» (۲) خوانده شود. ۲- و پس اهنور به شش بخش شد که نیم‌گاه خوانند. همچنین گاهان را نیز شش «بخش» است که خوانده شود: «اهنودگاه» و «اشنودگاه» و «سیندرمدگاه» و «وهوشترگاه» و «وهیشتو- اشتگاه» و «هفت یسن» (۳). همچنین نسکها را نیز شش «بخش» است چنان که گاهان را دو «بخش» که خوانده شود: یکی «گاهان گاهانی» که یشت است، یکی دیگر گاهان «مادمانسر» را نیز دو «بخش» است: یکی «مانسر پردخشگ» آراستاره که «پچین» و «وتوشتایقی» است و یکی «مانسر پردخشگ» به که «مادمانسرهای دیگر» است و دادی را نیز دو «بخش» است که یکی «دادجدیو» است - که «ویدیوداد» است و یکی «داد زردشت» که دیگر داده‌است. ۳- پس به بیست و یک بخش شد، همچنان که اهنور را بیست و یک واژه است، و گاهان «نیز» بیست و یک است که اهنور، ستایش اهلوی «و» بهمان کرداری است از یانیم‌من تا ایریمن که با هم بیست و یک اند. نسکها «نیز» بیست و یک است (۴).

۴- پس گاهان به دویست و هشتاد و هشت و چست (= بند) بخش شد. نسکها نیز به دویست و هشتاد و هشت رسته که هر رسته‌ای دری (= بابی)

۵- برمراری (موجوده زنده به وسیله خورشید، آب و هوای آتش، که از تن به اندازه گذارده شده است، بدان موجود (روح) همان است که دیگی برای ساختن خوراک، که خورش و آب در آن (روح) روی آتش نهاده و آتش بیرون آب درون را گرم کند تا خورش به بسمان (=تولم) رسد، و آنچه شایسته است از تنگ بیرون گرفته شود، ۶- که شکم همانند دیگی است که خورش و آب درون (خود) دارد، به وسیله آتش جانی به آیین گرم شود، هنگامی که به جهت خویش آمد، به وسیله نیروی ذهنی آنچه روغن زورمند است به دل کشیده شود (روح) از دل به شاعرگ- به وسیله خون (آنرا) به سر و دیگر (اندامهای) تن روان کند و بر مغز سر افزون تر باشد، بینایی چشمها و دیگر حواس از اوست، دست و پای نیز از آن زور بخیرند و آنچه غیر لازم است به زور سپوزایی (=دفع) به بیرون رانده شود، سرانجام فرازگشتن (=مردن) جان، نخوردن (خور) (۲) (موجوده) نزاری آتش جانی، سرد شدن دست و پای و برخاستن از دل و سرد بودن میندن، از میان رفتن روشنائی چشمها، همانند سرد شدن آتش است (۴).

۷- و سیاعد روان است، که خدای (=فرمانروا) و نظم دهنده تن است، که بر آن رد است، جایگاه در او دارد، همانند است به افزوزنده آتش که مراقبت، پاک و درست داشتن کنید و برافروختن آتشی در وظیفه اوست.

۸- و آن هنگام که تن خفته است، روان بیرون شود، باشد که نزدیک (روح) باشد که دور برود، اشیاء را بنگرد (= نگاه کند)، به هنگام بیداری دوباره در تن روده مانند آن هنگام که وظیفه آتش افزوزنده، نزدیک آید این بدآتشی افزورخته است، هنگامی که آتش را نرفت (روح) در گنبد را بست باشد که نزدیک (روح) باشد که دور برود، ۹- اما چون که آتش آفریده ماده (روح) گنبد ساخت جهانیان و آتش افزوزنده مردم و جان میفرد، تن آفریده دادار (روح) نظم دهنده تن روان میدوی است، از هر حیث بخشها، ویژگیها (وی آنها را) به جسم کردن و نیز به وسیله دانشی قاتص به استدلال مطابق نشان دادن، ممکن نیست، ۱۰- اما میند را به جهانیان به دلیل و قیاس و همانندی و نشانه شاید - چنان که شاید بودن - نشان دادن (۵)، ۱۱- چنان که مردی در سرزمین هندویان کرگدسی یک شاع دید، او را گرفتن و به ایرانشهر (=کشور ایران) آوردن، نظوانست، برای نشان دادن او به ایرانشهریان (= مردم ایران) بردیوار (۶) (۶) او را به بیکر نیکن - همانسان (که بود) بنگارد (= تقاضی کرد).

به نام ایزدان، گفتار زادسیرم جوان چمان

۲۶

دوباره ساخت (= ترکیب) مردمان از تن، جان و روان

۱- که تن، که سازندگان آن گوشت، و استخوان و پی (و) دیگر... اند همانند است به خانه که ساختش (= ترکیبش) از گل و سنگ و چوب (و) دیگر... است.

۲- فروخ (۱) رویاننده که دست (روح) پای برویاند و نری و مادگی بدید آورد و رگ و پی را بسازد و استخوانها را به هم پیوند دهد و راه گذر بدید آورد، که در و روزن گشاید (= همانند است) به بنا که خانه سازد.

۳- و جان، که تن را زنده دارد - همانند است به آتشی اندر گنبد که بر آتش (سگام) نشانده - از این روی که آتشی جای بر آتشگاه (دلرد) و به همه سوی گرمی برساند، روشنی و فروغ به در پیگند، در سراپها دیده شود و خود باخورش زیست کند، اگر از خورش دور ماند - نزار (روح) ناتوان شود - نخست اطراف گنبد را پدید نمودند، هنگامی که کاملاً سرد شد، همه گنبد سرد بود، آن نور و روشنائی که دیده می شده نیز ناپیدا شود، همین گونه گوهر جان روشنی و گرمی است، جای آن در دل است، چنان که آتش را (جای) بر آتشگاه است، و خون را در رگها گذاخته، همه تن را گرم دارد، نور (روح) فروغ را بالا برد، به دو روزن (= سوراخ) که بر سر است - که خود چشمانند - پیگند، بینایی چشمان، بویایی بینیها و شنوایی گوشها و مزه گری (= چشایی) دهان و بساویایی (= لامسه) تنها و جنبش قالب از این چیز (= سرشت) است (۲).

مغز: پی، رگ
 ناعید: گوشت، استخوان
 تیر: استخوان، گوشت
 ماه: مغز، استخوان
 استخوان: گوشت
 گوشت: استخوان
 پی: رگ
 رگ: پی
 پوست: موی
 موی (۲)

۳۰

درباره ساخت (= ترکیب) مردمان (۱)

- ۱- که همانندی مردان (= مردمان) چون سپهر آسمانی گردان است، که «آنرا» چهار میخ، که هر میخی را سه لختر است، چه ساخت همه مردمان اعلا به وسیله چهار «نیرو» است، که قنی و جانی، «دانشی» و روانی است (۲). ۲- عریکی «از این چهار نیرو» را سه بخش است.
- ۳- قنی سه که «قنی گردی» (= جسمانی، مادی) و «آبی» و «یادی» است.
- ۴- قنی گردی به وسیله عفت لایه (۳) کامل شد که اندرونی‌ترین آن مغز، پیرامون مغز، استخوان، و پیرامون استخوان، گوشت، و پیرامون گوشت، پی، و پیرامون پی، رگ، و پیرامون رگ، پوست، پیرامون پوست موی است.
- ۵- و مغز به ماه نیازمند شد، که دشمن او ماه اباختری است، که چون ایزد ماه در هنگام درخشیدن، به سبب سرشت درست، مغزها را افزون کند، ماه اباختری تباہ گرداند. در میان اباختران (= سیارات) اندرونی‌ترین (= داخلی‌ترین) لایه را دفرد.
- ۶- بالای ماه، تیر و جای او در استخوان است. ۷- و بالای تیر، ناعید و جای او بر گوشت است. ۸- بالای ناعید، مهر و جای او بر پی است. ۹- و بالای مهر، پیرام و جای او بر رگ خونی است. ۱۰- بالای پیرام، اورمزد و جای او بر پوست است. «که» زیباکننده تنها است. ۱۱- بالای اورمزد، کیوان و جای او بر موی است. ۱۲- نگاره (= تصویر) آن این است:

کیوان: موی
 اورمزد: پوست
 پیرام: رگ و پی

- ۱۳- گردش ماه در یک ماه، تیر در سه ماه، ناعید در ششماه و نیم، مهر در یک سال، پیرام در یک سال و نیم، اورمزد در دوازده سال، کیوان در سی سال است.
- ۱۴- در تن اساسا چهار آب (= مایع) است که خون و بلغم و زردآب و سوداست.
- ۱۵- گوهر (= سرشت) خون، گرم، و مرطوب و رنگ آن سرخ و صرزه‌انسی شیرین و جای آن در جگر است. بلغم، سرد، مرطوب و سفیدرنگ، شورمه و جای آن در شش است. زردآب، گرم، خشک و سرخ رنگ به زردی گشته (= متماثل به زردی) و هزه آن تلخ و جای آن در زهره است. و سودا، سرد، خشک و رنگ آن سیاه و مزاجش ترش و جای آن در سپرز است.
- ۱۶- پیش از آمیزه‌ها (= اخلاط)، خون به جگر رود، و پس، انحر جوشش کوب (= تپش، ضربه) به دل انگند، شش «آن را» چیند (= جذب کند) و به بلغم بگرداند (= درآورد، تغییر دهد)، پس زهره - آن که باریک و تیز است، و بالای جگر قرار دارد - «آن را» برآهنجد (= بالا کشد) و «این» زردآب باشد. پیوسته دهان گشاده دارد، زردآب را برشکم ریزد تا خورش را بگوارد (= هضم کند). سپس سفیری (= زوائد) که باز ماند، به سپرز فرو انداخته شود. «و این» سودا باشد (۵).
- ۱۷- پس از این هر چهار آمیزه (= خلط)، تخمه‌ها که جای «آنان» در اوج سر، درون مغز است، به وسیله آن رگ، که در پشت است، بالا رود، زور ناشی از چهار خلط را به اندازه، دوباره به سوی جگر کشد زور را از همه پیکر «و» تن برجیند (= جذب کند، به خود کشد)، در چهره استوار کند «و» به

شکل تخم فراز ریخته شود. زایشی و عستی مردمان از آن باشد (۶).

۱۸- آن چهار آمیزه (=خلط) جداچهره (=مغایر) جداکار (=دارای وظیفه جدا از هم) به چهار طبقه مردم «همانندند» که: آموزگار، آسرون (=روحانی)، زنده (=کشنده)، ارتشدار، و پیورش دهنده، کشاورز، برستار (=نگهدارنده) پیشه‌ور است.

۱۹- تخمه برایشان (=چهار آمیزه) مانند شیربیار بر چهار طبقه است. ۲۰- از این روی فرمائروایان پشت آزادگان خوانده می‌شوند که همچنان که تخمه از عمه تن نیرویی به‌خویشت کشد و با فراز ریختن «آن» کالبد و نمادی همانند از آن داشته‌شود، همان‌گونه، همگان، مرکب که به‌راه آیزد است. کردار مورد علاقه فرمائروایان را انجام دهند.

۲۱- باد (=نفس) را جای در دل است، چنان که ذاتا نه‌گرم است «و» نه‌سرد، به‌وسیله آتش درون دل که سردی و رطوبت تنی با آن آمیخته است، همان‌گونه به‌اندازه گرم شود، و عمه تن را گرم دارد. چهار ابزار تن نیز همچنان به‌وسیله او فراز روند. همچنان که آب جاری به‌وسیله باد، هنگامی که «نفس» به‌وسیله تابش آتش دل، بیش از اندازه گرم شود، به وسیله نیروی برآنج (=بازدم) با دمش به‌بیرون تازد و از فروهر اندروای (=فضا) خنکی پذیرد و به‌وسیله فرودآنج (=دم) دوباره به تن رود. با پذیرفتن «و» سپردن نیروی متناسب، باد پرورنده تن را زنده دارد.

۲۲- جانی سه است: جان، بوی، فروهر (۷).

۱۳- و جان روشن، گرم و هم‌سرشت (=اصل) آتش است. نخست با تخم، که آتش تخمه (=از اصل آتش) است، در جای رود. ماه چهارم با تاغش به‌کالبد تن آشکار شود. نخست چشمان نگاهشده شود (=نقش کرد) و روشنی آتشین (۸) «آن» خود به‌وسیله چشمان بدید آورده شود، پس «به‌سبب» آفرینش کامل سر در اوج مغز جای گیرد، دوم به شکل آتش در دل رود. و آنجا جایگاه اصلی اوست. سوم از همین بخش (=دل) به بیگر آتش به شکم فرو رود. آنجا جایی بگیرد و هم‌بندی (=ارتباط) هر سه را (=آن که در مغز است، آن که در دل است و آن که در شکم است) نظم دهد، زیرا که نخست خوردنیها «و» آشامیدنیها - زنده نگهدارنده جانها - درون شکم رود، با بیکار خرداد و امرداد آتش بی‌فروزد. از آنجا فروغ به دل رود «و» آتش درون دل را نیرومند کند و آن‌گاه از دل باد گرم یک چهره (=دل‌رای سرشت واحد) به «شکل» سه آتش در تن جای دارد.

۲۴- وظیفه ایشان جداکننده بریداست. ۲۵- چه از آن که در مغز سر است، حواس منسحب شوند که: بدنایی و شفوانی و بوبایی و چنایی و بساواایی هستند. ۲۶- و کار اصلی آن «آتش» دل، باد بر آنج و فرود آنج (=بازدم و دم) را به وسیله آتش بزرگ، گرم کردن است، که جنبش عمه تنها همانا از این نیرو است. ۲۷- و آن «آتش» که در شکم است، به چهار روز بخش شد که: آنجا (=جذب‌کننده) و گیرا (=ماسکه) و گوارا (=عضم‌کننده) و سپوزا (=دفع‌کننده) است.

۲۸- زور آنجا (=نیروی جذب‌کننده) که خوردنیها «و» آشامیدنیها را به‌شکم و جای خود کشد، به‌کار فرمان (=کارفرما، ناظر) همانند است که ابزار (=ابویه)، گوشت، خوردنیها را بخرد «و» به‌خانه فرستد.

۲۹- و گیرا (=ماسکه) که سوراخ شکم را گرم کند و آب روشن زورمند را برچیند (=جذب کند) و به چیار بخش کند و خون به‌چکر و بلغم به شش و زردآب به زهره و سردا به‌سیرز فرستد، به‌تناسب کننده خوراک (۹) «همانند» است.

۳۰- سپوزا به جاروب (۱۰) «همانند است».

۳۱- و این سه آتش، آن که در سر است، آسرون سرشت (=روحانی طبع) و آذرغریغ او را یارتر است. آن که در دل است، ارتشدار سرشت و آذرکشنسپ او را یارتر است و آن که در شکم است، کشاورز سرشت و آذر برزین‌مهر او را یارتر است.

۳۲- بوی درون جان آمیخته است و حس تشخیص جان بیشتر از بوی است «و» نیز «عواهد نیروی روان تنی است (=یعنی جان، بوی و روان‌تنی عرسه با یکدیگر همراه هستند). هنگامی که تن را خواب گیرد، جان در تن است. روان بیرون «تن» و بوی میان ایشان پیامبری کند و آگاهی از روان پذیرد و به‌جان نماید (=نشان دهد). جان به شوش، «که» نگهدارنده است، بسیار و سرانجام که تن گذرد (=پذیرد)، به سبب سرشت آتشی، هنگامی که از زمین به‌مینو رود، نخست به آتش آمیزد و آن سه‌روز پس از مرگ در نزدیک تن ایستاده «و» به‌کالبد تن، همی نکرد «و» بر آن گرید. هنگامی که سک و پرزده پیش زود و بخواهند تن را پاره کنند، بترسد چنان که میش از گرگ، و با سنگ و پرزده مجادله کند که: «این بیگر مرا مخورید!» که او زرد سرانجام نیز «آن را» در تن پسین (=ساختن) از من بازگیرد.

۳۳- شب سوم، در ماه‌داد، روان تن گناهکار، هنگامی که «بایوی» از

یکدیگر جدا شوند، روان با بوی پیکار کند (= نزاع کند) که: «تو که بوی <عسقی> به آن جهان بالا بروی، اما مرا اینجا رها کنی. ۳۴- اگر پرهیزگار است <بوی> همراه روان، از ایزدان مزد اعمال خواهد، مانند رایزن <و> مشاور که در فرجام تیرد، با سپهد به درگاه شهربار رود و پاداش مشورت نیک <خویش را> بیابد.

۳۵- فروغ بالاننده با تخم در جای رود و در عمان گام از تخمی (= حالت تخم بودن) به آمیزگی (= اتحاد تخمه نر و ماده) و از آمیزگی به پیوخونی گردانیده شود (۱۱). و پس چشم و دیگر اندامها نگارده شود و پس دارای تیره پشت شود. از پشت (= ستون فقرات)، پهلوی (= دنده) قرار رویند مانند روپتی جوانه‌ها از درخت و پس اندامهای درونی شکم کودک را برای وظیفه آشکار گرداند و پس دست، پای، انگشتان برویند و مغز از سر تا به انگشتان روان شوند مانند برف پیزده (۱۲) <که روان شود> (۹) پس مزه، ابرو <و> هوی نگارد، کار او (= فروغ) اساساً سه است: «روینین، افزودن، پاییدن (= نگهداری کردن)».

روینیدن همان است که دست و پای <و> دیگر اندامهای حرکتی (۱۳) را به وسیله روپش، بدید آورد. افزودن آن است که آن اندازه عمی افزایش تا به حد کمال <رسد>. پاییدن آن است که <اندامها را> به استواری در حد <و> جای خویش نگهدارد.

۳۶- دانشی سه: ویر (= درک، دریافت)، خراعد، عوش، پاید (= نگهدارد) و خرد، گزیند (= انتخاب کند).

۳۷- روانی سه که: روان اندر تن، روان بیرون <از تن>، روان اندر جهان میثویان است. ۳۸- روان تنی، که تن نیز خوانده شود - زیرا خود مینوی تن است - مانند سپهد است که به رزم دشمنان فرستاده شود و وظیفه او مرتب دانستن همه نیروهای سپاه است و این (= روان تنی) است که اندیند و گوید و آرزو کند. باشد که به سبب نیکی خواب و باشد که به سبب بدی ناثواب <اندیند و گوید و آرزو کند>، و این است که به نیک‌کرداری پاداش و به بدکرداری پادافراه مینوی به‌همان اندازه باز نماید. و منشا آن به‌دوسبب دانشمند و توانایی بودن است، و او که دانش <و> توان را با دلیل به‌کار نبرد یا او را قصد پرسش بود و خواست، درباروی (= حصار) بی‌دینی رفت که بزرگترین راهبر به‌سوی دوزخ است (۱۴).

۳۹- مثال این در دین نشان داده شود که: «آن مردم کم‌خرد را، <کم>

خردی خود بدترین <چیز> است و خرسندی به این کم‌خردی نیز را عبری به‌سوی دوزخ است. این نیز که از دزدانایی که ناشی از دزدانگامی است بیشتر مردم گناهکار باشند و دوزخی، چه کسی که تا کنون مرده است و چه کسانی که از این پس می‌میرند.

۴۰- فروغ (= اهریمن) ایشان را به دو سبب فریب دهد و از آن خویشی کند. یکی به‌سبب آرزو، که رهاکردن سرشت و گرفتن شادی اندک آمیخته با گناه جهان مادی است - که گناه روان است - دیگر به پرهیزکاری خویشتن را از نبرد دورنگهداشتن - که یاری نکردن با رزم‌آوران است - سرشت، به‌سبب برآوردن کامل آرزوها <و> به‌خاطر آن چه کند محکوم به‌ناپودی آفریدگان است. به‌سبب رفتار پرهیزکارانه نیز محکوم به‌یاری نکردن با هم‌زادان (۱۵)

۴۱- کسی که به‌وسیله او (= سرشت) پاداش یابد، نیز او را به‌دو سبب سپاس <گزارد>. نخست به‌وسیله درست‌اندیشی و با سرشت بردبارانه، آرزو شوی، خشم و کین درون سرشت خویش را نابودکردن و انجام‌دادن <آن چه> بزاوار نیست، دوم به‌وسیله کوشش (= با جدیت) افزایش‌دادن آفریدگان نیک و ستودن پرهیزکاران. هرکس هنگامی که از زمانه گذرا فرار رود (= درگذرد، می‌میرد): ۴۲- اگر پرهیزگار است، بخت (= نصیب، بهره) او پیروزی است، به همراه او همه هم‌سرستان مینوچهر فرارزوند. ۴۳- پس <برای> آمارستوش (۱۶) (= سه شب نخستین پس از مرگ) فریوسنگ فرشته بیاید، جان، بوی، غروم و روان را، که استویباد - <یعنی> رای بدتر - <و> دیگر مرگ‌آوران فرارز آشفند <و> از هم زوری بپراگندند (= از یکدیگر جدا کردند) دوباره یکی سازد (= به هم پیوندد) و چهره و آئینه (= عرض و جوهر) را بیازاید و در نیکی که به روان رسد، همگی شریک باشند و از یکدیگر تیرو و تسلای پذیرند. ۴۴- و اگر گناهکار است، جان، بوی فرورم و روان اندر راه و روان نگهدارنده همگی از او بازگردند (= دورشوند). آن روان تنی به‌پشیمانی، تنها به دوزخ رود چنان که حیوان ایستند دشمنان (۱۷) (۹).

۴۵- روان اندر راه میتر است، که خوب و پاک سرشت است. در برابر تن آن‌گونه ترتیب یافته است که، چنان که تن را آرزوست که خوراک خورد و جامه بپوشد، آن روان را آرزوست که به وسیله تن خوراک به گرسنگان، جامه به برهنگان، به راستی ببخشد <و> بدهد. چنان‌که تن را آرزوست که با میل در شبانروز بخوابد، آن روان را آرزوست که به‌وسیله تن شبانروز خرد پرهیزکاران را خراعد (= خواستار باشند، جستجو کنند)

۴۶- هنگامی که تن خفته است، روان اندر تن، بیرون شود، روان اندر راه او را فراز بیند که او را رنجیده و دل‌گران به‌گناه مرتکب شده سرزنش کند و با اندرز نیک به او آن راه راست یاک را در هر کاری که در انجمن به‌تن او خواهد آمد، نماید (= نشان دهد).

۴۷- روان اندر راه که در پیش فراز رود، پیش از تن به‌انجمن برسد. هنگامی که از انبیا (= شایسته‌گان) برای خواهش (= پرسش) پیش روند، روان اندر راه به روان اندر تن اندرز گوید که: نخست «یه» گامان یاسخ‌گویی و مگوی آن چه ناگاهانی آموختی. ۴۸- و اگر آن تن نیک اندیشد و گوید و کند، روان اندر راه را از این نیک‌اندیشی، شک گفتاری و نیک کرداری جامعه‌ای پوشانده، سرود از سوی نیه‌روز (= سمت جنوب) فراز رود، به‌بالا رود و برتن‌آفرین کند. اگر آن برتن‌آفرین بداند، گوید «و» کند از این بداندیشی و بدگفتاری و بد کرداری، آن‌گاه او را جامعه‌ای تاریک پوشانده شود «و» از نیجه اباختر فراز رود، در تاریکی فرو شود و برتن‌آفرین کند (۱۸).

۴۹- روان که آن‌جا نگهدار و گنجور شواب است، به دوازده بیکر (= شکل) و نایبش شود که مردبیکر و کذبیکر و آب بیکر و گیاه بیکر ... است. ۵۰- از این‌رو آفریدگان گیتی هستند، که ایشان را دوازده بخش است، بران سیاه‌گزارای دوازده آفریده نیک، توایی که از این تن بباشد، این نمادهای (= نشانه‌های) مینوی یابیدن (= حفظ) آن را بپذیرند و نگاه دارند.

۵۱- دشمن این روان، دروغ می‌خورد است که با دوازده بیکر در دوزخ حرکت می‌کند روی آن، بزه (= گناه) که از آزار آفریدگان نیک باشد، بپذیرند (= برآمده دارند) «و» مخالف آن دوازده میثوی نیک‌اند، مانند مرد بدسرشت، و زن جعی (= روسپی) و زیانکاران نر و ماده، دشمن آتش، دروغ‌سوزان اباختری و یادکنده (ناه‌طیوع، متحن)، دیگر ویرانگران برابر (= عوضی در مقابل) غریبیکر و سنگ «بیکر»، بریدن با تیغ و زدن از سنگ است. برابر زمین دیگر، خانه در دوزخ است، که مانند زندان است. برابر کومبیکر، سنگینسی و کرانی بر روان (= یالاروندگان (۹)) است. برابر آب بیکر «و» گیاه بیکر، آن بدترین خوردنیها و آشامیدنیهاست که همانند خوراکیهای لجن (۱۹) است که به چرک تن (۲۰) همانند است.

۵۲- هنگامی که تن گذشت (= مرد) صب سوم، در بامداد، آن پرمیزگار را نخست، بادبیکر از نیه‌روز (= جنوب)، سوی روشنان، به‌مانند خوشبوی‌ترین

باد به‌پذیره (= استقبال) آید. آن باد نوید دهنده (۲۰) شادی است که مژده بهستی دارد. پس آب بیکر و گیاه بیکر همانند بوستان آبدار پرنهال پرشکونه بایستد که تا روان در آن پیش رود، پس گنیز (= دوشیزه) بیکر و مردبیکر و پس گاو بیکر سپید نر و ماده، پس آتش بیکر «بایستد» که تا او را به‌چینود پل بگذراند و تیرگی و تاری دوزخی بزند (= از میان ببرد) و همانند گوه بایستد که روان بر او بالا رود و پس بزیبیکر و سنگ بیکر همانند تخت طلاکاری شده، «و» سرانجام زمین بیکر که خود خانه جاودانی او باشد.

۵۳- پس این دوازده مینر هنرمندان (۲۱) به عم ساخته شوند (= با عم ترکیب شوند). ۵۴- بیشتر زمین باشد مانند خانه پراتاق روشن که آن را اناه‌های اندرون و بیرون و اشکوب (= طبقه) زیری و زبری «باشد» که به‌طبع سازگارترین و روان را بزرگترین شادی بخش «باشد».

۵۵- و پس آب بیکر و گیاه بیکر همانند شکل بوستان بایستد، چشمه چشمه در آن جاری «و نیز» از آن جاری شوند، از هرگونه گیاه بیکران، گل، بوی، نیال و شکونه برویند و بار دهند. ۵۶- و پیش او، در خانه، آتش بیکر بدرخشد و بوی، عمیگی، که از گیاهان خوشبوی است از آن بدهد و سنگ - بیکر «و» فلز بیکر به گوه‌ران (= جواهر) تابان بسیار «و» نظرات تغییر یابد که خانه به‌وسیله آنها آراسته و زیبا باشد و جامعه‌ها و پیرایه‌های (= زیورها) به صورتهای گوناگون بریده، از این‌گونه در خانه پیدا باشد.

۵۷- گوسفد بیکر به‌ینج نوع «و» بسیار گونه تغییر یابد، در زمین، چهارپایان، در آب، ماعی، و در فضا مرغ بیکر باشند و به‌آوای خوش روان را شاد دارند.

۵۸- و چنان که زندگان را از شیر «و» گوشت شادی است، برای روان از گوسفد بیکران شیر دوشیده شود و روغن و انواع بسیار دیگر از آن باشد، چنان‌که گوسفد بیکر را «از آن» ناشادی نیست، و از گوسفد «و» مرغ - بیکری به‌گوشت بیکری، از گوشت بیکری دوباره به‌گوسفد «و» مرغ بیکری در تغییرند.

۵۹- یاد به‌شکل باد، به‌طور طبیعی، در خانه، بوستان، چشمه آبا فراز وزد، از عمه سو «بوی خوش» را به‌سوی روان برد.

۶۰- مردبیکر به بیکرهای بسیار بزوان آسکار باشد، باشد که به‌چهره (= صورت) مهنران مانند پدر بر فرزندان، باشد که به‌زاد میان (= به‌صورت

میان سال) مانند برادر با برادران و باشد که به راه کودکان مانند برادران، نسبت به برادر، باشد که به شکل برادران مانند مشاور عمه زد.

۶۱- عمچین نیز کنیز پیکر (= دوشیزه شکل) به شکل کنیزان (= خوشیزگان) بر روان آشکار شود. باشد که مانند مادر، و باشد که مانند خواهر، باشد که مانند دختر، باشد که مانند زن و باشد که چون برستار، بریا، دیگر شادی بخشان.

۳۶

درباره مرد پیکر و کنیز (= دوشیزه) پیکر که به پذیره (= استقبال) روان رسند

۱- از این رو که دو جهان پیوسته (۱) (= لایتنج) بایکدیگر درکارند، مردان و زنان نیز، همچنانند، چه زایش (= تولد) در گیتی، گذشتن از مدنی است و گذشتن از گیتی زایش در مینو است. چنان که از مینو به گیتی به یاری برادران و مادران همی زاید و از تن مادران از طریق کذر تنگ به بیرون آید. باشد که از جمله مردگان فراز آید. باشد که طبیعی زاده شود، بی حس، ناگویا، و بی حرکت، و نیازمند به پرورنده. پس او در روزگار (در طول زمان) با گرفتن نیروی مادی (= جسمی) بیشتر، قادر به سخن گفتن و حرکت کردن باشد. سپس از پرورش مادران دوباره به آمیزگاری پدران سرزده شود و پس از رسیدن به جوانی پخته گزیند، و کار طبقه خویش در پیش گیرد. به همان گونه نیز هنگامی که از گیتی بگذرد (= بمیرد) هم به یاری مرد پیکر و کنیز پیکر، که خود پدر و مادر روانند، شاید که به بهشت رسد.

۲- سه روز پس از مرگ که روان در بیم است همانند سه روز پس از زایش است که باد در تن فعال است. ۳- روز چهارم کنیز پیکر، روان را پذیرد، او را به چنود پل، که گذر ترسناک بیمگین است، چنان بگذراند که مادر در هنگام زایشی کردگان را.

۴- آن که گناهکار است به دوزخ آید، همانند مرده ای که از تن فرو افتد، ۵- آن که پرهیزگار است، به یاری کنیز پیکر به جهان مینویان رود و او را همان کنیز پیکر پرورنده باشد، و سخن مینویان (= زبان مینویی) او را بیاموزد، پس مرد پیکر او را شیوه، نشان، آیین و روش ترتیب کار مینوی بیاموزد و

بسی عنگامی که آموخته و فرمیخته شد، چهار پیشه محدود اصلی را برگزیند که هستند: «آسرونی، ارتشتاری و واستریوشی و پیشه‌وری».

۳۲

درباره چهار پیشه و درباره نتگ‌گرفتن فرمانروایی «بر» بدتری

۱- چنان که به عنوان مثال در کتابهای مختلف (۶) نشان داده شده است، که آن که او را در کنی کرداری با توان نیرویی یا بزرگی‌ای یا وظیفه‌ای، که بدان سزاوار است، «یاستد و» آن را با راستی که دارد، پیوند دهد و سزاوار شود گرداند، آن‌گونه کردار، توان جزو و بزرگی «و» وظیفه سروان او پیوندد و او در مینو نیز به همان سان باشد. ۲- چنان که جم (۲) به سبب بازداشتن ترس و تنگی «و» خطر، روانش ستایش شود و برای بازداشتن «= توقف» تحط علف دیران آفریده و نیز ترس و خطر نجان روش، خوانده شود (= به کمک خواسته شود). ۳- عم‌چنین فریدون نیز به سبب بستن ازدهاک (= ضحاک) برای بازایستادن (= متوقف کردن)، آزار ضحاک‌کرداران خوانده شود. ۴- و گرشاسپ (۳) «به سبب» کشتن راعداران و عمه دزدان، برای بازایستادن آزار دزدکرداران، خوانده شود.

۳۳

- درباره فروشنتر راد «و» راست

۱- گفته شود که ای فروشنتر! «آن‌جا تو به‌رادی باید بروی! که رادی تو را در گرومان (= عرس اعلا) باید «دست» گیرد. چون در گیتی در اندرز بد (= مشاور کل دربار) گشتاسپ بود، به پیدایی از دین (= به تصریح دین)، در مینو عم «وظیفه» او در اندرز بدی، یاستد. «درباره» دیگران نیز به همین

شیوه و روش است، چنان که کسی در گیتی آبیاز بود آن «وظیفه» عنوی او یاران کردن است.

پایان نوشت

فرجام یافت به درود (= سلامت)، شادی، رامش، من بنده دین، گوید شاد، رستم بندار، شاه مردان نوشتم. در فرخ بوم (= سرزمین) کرمان نوشتم «و» فرار هشتم (= یاتی گذاشتم)، برای فرزند خویش، فریدون، نوشتم تا باشد که دین به را بیاموزد و صد و بیجاه سال بدان کار فرماید، به کام ایزدان باد!

است. یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است. یکی روشنی «که» پذیرنده آتشی است. یکی ابن باد که جان آفریدگان را در هنگام فرسودگی باز دهد.

۸- زمین را برخوانم (= احضار کنم)، از او استخوان و گوشت و پی کیومرث «و» دیگران را خواهم. ۹- زمین گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام استخوان و گوشت و پی این است و کدام از آن آن».

۱- آب آرنک را برخوانم، - که رود بچله است - که: «خون آن مردم مرده را برسان!» ۱۱- گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام خون ابن است و کدام از آن آن».

۱۲- گیاه را برخوانم و از او موی تن مردم مرده را خواهم. ۱۳- گیاه گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام موی تن این است و کدام از آن آن».

۱۴- باد را برخوانم، و از او جان مردم مرده را خواهم. ۱۵- باد گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام جان این است و کدام از آن آن».

۱۶- من که اورمزد عنگامی که به زمین، آب، گیاه، روشنی، باد باز نکرده، به دانش روشنی بدانم، یکی را از دیگری بشناسم. زیرا به وسیله دانشی کامل و روشنی آندیشی یکی را از دیگری چنان بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یک - جوی (۳) جاری شوند این که «شیر» کدام داده من است آن گونه بشناسم که مردی را سی اسب باشد و هر یکی را جامی، که نشانی بر آن است. «تا بدانند» که از کدام اسب است، عنگامی که شیر دوخته شد «و» آن سی جام با هم ایستادند (= کنار هم گذاشته شدند)، آن گاه که بخواد بدانند، هر جامی را که برگزیده، نشان جام را بشناسد «و بدانند» که شیر «کدام اسب من است» (۴).

۱۷- فرشته ایریمن را بر فرستم که وظیفه او پایان دادن کار است. ۱۸- استخوان و خون، موی و روشنی جان کیومرث (۵) و مشی و مشیانی (۶) را برساند. ۱۹- پیشتر «از دیگران» استخوان کیومرث را دوباره به هم سازم و هم پیوستگان او، مشی و مشیانی را، «در» راست و چپ بیافرینم.

۲۰- برای من به هم ساختن «و» باز آفریدن آسانتر از دوازده آتیشی است که در آغاز آفریدم. نخست، که آسمان را قرار دادم، بدون ستون، بدون نگهدار، که از هیچ سوی آن را نگاهداری مادی نیست. و دوم، که زمین را میان آسمان قرار دادم، که به هیچ نیمه نزدیکتر نبود، مانند زرده تخم مرغ در میان تخم مرغ. و سوم، که خورشید را آفریدم. چهارم، که ماه را آفریدم. پنجم، که در گیاهان انواع رنگ و زیور بیافریدم. ششم، که در گیاه آتشی را به ناسوزایی

به نام ایزدان و پیروزگری دین به مزدیسنان گفتار زادسپرم جوان چنان در یک روز

۳۴

درباره فرسودگی (۱) (= ساختن جهان در آخرالزمان)

۱- که در دین آن گونه نسان داده شده است که زردشت از اورمزد پرسید که: «موجودات مادی که در زمین درگذشتند در هنگام فرسودگی دوباره تندر (= دارای تن) باشند یا مانند جان (= جاندار (۲))؟». ۲- اورمزد گفت که: «دوباره تندر باشند «و» برخیزند».

۳- و زردشت پرسید که: «آن که بگذشت (= بمرد)، سگ و برنده «تن» لورا» از هم متلاشی کرد و کرگ و کرگی ببرد. چگونه دوباره به هم رسد؟». ۴- اورمزد گفت که: «اگر تو که زردشتی، آن گاه که تو را ساختن سیدی چوبین لازم باشد، پس برای تو ساختن آن چگونه آسانتر باشد؟ اگر چوب نبود و تا باید آن را ببری و بسازی یا که سید بود «اما» چوبی از یکدیگر جدا بود و دوباره ساختن لازم بود؟».

۵- زردشت گفت که: «اگر «حتی» یک تکه چوب بودی آسانتر بودی تا که چوب نبودی. و اگر چوب سید بودی آسانتر بودی تا که سید نبودی».

۶- اورمزد گفت که: «این آفریدگان را، آن گاه که نبودند، توانستم آفریدن، و اکنون که بودند «اما» آشفند (= متلاشی شدند) دوباره ساختن آسانتر است». ۷- زیرا مرا پنج انباردار است، پذیرنده تن درگذشتگان، یکی زمین که نگهدارنده گوشت و استخوان و پی مردمان است، یکی آب «که» نگهدار خون

آفریدم. غنم که خوشه را در زمین بردم و در هنگام روییدن برومند (= دارای محصول) باشند و به خوردن (= به مصرف خوردن) مردمان و گوسفندان رسند... (۷) نهم که در رحم مادگان بچه را قرار دادم برای نهفتن درگذشتگان (= برای برگردن خلاء مردگان، کودک را در رحم مادگان آفریدم) و جدا جدا در آن (= آن بچه درون رحم) رویش پدید آوردم، استخوان، خون، موی و بلغم و پی و ناخن. دمم که مرغان تندار بردار را در فضا به پرواز در آوردم. یازدهم که آب را پای رفتن مانند روند «گان» آفریدم. دوازدهم که ابر را آفریدم که بالا برنده آب باراننده باران است.

۲۱- آفرینش آفریدگان، رواج دین، فرسگرد کرداری به ساختن خانه همانند است. ۲۲- هم چنان که خانه به وسیله سه انزار فرجام پذیرد که: یوم (= پایه)، دیوار و اشکوب (= سقف) است، آن آفرینش آفریدگان، یوم، رواج دین، دیوار، فرسگرد کرداری، اشکوب است. ۲۳- هنگامی که مرد بخواند خانه سازد سه مرد ماهرتر بگزینند یکی برای بریزی، یکی برای دیوار کشیدن و یکی برای اشکوب ساختن و هر یک را جدا جدا به آن کار «خویش» بایستاند (= مامور کند) جز با بی ریختن، دیوار کشیدن نشاید (= ممکن نیست). ۲۴- آن که فرمان «ساختن» خانه را داد روشن «و» آگاه است که در چه «معت خانه» به پایان رسد و نیز به سبب اطمینان به مهارت آن ستم ساز دل گستاخ (= مطفن) است که هنگامی که دیوار به پایان آمد، آن که وظیفه او «ساختن» سقف است، سقف را بسازد به همان آسانی که آن دو «تن» به کار گمارده شدند (۸) (۶).

۲۵- و دیگر فرسگرد کرداری به شب تار همانند بود. هنگامی که شب به پایان رسد، خورشید «از» سه کناره جهان برآید و «با» باز آمدن به جای خویش گردش را پایان دهد. از نو بدرخشد و تیرگی و تاری را نابود کند.

۲۶- «نیز فرسگرد کرداری» به ماه همانند بود که پانزده «سب» در افزایش و پانزده «سب» در کاهش باشد. چون کاملاً ناپیدا شد، باز از نو بیاید (= آشکار شود، برآید) «و» با خورشید، شهریار روشنان، در بامداد پیدا باشد. رستاخیز جهان و یاز آفرینی، از این طریق روشن می‌شود.

۲۷- و به سال همانند بود که در بهار آن درخت «مان» شکفته باشند در تابستان میوه دهند و در پاییز میوه‌شان پایان یابد. در زمستان خشک و مانند مرده باشند. ۲۸- هنگامی که نظم سالیانه سپری شود (= دوره دوازده ماهه سال پایان یابد) مهر دوباره به جای نخستین آمده. روز و شب به یک اندازه، به یک دازا و به اندازه آغاز باشند و مرده خیز «نیز» هم چنان است که از دار و درختان

خشک، برگ، نو روید و شکوفه «ما» شکفته شوند.

۲۹- به سبب استواری یاز آفرینی همه چیزها در پایان به آغاز همانند باشند، چنان که مردم که هستی آنان از تخم (= نطفه) است، از نطفه به وجود آیند و گیاهان که هستی آنان از تخمک است، کمال بیانی «انجا نیز» با همان تخم است.

۳۰- در دین آن گونه پیداست که: هنگامی که اعرین به سوی آفرینش ساخت نوع چه دیو (= روسپی) بددین را آن گونه انباز داشت که مرد زن چینی را انباز (۹) (= همسر) باشد آن گاه کسی که چه دیو بددین را همسر شود، خود چه دیو است. «و» خود رأس همه چه‌هاست «و» بزرگترین دشمن مرد پرهیزگار است. ۳۱- او (= اعرین) برای این که مادگان را آلوده کند، چه دیو بد دین را جفت شد (= همسر شد). با هم جفت شدند تا باشد که مادگان را آلوده کند و باشد که به سبب آلودگی مادگان نران نیز آلوده شوند و از وظیفه بگردند (= منحرف شوند) (۱۰).

۳۲- پس سپهسالار گزید که خود آز است. و چهار سپاهید به همکاری او آفریده شد «که» است (= عیارت است از): خشم و زمستان و بیری و خطر همانند خراسان (= مشرق)، خوروران (مغرب) و نیهروز (= جنوب) و اباختر (= شمال).

۳۳- از «به عنوان» سپاهید برگزیده شد و سردار راست و سردار چپ «او» گرسنگی و نشنگی است. همچنین نیز بیری، شیون، مویه همچنین نیز خطر، انراط و تفریط (۱۱).

۳۴- در فرسگرد نخست چاره آز خواسته شود زیرا که سپاهیدسالار است. اعرین بددین را از او بیشتر از دیگر درو جان (= دیوان) نیرو است. ۳۵- نیز در آغاز رواج آفرینش که زروان آن تن پوش تاریک و خاکسترگون را برای رواج «آفرینش» به سوی اعرین فراز برد، بدین پیمان که: این آن سلاح است که مانند آتش سوخته است و همه آفریدگان را از آن رنج است، خود کومر (= اصل، نژاد) از دارد. هنگامی که زمان نه هزار سال به پایان آمد، آنچه در آغاز بپذیرفتی که: همه جهان مادی را بر نادوستی (= دشمنی) اورمزد و دوستی خود برانگیزی - که خود گروهی بزرگ بنی است، یعنی همان که افزایشده است، ناپسندکننده «نیز هست» - درست به پایان فرسانی، از، با آن سلاح دیگر آن آفرینش تو را بچود (= بخورد) خود «نیز» به گرسنگی بعیرد زیرا از آفریدگان اورمزد

خوراک، نیابد، مانند وزغی که در آب زنده است و تا هنگامی که آب را آلوده نمی‌کند خود در آن زیست می‌کند و هنگامی که آب از او باز گرفته شود، خشک و مرده باشد.

۴۶ و از (۱۲) بایک چهر برآلودن «آفرینتی» توانا نبود هنگامی که آفریدگان برآکنده شدند برای روانبودن (۳ مؤثر بودن) همه زورش در آفرینش، به سه بخش شد که چهری، بدون چهره و بیرون از چهره است.

چهری آن که اندر خوردن است که جان بدو بسته است بدون چهره آرزومندی برآمیزی است، که خود ورن (شجویوت) خوانده شود. که با نگاه به بیرون، آن چه که درون است برانگیخته شود و سرشت تن آرزومند شود. بیرون از چهر آرزوی برعزیزگی (۱۳) که بیند یا شود. ۴۷ - هرلایه (= بخش) به دو بخش شد. آنکه چهری است گرسنگی و تشنگی، آنکه بدون چهر است ریزا و پذیرا (= دفع و جذب). آن که بیرون از چهر است به زدی اندرختن و بهیستی ندانن است (= زدی و خست).

۴۸ این است که بدی در محاصره اوست. و سرانجام آشکار است که برای حاره نیاید از آرد بیرون ت برای باری فرشته ابروین به زمین آید و به آفریدگان، خمسودی آناه سنگین گشتن نوع خوسینه را نشان دهد. این را نیز بنویسید (۳ مردان در) که دانه می‌بستند! این چنین گوسپندگتی می‌باشد! جذان که از سوانی تا کنون عمده می‌کشیده (۱۴).

۴۹ هنگامی که نزدیک فرسنگرد کرداری باشد، نیرشیداران (= پذیرندگان) فرمان آرد بیرون است از گوسپندگتی «و» گوشتخواری بگردند (= صرف نظر کنند) و بیک چهارم نیروی از کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود. قاری و تیرگی به اندر بیچ کاسته شود. مینوی پاک بیشتر به چهر پوشیده شود، دانشها روشن تر یافته شود. ۴۰ از در تن فرزندان که از ایشان (= مردم زمان فرسنگرد) زاده شوند، ناتوان تر و تن «آنان» کم‌گندتر و به سرشت ایزدان هم‌بیوفدتر (= نزدیک‌تر) است. با آموزش (= تعلیم) ایزدان از تمیرخواری بگردند (= صرف نظر کنند) و نیمه نیروی از کاسته شود.

۴۱ نیز آن زاده شدگان به سبب خوردن، خوشبوی، کم‌قاری (= دارای ناریکی کمتر)، هینوچهر و نازا باشند. ۴۲ و پس دیو از «به سبب» نیافتن نیرو از آفریدگان اورهزد، با اهریمن - که او را به عنوان سپیسالار تعیین کرد و از نظر آن، در میان آفریدگان رد است - مجادله کند که: «مرا سیر و پرکن زیرا از آفریدگان اورهزد خوراک زوران (= ذیره‌های دیوی) را نیابم». ۴۳

به‌رمان اهریمن خرده دیوان (= دیوهای کوچک) را نابود کند. سرانجام آن چهار سبابتید همانند و دیگر دو، که اهریمن و از است. ۴۴ - به زمین قرار آید، اورهزد، اهریمن، سروش، از «برای این که» آن اورهزد اهریمن را بکشد «اما» تا آن‌گاه که از با اهریمن متحد باشد، چاره نیابد - نیز از آن رو که اورهزد آفریننده همه روشنی‌یاست تاریکی اهریمن دشمن اوست، سروش برهیزگار، متعادل است «یعنی» مینوی تعادل است و اثرات و تقریب از دشمن اوست «اینان» دوش به‌دوش در چنگ‌اند. ۴۵ - اما چون «اهریمن» با از متحد نباشد، اهریمن تنهاست و او را سه دشمن است، در جدا گوهر (= مغایر) که اورهزد و سروش است و یک همسرشت کم‌متحدترین «مهدست» او بود، که از است. هنگامی که باوری او (= از) به دشمنی مبدل شد، دشمن (= اورهزد و سروش) پیروز شود.

۴۶ - پنجاه و هفت سال به فرسنگرد کرداری مانده سرشیتانس زاده شود «برای» به انجام رسانیدن آنچه که با زردشت آفریده شد. ۴۷ - دربارۀ زردشت چنان بییاد است که درسی سالکی به دیدار اورهزد آمد و دین سدریفت و قانون را رواج داد. در طول پنجاه و هفت سال به تدریج دین به‌عزت کشور بیامد چون دین به رواج آمد، دروغ (= اهریمن) از آشکارگی مغزیر زمین «گریخت» به تدریج نیروی ایشان (= دیوان) ناکار (= بی‌اثر) شد. ۴۸ - هنگامی که آن فرسنگرد (= پیام‌آور) به انجام رسانده، که سوشیتانس است، به راعتنابی اهریمن به زمین پیدا شود، به همین اندازه در سی‌سالگی با میثویان دیدار کند داد فرسنگرد - کرداری (= قانون زندگی نر) عم در طول پنجاه و هفت سال با رواج کامل «دین» به‌عزت کشور برود «و» با رواج کامل «آن»، دروغ (= اهریمن) از «میان» آفریدگان نابود شود. (۱۵) ۴۹ - از «هنگامی که اهریمن به‌سوی آفرینش آمد، تا» کنون شش‌هزارسال شمردنی (= قیرکیبسه) است، «که هر سال» از فروردین‌ماه اورهزد روز (= روز یکم) است تا آن‌گاه که دوباره فروردین‌ماه اورهزد روز شود، که به سپهری شدن شش‌هزارسال و میزگی (= کیبسه) چهارسال مانده است، زیرا هر چهار سال یک‌بار روز کیبسه افزوده نشده است و در شش‌هزارسال چهارسال باشد (۱۶). در آن هنگام نشان رستاخیز «آشکار» یابد و سپهر بجنبند. سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و درفضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهره دریاها «و» همه ساکنان زمین تغییر کند. در زمین بسیار جایجا چشمه «عای» آتش مانند چشمه‌های آب بیرون آید. ۵۰ - زیرا که آنچه را که اورهزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود. زیرا آب طبیعی دارد که روشن‌کننده

و رویاننده است «اما» آتش سوخته و بازدارنده تخم است هنگامی که تخم گیاهان به آب رسد، آنگاه به سبب نیروی رویانندگی آن سبز باشد.

۵۱- هنگامی که آن آتش در زمین پیدا باشد، آبی کمی گیرند (=شروع به نحصان کنند) باران «ها» نیز از باریدن باز ایستند تا باشد که آب زمین بیشتر به نضای سپرده شود و رنگ چهره‌های روی زمین، به سبب اتحاد با آتش، مانند ماه روشن گردد. و نزار و ناتوان باشند

۵۲- هنگامی که سه ماه به رستاخیز مانده است همانا خبردی بزرگ باشد (= اتفاق افتد، روی دهد) همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با امریمن کارزار بود، کارزاری که سی شبانروز آن به صورت باران خرفسترکش (=کشدن جانداران زیانکار) «بود»، سی شبانروز به صورت تابش شبنم (۱۷) (۲) که بدان گناه روید، سی شبانروز به صورت باد که آب را براند، زمین را زبردار (= پست) و زبردار (= بلند)، گود و تخت (= هموار) (۱۸) بگرد. ۵۳- اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و «وزیدن» باد، آب افزای بود، آن که در پایان است با تابش و تف (= گرما) آتش و باد شکست آتشی افروز است.

۵۴- چنان که آن خورد ایزدان با دیوان وجه‌ها (= روسپیان) در نود شبانروز بود، در آن پایان، آشکاره، به پیدایی (= به وضوح) شبی در نضا باره آتشین، اسب مانند آتش بگیر، مرد شکل، دارای اندیشه میفوی دیده شود، «جهانیان به رستاخیز» سخت بی‌گمان شوند (= یقین حاصل کنند) (۱۹).

درباره فرسودگی کرداری (= ساختن جهان در آخرالزمان) که اصل

همه هفت (۱) است.

۱- در دین چنان نشان داده شود که: هفت «تا» هستیم هم اندیشه عم گفتار عم کردار که از آن عم اندیشی، هم گفتاری، هم کرداری بدون پیروی و بی‌مرگ و نافرمانی و فاسدشدنی هستیم ۲- اگر شما که مردم «اید»، عم اندیشه، هم گفتار، هم کردار باشید، برای شما، پیرنشدن، بیمار نشدن و فرسوده نشدن و

فاسد نشدن باشد مانند ما که امشاسپندیم ۲-

۳- برای برقراری آن در زمین، دعبدان (= کشورداران فرمانروایان) بی- مرگ را فراز آفرید که جدا «از هم» در باروی استواری «استند»، در «جایی» بسیار، باشد که روی زمین و راه بدو از طریق دریای نجره و تار است، باشد که در تیغ (= تنه) کوه بزرگ است.

۴- نام هفت «جاویدان» آن گونه که در دین پیداست: از تخمه (= نژاد) ایرج «ون جدیدی»، «اشم بی‌هایی اوشت» و «یوشت فریان» و «گوبدشاه» است. و از تخمه توزان (= توز) یکی «اشه وزداد پورودخششان» است. یکی که نامش «فرعخت خه‌بیگان»- که به سبب بیم از خشم در خم پیورده شد - «یکی «پسوتن» که «چهره‌میان» خوانده سرد (۲)».

۵- چنان که هفت «امشاسپند» به دوازده بخش می‌شوند، که اورمزد دو بخشی است که به «خدایی» و «بزرگترین دانایی» گزارده می‌شود (= تجزیه می- شود)، و بهمن دو که نیکی اندیشه است، اردیبهشت دو که «ترس آگاهی راست» و «برتری» است و شهریور دو که «خدایی» و «کامه» است سپندارمذ دو که «انزون» و «درست اندیشی» است، خرداد و امرداد - که برای بی‌مرگی جنتی هستند - «جاودانگی» و «زوره فرسودگی کرداری» به این دو آفریده سرد.

۶- چنان که از ایشان (= جاویدانان) سه بی‌مرگ «دیگر» که سنی بدست (۴) (= وجب) در براف «استند» که «توس» و «گیوه» است و آن بی‌مرگ که «گرشاسپ» است (۳)، که بالای (= قد) او پانصد نای زردشت است، و نای زردشت چنان که اندازه از شبیه (= تصویر، عکس) زردشت در آتشکده فرمگز برگرفتم بالغ بر سه نای و نیم است، که یا او (= با گرشاسپ) بسوده است و باشد یکبار و هفتصد و پنجاه و نه فروهر پر عزیزگاران «که» برای درست - داشتن (= سلامت) بر او گمارده‌اند (= نامورند). چهارم «کیخسروه» (۴) است که همه ایشان را برانگیزاند.

۷- همچنان که خدایی (= حکومت) هفت امشاسپند در فرسودگی کرداری به وسیله هفت دعبد (= کشوردار، فرمانروا) آراسته و نظم یافته است، در دین نیز هفتی هفت امشاسپند نظم یافته است.

۸- زردشت که دین پذیرفت، همانند اورمزد ممدان است. دین اورمزد «و» دانش «او را» آموخت و بدان ایستاد (= و بر آن مداومت کرد) «تا» دانا و فرهیخته شد.

۹- کسی که نخست دین پذیرفت اردیبهشت است. سروری و روی اورمزد

را ستود. آن‌که پیشتر به شاگردی زردشت شتافت، میخوامه آریستایان که آریستای و دوروشسپ برادر بودند. ۱۰- شجریوری فرمانروای نیک، کی - گنتاسپ راست، که نژادترین است. ۱۱- سپندارمزی عوتسی زن گنتاسپ راست که بزرگترین یاور زردشت است. ۱۲- خردادی و امردادی فرسوشتر را - سرشت و جنامسپ راست، که به سبب ارثیاجانشان با یکدیگر دعای ایشان را نیز در یک ستایش گوید «و» بی‌مرگی دینداران با آن نظم یافته است (۵).

۱۳- در دین به سبب همانندی زردشت به هرمزد، همچنان‌که اورمزد نشی امشاسپند را به عنوان ایزار اندیشه، گشتار، کردار، درست اندیشی، درست گفتاری، درست کرداری خویش آفرید، آن زردشت را نیز از سرشت خویش سه پسر است. سه پسر زردشت همانند پهن، اردیبهشت و شهریور «استند»، و به وسیله او (= زردشت)، سروری سه سرزمین برایشان (= سه فرزند) بخش شد که: زمین ورجمگرد و کندوز (۶) است. سه دختر، مانند سپندارمذ، خرداد، امرداد. ۱۴- نیز آن «می (= اجتماع) بزرگ فرسگردکرداران عم به وسیله هفت مرد است که فرزندان از هفت امشاسپند است. پیشتر بزرگ دیگران» سوسنیانس، «پسر» زردشت، در خرنوره، «روغن چشم» و «خورچشم» در «ارو» و «نوره» که خوریدید، جسم جیان بدان جا آید و رود (یعنی در سمت سر و مغز زمین است)، «فردات نوره» و «ویدت نوره» در «فرددغش» و «ویددغش»، «ورچشم» و «وروسود» در «ورویرشت» و «وروجرشت» (۷).

۱۵- هنگامی که بخوامند فرسگرد را فرجام دهند، برای یستن بیش بر فرسگرد، انواع آفریدگان بی‌مرگ گردآوری شود بهمانند یستن آن یزشی که زردشت به وسیله آن «یعین» خستوان شد «اعتوان کرد»، به جای عرم، آن که زنده‌گر است، عرم سپید که در دریاعاست، که مردگان با آن زنده و زندگان با آن بی‌مرگ باشند. به جای شیر، «شیر» گاو عدعیوش (۸)، که در یارویی فزونی به سرداری گویدشاه نگهداری شده است. به جای آتش، آتش بزرگ زنده‌دارنده جانوران، به جای یشت، ستایش «و» یزش بر فرسگردکرداری، که نیکی آتمکار است.

۱۶- سوسنیانس، در خرنوره به مقام زونی نشیند، آن شش فرسگرد کردار نیز در شش کشور بهمانند «عازنان»، «آزروخن»، «غریزدار»، «آسنودار»، «رفویشگر» (۹). ۱۷- و هفت امشاسپند در اندیشه هفت فرسگردکردار جای گیرند. اورمزد، زوت، با سوسنیانس، بهمن، عاونان، با روشن چشم، اردیبهشت، آذر - وخش، که آتش نهاد اوست - با خورچشم، شهریور، فربردار، با فردات خوره،

سپندارمذ، آمردار، با ویدت خوره خرداد، آسنودار، با ورونیم، امرداد، رفوب - یسگر، با وروسود، خریک در کشور خویش، و به سبب یکسان بودن خواست هفت امشاسپند، آن‌چه به وسیله یکی اندیشیده شود، آن‌گاه همگان دانند آن‌چه یکی گوید، «همان را بخوانند» (۱۰) (۴)، آن‌چه یکی کند، همگان بینند.

۱۸- جنان‌که در سپند «مدگاه» گوید که: «آن‌گاه (= در زمان فرسگرد) این مردم به وسیله آن خردافزونی (= خرد مقدس) در اندیشه یکدیگر را همانا بینند، چنان‌که اکنون مردم با چشم «یکدیگر را» می‌بینند، آن‌گاه این مردم به وسیله آن خردافزونی در اندیشه یکدیگر را بی‌سند چنان‌که اکنون مردم به وسیله آن زبان [افزونی] «یکدیگر را» می‌پرسند».

۱۹- ماه سپندارمذ، روز اشقاد، در ازبیدن‌گاه (۱۱) (= سرروب، روز ۲۶ اسفندماه) به زوتی (= به ریاست) سوسنیانس و اتفاق همان شش فرسگردکردار، برای برخاستن همه روشن تخمه‌ها (= آفریدگان اورمزدی) شش فرسگردکرداری فراز سزایند (= دعای مربوطه به پایان جیان را بخوانند) ۲۰- «چون» بی‌سند کرده شد، به همان‌گونه که جسم در آن سرور زمین، آن گاو دم (۱۲)، بدست سوسنیانس پیروزگر بخواند که: «برخیزد! دارای تن هستی، از آن زمان که در گذشته ایزدان تنها را نگهداری کردند» ۲۱- سوسنیانس فرسگردکردار و ایریمن‌کردار به نیروی روحشان بر زمین برآید. ۲۲- ایریمن فرشته بندی در دست دارد. هرکسی از مردم که در گذشته «مرد» آن‌گاه بندی از او اوخته است - مانند دام و بندی که مرغ و ماهی بدان گرفته شود - و زیر زمین در دوزخ گسترده نگه‌داشته می‌شود.

۲۳- در پاسخ «این» خواندن یک - پنجم درگشتگان از زمین برخیزند دارای کالبد و جان به بالا و پیرم مانند هنگامی که در گذشته «و» از آن زمین که جانشان از تقداری (= تن را در تعلق داشتن) بیرون آمد، ۲۴- دو دو (= هفت جفت) برخیزند، پدر، پسر، زن، شوهر - عیرید، شاگرد، فرماد و پیوسته (= حاکم و رعیت). ۲۵- نام «ازبیدن‌گاه» از برخاستن است.

۲۶- ائی بی سرورم (= از مغز تا خفتن) که «ای جان» است برای همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند. یک - پنجم برخیزند، آن‌گاه به ایشان جان داده شود و «ای» را نام از جهان است. ۲۷- «اشپین‌گاه» (= خفتن) برای بی‌مرگی همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند «تاج» بی‌مرگ باشند و نام «اشپین» از بی‌مرگی است. ۲۸- «هوان‌گاه» (= پامداد) عم‌چنین برای همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند. یاد بانگ‌گر کنشگران را به انجمن

خوانند، آن یک پنجم از عمسوی به‌انجمن، ایست واستران (۱۳) (= انجمنی که برای بررسی اعمال نیک و بد مردگان تشکیل می‌شود) - که میان زمین است - را عنمایبی کند و نام «عاون» از همی (= اتحاد، اجتماع) است.

۳۹- ربیبویین گاه، (= عصر، بعدازظهر) برای سادی عمه روشن تخمه‌ها، به‌همین‌گونه پشت کنند، بدان گاه یکدیگر را بشناسند و احوالپرسی کنند (۱۴) (۹) و خلاصه‌ای از آنچه برجانشان آمد، آشکار کنند «و» یکدیگر را سادی بخشند و نام «ربیبویین» از رامسی است.

۴۰- «در» روز آسمان، زامیاده، ماراسیند، انغزان (۱۵) و «در» «عروند» گاه تا به «زیرینگاه» هرروز از «زیرینگاه» یک پنجم از درگذشتگان برخیزند در این‌سر و سرم دارای جان، در اشپین بی‌مرگ شوند، در «عاون» «گاه» به‌همی (= اجتماع) انجمن خوانده شوند. در ربیبویین یکدیگر را رامسی بخشند.

۴۱- و «عروندگاه» که دو زمان (دو ساعت)، یعنی یک «دوازدهم» شیافروز، به‌سبب مانده است، «اورمزد» به‌همراهی «رونی» بر «یزگار» از سوی «روز نیمروز» (= جنوب) به‌انجمن فراز رسد، بزگاه «میشکی» خود آفریده نشیند.

۴۲- پیدایی (= آشکارگی) بر «یزکاران» در میان «کناکاران»، چنان است که اسب مسیحه‌میان اسب سیاه، ۴۳- فرستاده‌ای که وظیفه او حکومت (۱۶) است، زند، بر «یزگار» را از «کناکار» جدا کند، بر «یزکاران» از «سویی»، «کناکاران» از دیگر سو آن‌گونه بایستند که شبان در رمه، گوسپندان سپید را از سیاه بگزینند و جدا کند. ۴۴- عمه آفریدگان شگفت‌زده با شناخت اورمزد از عمه بدی و «عریمن» کامگی کاملاً بشیمان و به‌اورمزد استوارانه خستوان «باشند» (= از روی ایمان معترف و مغرباشند)، ۴۵- «عریمن»، دیوان بزرگ، از «سپاهید» «و» دیوان دیگر کبیج بر اثر دشمنی میان خود شکست خورده بر مردم دیداری (= آشکار) شوند. ۴۶- و به‌سبب آن دیدار مردم از نیمه «عریمن» به‌سوی اورمزد متعایل شوند.

۴۷- و روشنان (= آفریدگان اورمزدی) «عریک» «جداگانه» دشمن خویش را نابود کنند چنان که بوم اکومن را، اردیبهشت اندر را، شهریسور ساوول را، سیندارمذ نانگینید را و خرداد و امرداد تریز و زریز را، گوشورون، دروغ کرگ نخه را «و» «میشوی زور»، بی‌زوری را که ناسی از پیروی است (۱۷).

۴۸- در دین چنان پیداست که: «ناآشنی» (= نزاع، جنگ) به‌وسیله آشنی، نارادی به‌وسیله رادی، ترمششی به‌وسیله درست‌اندیشی، دروغ‌گویی به‌وسیله راست‌گویی، دروغ به‌وسیله راستی، «کناکاری» به‌وسیله پر «یزکاری» رانده‌شود، ۴۹- هنگامی که زمان شب فرا رسد، امشاسپندان به‌ماده‌ای مادی خویش

آهیزند، اورمزد به‌سوسیانسی «و» همه مردمان که تا پاک کام، نیک‌اندیشی و استوار جای و دارای سرشت تغییرناپذیر باشند، به‌هم به‌گوسپندان، اردیبهشت به‌آشها، شهریسور به‌فلزات، سیندارمذ به‌زمینها، خرداد به‌آبها، امرداد به‌گیاهان که تا جدا جدا، به‌سرشت خویش به‌پاکی و به‌استواری تا سیندمدگاه «به» «میشوی اندر» نمادهای «مادی» خویش هستند سیندمدگاه از نمادها بیرون برسد اورمزد در خویش «و» «تس» امشاسپند بدان شش کشور آشکار شوند.

۴۰- پس آگاه آتشی بزرگ از آن اسر روشنی (= روشنی بی‌پایان، ازلی) بیرون آید، به عمه زمین فروغ بپسندد، شاخه‌ای، که مانند درختی است، در دست (۱۸) (۹) دارد، که شاخه‌هایش در بالا و ریشه در پایین است. بر «یزکاری» را شاخه‌ای و هر «کناکاری» را ریشه‌ای است، و ارششونگ ماده چهر در سر درخت و دیو خشم در بن درخت ایستد و ارششونگ «هر» بر «یزکاری» را شاخه‌ای و آن «دیو» خشم هر «کناکاری» را ریشه‌ای به‌دست دهند «تا» «کناکار» و پر «یزگار» از یکدیگر جدا باشند.

۴۱- بدان‌گاه عمه مردم به‌یکبار ناله کنند و اشک بر زمین فراز ریزند زیرا پدر ببیند که پسرش را به دوزخ باز افکنده، پسر پدر را و برادر که برادرش برادر زن که شوهرش را، شوهر که زنی را و دوست که دوستش را.

۴۲- «کناکاران» پر «یزکاران» را بخوانند که: «هان ای پدر و برادر و شوهر، زن و دوست من! چیست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاورستی و مرا از گناه باز نداشتی و به‌ثواب ترغیب نکردی؟ که اکنون من جدا از خویشان و دوستان باز به دوزخ باید شدم، اما به «عراعی» «یکدیگر» به‌بشست درختان می‌رفتیم اگر آشنی از اندیشه خویش را نه‌برده بودی (= اگر پاکی اندیشه را به‌من نشان داده بودی) که چرا در زمین آن خوراک، جامه، خانه را شایسته داشتیم و شایسته نداشتیم آنچه از خوراکها خوشتر و از جامه‌ها عالی‌تر، از خانه‌استوارتر و از اسب تندرو تیزتر است».

۴۳- روانهای دیگر آن کسی را که عیب دوستان را نشان نداده بود سرزنش کنند و اگر «عیب» او را نشان داده بودند «و» او نپذیرفته بود «در برابر چشم او آوردند، بدان سبب درد او سنگین‌تر باشد، آن شاخه‌ها مانند «دربانی» باشد «یا» سه پایه زرین، پر «یزکاران» بر بالای آن به‌بشست روند، به‌وسیله نیک-اندیشی تا به ستاره پایه، به‌وسیله نیک گفتاری تا به ماه پایه، به‌وسیله نیک کرداری تا به خورشید پایه (۱۹).

۴۴- گناهکاران یا جنیش آن شاخه به دوزخ افتند، از طریق سه در به پایین افتند <هر< دری مانند تبخ درختان آیدیده. به سبب اندیشه بد، گفتار بد، کردار بد سه سبب آنروز به دوزخ روند. ۴۵- برهیزگاران در بهشت اند. از اندیشه، گفتار <و> کردار خویش شاد شوند. گناهکاران در دوزخ از اندیشه بد، گفتار بد <و> کردار بد در رنج باشند.

۴۶- هنگامی که گناهکاران را از دوزخ برآوردند، ارمنندگان جم به پیکر وزغ دوباره به دوزخ افتند و شکست خورده آنجا بافتند.

۴۷- بامدادروز اورمزد، مینوی زمین، که خود سپندارمه درست اندیش، مادر همه زایشمندان روی زمین است، - که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (= اهریمن) به آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست - به نیک مهری همه آفریدگان را - چه همه فرزندان <او> پند - ببخشاید. بر پرعیزگاران دشواری که برتنشان است و بر گناهکاران پادافرا می که بر روانشان است.

۴۸- و او (= سپندارمه) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست چه به سبب درست اندیشی تا فرجام کامل کارها بردبار و بی مست (= بدون گله، بدون شکایت) است، <اما> در آنگاه بیس اورمزد بایستد گوید که: «پادافراه ایشان بسیار کامل است.»

۴۹- در همین زمان است که اهریمن همه گناهکاران را برآورد.

۵۰- برهیزگاران نیز به زمین باز آیند <اما> نه بدان چهره که بگذشتند (= بمرودند) و نه از آن آمیزه (= ترکیب) که پیش ساخته شدند بلکه تنداران (= موجودات مادی) <از> گل روشن بدون تاریکی، آب بدون زهر و آتش بدون دود، باد خوشبوی پردرودی (= سالم) ساخته باشند. ۵۱- استخوان ایشان به روشنی آنچنان است که بلور از گوهرها و گوشت ایشان بر استخوان چنان است که بسد از درختان. بی ایشان بر استخوان چنان پیوسته است که زنجیره زرین در بلور ویراسته (= تراشیده)، خون در رگهای ایشان بدانگونه جریان دارد که می بویا در جام زرین. آمیزهها (= عناصر) در تن ایشان خوشبوی تر از مسک و عنبر و کافورند. که بلند و کوتاه <اما> متناسب باشند به اندازه کیهوت، به قامت و چهره مانند چهل سالگان.

۵۲- هر مردی را که در زمین یک زن است، آنگاه او را همانگونه است کسی که او را <زن> بسیار بود، آنگاه او را <زنان> بسیار باشند، کسی که او را <زن> نبود، زنی همند و هم چهره (= هم سرشت) پیشی ایستاده <باتند>

مرد آن یک زن هم سرشت را آنگاه از همه دوشیزگان زمین دوست تر دارد. زن نیز <با> مرد <خویش> جفت (۲۰) شود و نیز با دیگری لذت نبرند.

۵۳- نگرشی (= مراقبت، توجه) ایشان از یکدیگر آنگونه به همداستانی (= موافقت) <و> نیک چندی است که بزرگتر نسبت به کوچکتر. آنگونه نگرنده و نیک گامه (= مراقبت و نیکخواه) <یکدیگرند> که پدر نسبت به فرزندان، کوچکتر نسبت به بزرگتر چنان یگانه و فرمانبردار و نیروشیدار (= مطیع) است که بزرگان نسبت به دادار اورمزد.

۵۴- همه روانها در بی رنجی یکسان اند اما روشنی ایزدی را به اندازه نیک سرشتی <خود> گیرند و یکسان نیست (۲۱).

۵۵- جای ایشان یکی نیست. تقسیم <آن> متناسب با کردار است چنان که شیردار به شیر (= مملکت کتور) آید و دو حکم دهد یکی که راست (یکتواخت، یکسان) است یکی که به اوزانی (= بر حسب شایستگی) است. در آنکه راست است فرمان دهد که: «هرکس به زن <و> فرزند خویش، خواستنه دادگرانه (= تروت متروخ) داشته، مسلط و گامرواست و از ستم بی بیم است.» در آن حکم دیگر فرمان دهد که: «مالیات کار بدعید!».

۵۶- خاصان و رازداران او آسگار شوند همانندی ایشان مانند خورسده ماه و ستارگان بزرگ و کوچک است، که به گرفتن روشنی (= کسب نور) یعنی برهیزگاری، یکسان اند اما <اندازه> روشنی ایشان یعنی نیکی <به میزان> وظیفه شناسی است <و> یکسان نیست (۲۲).

۵۷- تخم از مردمان عراز ریخته باشد و حرکتی را برای فرزندی از او بازگیرند. اما نه بدان شمیره که در گذشتهگان (= مردگان) هنگامی که زنده بودند، که از زمین آمدند بلکه هر دو تخم را (تخمه نرو ماده را) در نهاد (= نشان) <و> چهره تر و تیز که: «اویاشنی، و سپی وی هی» است آراسته شود.

۵۸- آتش پذیرنده تخم از آن روشنی بی کرانه بیاید به همه زمین عراز نازد. نیروی جانی تخمهها را برچیند و دوباره به میانه زمین رود بر نران و مادگان آنگونه آمیخته شود که در آغاز هستی مردمان که با فرزند ریختن تخم و جان کالبد در مادگان اندر شود. در همین زمان زن و مرد مانند مردم یافتند سانه به زمین آیند. در میان چهل سالگان مانند فرزندان در میان پدران به نظر رسند.

۵۹- رامش ایشان با یکدیگر نیز به همین گونه است. آن روشنی بزرگ که از پیکر <و> تن (= جوهر و عرض) بر زمین تابیده

همی شود - که آن را «خورشید» برای نگهداری از کیومرث بپذیرفت - از خورشید فرود آید، نیمه‌ای به کیومرث، که بن تخمه (= منشأ وجود) مردمان بود، پوشیده شود، نیمه‌ای به همگی «مردمان» که از تخمه او (= کیومرث) بودند، با روشنی کمتر و با روشنی بیشتر، ۶۰- و این برای آنان پوشش درخشان بدون پیزی و بی‌مرگ است و تیسر و چوبی گاو هدیه‌اش خوردنی سزاوار است و شراب (۲۳).

یادداشتها

۱

۱- چنین است مقل. فرینا، دیگری در همین کتاب صورت متن را ناپدید می‌کند. در آغاز بخشی سوم، پیش از شروع فصل سی و چهارم آمده است: «گفتار زادسیرم جوان جهان در یک روز». پس دورنیست که مطالب این بحث نیز سخنان او در یک نیمه روز باشد. احتمال دیگر آن است که سر به جای آمده باشد. در آن صورت معنی عبارت چنین خواهد بود: گفتار زادسیرم جوان جهان، عیرید نیمه روز.

۲- سینه‌بذر (اوستایی: *spəntō.maiinyu-*) یا میثوی مقدس در اوستای گامانی و بخشی از اوستای جدید برترین تجلی اورمزد است (نک. Die Amāsa spānta im Avesta s. 39). این طوره والای اورمزدی، در اوستای جدید گاه با اورمزد یکی شده است (بیش سیزدهم بند ۷۶ تا ۷۸). در ادبیات فارسی میانه سرچا از سپندمینیو با میثوی افزونی، (پهلوی: *abzōnīg-mēnōg*) نام برده می‌شود. منظور همان اورمزد است که در برابر امریمن (اوستایی: *angrō.maiinyu-*) قرار می‌گیرد. آنکه میثو در متدهای فارسی میانه با عنوان *ganāg-mēnōg* صفت *zadār-kāmag* نام برده می‌شود.

۳- متن: ۱۳ ۱۶ ۱۱ *hād* (اوستایی: *hāt-* پس، آن‌گاه) این واژه در آغاز سخن یا شروع بخشی از گفتار می‌آید. در دینکرد بارها به‌کار رفته است. نک. د. مدن ص ۱۲۶.

۴- این گفتارویژه ایزدی، همان نماز «یفا اهو وندیری» (پهلوی: *ahunawar*)

است. متن اوستایی آن در بند سیزدهم بین ۲۷ آمده است. (برای ترجمه فارسی آن نک. سورداوود، یسنا، ج ۱ ص ۳۲۳). بندش (ص ۱۲) دربارهٔ اهورنورد آورده است: «اورمزد... ازین بی‌کران اهورنورد غراز آفرید مینوی پشاه اهورنوردیو، که آفرینش و عرجام آفریدگان از آن پیداست. نیز نک به مقاله خانم کنایون مزداپور، اهورنورد کلام آفریننده، در مجلهٔ چستا سال سوم شماره پنجم، بهمن ۶۵»

۵- زانسیرم نخستین برخورد اورمزد و اهریمن و حکونگی آفرینش مادی را به گونه‌ای بیان کرده است. در متنهای دیگر فارسی میانه و بویژه در بندش مطلب یا کمتردی بیشتر عمده است. به‌طور خلاصه باید گفت که از دوازده هزار سال عمر جهان، سه هزار سال نخست به آفرینش مینوی می‌گذرد. در این مدت اهناسیندان، ایزدان، فرشتگان و مینوی آفریدگان مادی آفریده می‌شوند. در سه هزاره دوم، آفرینش مینوی آفریدگان، بیکر عادی به‌خود می‌گیرد یعنی ماه، ستارگان، خورشید و دیگر پدیده‌های مادی آفریده می‌شوند اما حرکت ندارند به سخن دیگر در جهان مادی جنسی و تحرک دیده نمی‌شود. بدین ترتیب نیمی از عمر جهان می‌گذرد. در آغاز هفتمین هزاره که شروع سه هزاره سوم است، اهریمن از بیخوسسی و گنجی پدر می‌آید و به ظمرو اورمزدی حمله می‌کند و درد و رنج و بیماری را بر آفریدگان اورمزدی می‌کمارد و این سه هزار سال دوران آهنگی نیکی و بدی و بیکار اورمزد و اهریمن است و متنهای میانه از آن به *gumēzišn* تعبیر می‌کند. آخرین سه هزاره با ظهور زردشت و گسترش دین سر می‌گذرد و سپس در راس شریک از هزاره‌ها به ترتیب هوشیدر، عوشیدرماه، سوشیانس، که هر سه فرزندان زردشت هستند، برای استواری دین و بازسازی آن برضی‌خیزند و پس از ظهور آخرین آنها یعنی سوشیانس و گذشتن بنجاء و هفت سال از قیام او جهان بار دیگر از آلودگی بسته و از بدی پالوده می‌شود و رستاخیز و تن‌سپن آراسته می‌گردد. برآی آگاهی بیشتر نک بزوعتی در اساطیر ایران سه فصل اول، آفرینش در ادیان گفتار اول.

۶- تبدیل کرده در ترجمه *padistād* فعل ماضی از مصدر *padistādan*

۷- بنابر متنهای دینی زردشتی زمان در آغاز بی‌کرانه بود یعنی ازلی و ابدی بود و دو جهان بالایی و فرودی با روشنی و تاریکی وجود داشت که سر یکی اورمزد و بر دیگری اهریمن فرمانروایی می‌کرد. اورمزد چون گوهر اهریمن را می‌شناخت بر آن شد تا آفرینش روشن و پاک خود را از گزند اهریمن نگه

دارد بنابراین از زمان بی‌کرانه (پهلوی *zurwān ī a-kanārag*) زمان کرانه‌مند (پهلوی *zurwān ī dagrand-xwadāy*) را غراز آفرید. این زمان کرانه‌مند دوازده هزار سال است که به چهار دوره سه هزار ساله بخش می‌شود. با رواج زمان، اورمزد و اهریمن عذر و توانا شدند که آفریدگان مادی متحرک خود را کمال بخشند. با بدی آمدن در آفرینش نیک و بد بیکار جهان آمیخته می‌گردد و زندگی رواج می‌یابد. آفریدگان جهان مادی لورزده هفت هستند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسپند، مردم و آتش. این آفرینش یک سال می‌شد و شصت و پنج روزی که عبارت از بازده ماه سی روزی و یک ماه سی و پنج روزی است به درازا می‌گردد.

۸- محصور کردن در ترجمه *parwastag kardan*.

۹- نگاه کنید به یادداشت شماره ۲ همین بخش

۱۰- اصل. در ترجمه واژه *madīyān* نویسنده در دو بند اخیر در حقیقت فلسفه وجودی بیست و دوازده را بیان کرده است. بغیرکفته او، بیست جایگاه نیکوکارانی است که از اورمزد فرمان برده و از خواست او پیروی کرده‌اند و دوزخ کینز آنانی که خواست اورمزد را برنیاورده به فرمان او کردن نغهاه‌اند

۱۱- متن: *wizārihēd* «دورکنده». فعل مضارع مجهول که به جای فعل معلوم به‌کار رفته است. این‌گونه کاربردها در این کتاب بازمهم دیده می‌شود. از آن جمله است: *āšōbīhēd* به جای *āšōbēd* ص ۹۴ س ۲
čandīhēd به جای *čandēd* ص ۹۴ س ۲. *āwarīhēd* به جای *āwarēd* ص ۱۱۵ س ۸.

۱۲- متن: *fraškardārīh*

واژه با همین املاء در ص ۶ س ۲ و ص ۱۴ س ۳ و ۵ همین کتاب و پرستی ۴۴ بند ۲ داستان دینی نیز آمده است. در متنها معمولاً برای عمل بازسازی و تکوین جهان در آخر الزمان اصطلاح *frašagird-kardārīh* به‌کار می‌رود و صورت به‌کار رفته در متن رواج عام ندارد. اصولاً اصطلاح فرسگرد (پهلوی *frašagird*) اوستایی *frašō.karati* برای جتانی که با ظهور سوشیانس شکل می‌گیرد به‌کار می‌رود و این با معنی اصلی واژه «بازسازی، نو کردن» مناسبت کامل دارد. فرسگرد در متنها گاه برآید

رستاخیز به‌کار رفته است. کار بازسازی و تکوین جهان مطلوب را فرسگردسازان (پهلوی: frašagird-kardār اوستایی: frašō.čarətar) برعهده دارند. اینان درکار آراستن جهان و درآوردن آن به‌گونه‌ای که در آغاز هستی بود، کوششی می‌کنند و گیتی را از وجود اهریمن و همتستان او پاک می‌سازند. نک. نجات بخشی در ایمان، گفتار نخست، بخش نخست. و بیمرگان و فرسگرد کرداران، مجله فروهر سال ۲ شماره ۵ و ۶.

۱۳- به پندار نویسنده کتاب جهان مطلوب (= فرسگرد) زمانی شکل می‌گیرد که سه ویژگی بنیادی که در نماز اعونور عنوان شده و نویسنده آنها را در بندهای ۱۴ تا ۱۹ بیان کرده است، تحقق یابد. به گمان او از ویژگی نخست، معنی سناخت نیک و بد، دین راست و از ویژگی دوم، یعنی امید به پاداش و بیم از پاداش ناهمگونی به کسب ثواب و پرعیز از گناه و از ویژگی سوم یعنی کمک به نیازمندان و دردمندان یاوری و عهداستانی نتیجه می‌شود پس در راست دینی ایمان و اعتقاد انفرادی جامع و در کوشش به ثواب و دوری از گناه، رخصت و کارهایشان به صلاح و ثواب درآمده است و جامع‌های که ایمان و رخصت نیکو نبرد، به سوی اتحاد و وحدت عمل پیش می‌رود و در سایه این یگانگی، پیروزی پر دشمن حاصل می‌شود و فرسگرد چیزی جز این نیست.

۱۴- سپهر در ادبیات پهلوی نام ایزدی است که، بنا بر منتهای دینی زردشتی، از زروان پدید آمده است. او زن زروان است و جهان مادی در اوست. در ادبیات پهلوی او را مانند چرخ می‌دانند. سپهر، یاور اورمزد در آفرینش است و مانند کشاورزان جامه نیلی می‌پوشد و نگهدار آنان است. گاه با هوای به، یکی شده است. نک. نوبرک ج ۴، زیر: spīhr و اساطیر ایران ص ۱ یادداشت ۱۲.

۱۵- زروان (اوستایی: zurvan) به معنی زمان است. در اوستا نقشی مهم ندارد، اما در منتهای فارسی میانه خدایی است که به عنوان ایزد زمان و مکان ستایش می‌شود. به عنوان ایزد زمان عجاوون است و به عنوان ایزد مکان بی‌کرانه. او سرچشمه هستی و منشأ همه چیز است. از زروان بی‌کران، زمان کرانه‌مند (پهلوی: zurwān ī dagrand-xwadāy) پدید می‌آید. در این زمان کرانه‌مند که چهار دوره سه هزار ساله است میان اورمزد و اهریمن که بنا بر اسطوره‌های زروانی فرزند زروان هستند، نبرد

درمی‌گیرد و سرانجام اورمزد پیروز می‌شود. برخی از نوشته‌های فارسی میانه و بویژه کتاب گزیده‌های زانسیپرم، از عقاید زروانی به شدت رنگ پذیرفته‌اند. برای آگاهی بیشتر نک. زروان، زئر، پژوهشی در اساطیر ص ۱۲۱ شماره ۱۱. ۱۶- «زیان رسان» در ترجمه: wizāyišnīg. متضاده در برابر: padīrag-əstišnīg.

۱۷- بنا بر بند عرض (ص ۲۸): آسمان هفت پایه (= طبقه) دارد: ابر پایه، سپهر اختران، سپهر ستارگان نامیزنده، بهشت - که ماه در آن پایه می‌ایستد، گرودمان (پهلوی: garōdman، اوستایی: garō.damāna) «خانه ستایش» - که خورشید در آن پایه ایستد و آن را انگر روشن نیز گویند -، گاه اشماسپندان روشن بی‌کران که جای اورمزد است. در روایت پهلوی (ص ۲۰۶): برای آسمان چهارپایه گمان شده است. ستاره یاه ماه پایه، خورشید پایه و گرودمان، اندیشه نیک. گفتار نیک و کردار نیک نهاد سه پایه ستاره و ماه و خورشید هستند گرودمان چهارمین پایه در روشنی بی‌کران، جایگاه اورمزد و اشماسپندان است. در روایت پهلوی (ص ۸۴) آمده است: «روان نخستین گام که پیش نهاد، آنجا که ستاره <پایه> است به اندیشه نیک نهاد. دوم گام آنجا که ماه <پایه> است، به گفتار نیک نهاد. سوم گام آنجا که خورشید <پایه> است به کردار نیک نهاد و چهارم گام انگر گرودمان روشن نهاد.»

هینک معتقد است که ایرانیان در اصل چهار آسمان را می‌شناخته‌اند اول سپهر اختران، دوم، ماه پایه سوم خورشید پایه، چهارم، بهشت، که گاه ابرپایه نیز بدان افزوده شده، اما اضافه شدن پایه‌های آسمان تا هفت پایه به سبب تخمس عدد هفت و نیز نفوذ عمیق نجوم بابلی است. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۳۶. یادداشت ۴۵.

۱۸- تهیگی یا خلایی که در این بند بدان اشاره شده است، فضای خالی میان جهان اورمزد و اهریمن است. از این نضا در جای دیگر این کتاب (بند ۱ عمین فصل) به گنسادگی (پهلوی: wisādagān) تعبیر شده است. این نضا بنا بر منتهای پهلوی، جایگاه هوای، است (اوستایی: vāyu) «باد» که دارای دو جنبه نیکی و بدی است. بخشی از هوای که در روشنی اورمزد قرار می‌گیرد، هوای نیکه (پهلوی: wāy ī weh) و بخشی فرودین آن که در تاریکی اهریمن است، هوای بد (پهلوی: wāy ī wātān) «هوای بدگو» (پهلوی

با دیدگاه اسطوره‌ای هفت اسیاختر ارتباط دارد (پژوهشی در اساطیر ص ۲۶ زیرنویس ۴).

۸- گوشورون (اوستایی: *gōuš. urvan*) همان روان گاویکتا آفریده است. در پیم ۲۹ اوست که از ستمهایی که بر او رفته است، به اورمزد می‌نالند و در پی سبانی نیک است نا او را از بند برهانند گوشورون در اوستای جدید، نگهبان گله و رمه است و در متنهای فارسی میانه از او با عنوان دایزدگوش، نیز نام به میان می‌آید او در کنار ایزد رام و ماه، بهمن را یاری می‌دهد تا چهارپایان را در حمایت خویشی گیرد (بندهش ص ۱۳۷). از گوشورون پنج‌گونه چهارپا آفریده شده‌اند و گاو مدعیوش، که در فرسگرد کرداری از او داروی بی‌مرگی می‌سازند نیز از اوست. وظیفه گوشورون پرورش آفریدگان است. (بندهش ص ۱۳۹). نیز هم اوست که در برابر اورمزد از گرشاسپ دفاع می‌کند و نمی‌گذارد که روان او به دوزخ رود (روایت پهلوی ص ۶۵ تا ۷۴).

۹- اهریمن و همدستان او در درازی سه هزار سال جهان آمیخته امکان فعالیت دارند. اهریمن در این مدت به کمک آفریدگان خود، با اورمزد و داد و دعش او مقابله می‌کند در طول نبرد به تدریج نیروهای اهریمن از کار و می‌مانند و آنگاه که همه آنان ناکار شدند و جهان از آلودگی و ناپاکی آنان، پالوده شد، فرسگرد یا جهان پایانی، که بی‌درد و رنج و خالی از عسلی اهریمن و یاران اوست، ترتیب یافته است. پس به این تعبیر، تاختن اهریمن بر آفرینش اورمزد، مقدمه‌ای است که بی‌وقوع آن جهان به سوی آراستگی و ویژگی پایانی نخواهد رفت و بی‌آن فرسگرد سازی امکان نخواهد داشت.

۱۰- نبرد آمیخته یعنی مقابله‌ای که میان نیروهای اورمزدی و اهریمنی در طول سه هزار سال آمیختگی جهان روی می‌دهد. آغاز این نبرد، هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد و پایان آن، آراستن فرسگرد و بی‌نیرو شدن اهریمن و نابودی همدستان اوست. در میان این آغاز و فرجام، جهان آمیخته‌ای از نیکی و بدی و کام و ناکامی است و در متنهای میانه از آن به *gumēzišn* تعبیر می‌شود.

۱۱- استویهاد وای بدتر است که جان را بستاند چنین گوید که: «چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ (= خواب) <آید> و چون سایه انکند، تب <آید> و چون او را به چشم ببینند، جان را از میان ببرد، او را مرگ خوانند (پژوهشی در اساطیر ص ۱۳۱) در اندرز یوریونکیشان آمده است که: «وقتی آدمی از پشت پدر به شکم مادر می‌رود، استویهاد پنهانی بندی در گردن او

انکند و در طول زندگی، نه به وسیله عینوی خوب و نه به وسیله میوی بد، نمی‌روانند آن بند را از گردن جدا کنند، اما بعد از مرگ کردار خوب مرد نیکو-کار، سبب می‌شود که آن بند از گردن او جدا شود و وی مرد بدکار را با آن به دوزخ می‌کنند ... (مبنوی خرد صص ۹۶ - ۹۷) منظور زادسپرم از «بند آویخته» در بقده ۲۲ فصل سی و پنجم، «عین بند میوی است که در اندرز یوریونکیشان از آن سخن گفته شده است زادسپرم می‌گوید: ... مرکس از مردم که درگذشت، آنگاه بندی از او آویخته است - مانند دام و بندی که مرغ و ماهی بدان گرفته شود - و زیر زمین در دوزخ گسترده نگهداشته می‌شود».

۱۲- آشکار در ترجمه واژه پهلوی: *uzwārdān* : *سکلم سع* (دستنویسها: *سکلم سکلم*). (نک. و. گزیده‌ها ص ۴۲). واژه را شناخته‌شده، معروفه نیز ترجمه کرده‌اند (نک نخستین انسان و نخستین شهریار ص ۳۱ یادداشت ۱۲۴). این واژه در بندهش نیامده است در برابر آن «دیومرگ‌آور» (پهلوی: *dēw ī margīh-kardār*) آورده است (نک. بندهش ص ۳۷).
۱۳- کیومرث که در چند بند اخیر درباره او گفتگو شده است، نماد آدمی است. خلاصه مطالب مقون زردشتی درباره او این است که او از گل ربه‌شکل نقطه از سیندارمذ، که همان زمین است، زاده می‌شود، مانند دیگر آفریدگان اورمزد سه هزار سال بی‌جنبش بر زمین باقی می‌ماند (روایت پهلوی فصل ۴۶ بند ۳)، چون خورشید روشن است و چشم و گوش و زبان دارد و آفرینش آدمی از اومایه می‌گیرد (بندهش ص ۱۹) آفرینش او ششمین و آخرین دعش اورمزد است (بندهش ص ۲۱) و برتری او بر آفریدگان دیگر این است که از نیروی اندیشه برخوردار است (ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱). بنابر مطالب زادسپرم و بندهش، اهریمن دیومرگ را برای نابودی او می‌فرستد، اما از آنجا که تقدیر آن است که سی سال زندگی کند، تا پایان دوره مقدر، اهریمن و دیوان همدست او موفق به نابودی کیومرث نمی‌شوند تا این که در پایان عمر مقدر او به کیشیتی که در متن آمده است، از جهان می‌رود. بنابر مطالب بندهش، تخمه او پسر از مرگ به آسمان می‌رود و در خورشید پایه پالوده می‌شود و بخشی را نریو سنگ و بخش دیگر را سیندارمذ به خود می‌پذیرد و چهل سال در زمین باقی می‌ماند (بندهش ص ۸۳). در پایان چهل سال مشی و مشیانه، به شکل ریاس، از زمین می‌رویند در حالی که به یکدیگر پیوسته‌اند و از این دو آفریده است که نسل آدمی در جهان رواج می‌گیرد. بخشی از روشنی کیومرث را که نریوسنگ می‌پذیرد، در فرسگرد زمان

از خورشید فرود خواهد آمد، نیمی از آن به کیومرث و نیمه دیگر به همه مردمان گیتی، به تناسب شایستگی آنان در خواهد آمیخت (گزیده‌ها، فصل سی و پنجم بند ۱۵۹). برای آگاهی بیشتر نک. نخستین انسان نخستین شهریار، برای برداشتهایی که از داستان کیومرث در منتهای غارسی آمده است، نک. مقاله خاتم مهین صدیقیان در مجله چیستا، سال سوم، شماره ششم اسفند ۶۴.

۱۴- معادل اصطلاحات نجومی این بخش در تقویم ایرانی، برگرفته شده از کتاب گاه شماری در ایران قدیم است. برای آگاهی بیشتر نک. ص ۳۳۲ تا ۳۴۰ آن.

۳

۱- متن: $\text{ham-dro} \dot{\text{z}}\text{en} \dot{\text{i}}\text{dan}$ بهار: $\text{ham-dro} \dot{\text{z}}\text{en} \dot{\text{i}}\text{dan}$ به نیروی اهریمنی آلودن، (و. گزیده‌ها ص ۱۷۶). به دروج آلودن (اساطیر ص ۲۱). اینجا واژه $\text{ham-dran} \dot{\text{z}}\text{en} \dot{\text{i}}\text{dan}$ خوانده شده و از آن معنی «باخود گشتن، خودگویی کردن» باخود تکرار کردن، گرفته شده است و این معنی با گزافه‌گویی‌هایی که اهریمن می‌کند و در بند هجده فصل دوم با نثر شیوای زادسپرم هنرمندانه بیان شده است، بی‌تناسب نیست.

۲- در زادسپرم از سه یا چهار طبقه اجتماعی به شرح زیر سخن رفته است: الف - آسرونان (اوستایی: āsravan) این طبقه موبدان و غیرموبدان و به طور کلی آموزگاران و پیشوایان دین را در بر می‌گرفته است. آسرونان لباس سفید می‌پوشیده‌اند و نماد زمینی اورمزد به شمار می‌آمدند. ب - ارتشتاران (اوستایی: $\text{raθae} \cdot \text{štar}$) اینان وظیفه جنگاوری را داشته نیروی نظامی و دفاعی کشور را تشکیل می‌داده‌اند. لباس ارغوانی یا قرمز می‌پوشیدند و نماد زمینی ایزد وای به شمار می‌آمدند. ج - راستریوشان vāstrya-fšuyant کشاورزان کم مایه و طبقه پایین جامعه را تشکیل می‌دادند. لباس آنان نیلی و نماد زمینی «سپهر» بوده‌اند. سرسه طبقه یا لاگاه طبقه «عوتخشان» یعنی صنعتگران و پیشه‌وران نیز افزوده شده است. در گزیده‌های زادسپرم (فصل سی‌ام، بند هجدهم) برای هر یک از این چهار طبقه (پهلوی: pēšag) وظیفه‌ای می‌شمارد. موبدان یا آسرونان را آموزگار، ارتشتاران را زدار، و راستریوشان را پروردار و عوتخشان را پرستار به شمار می‌آورد.

۲- متن: asō-agāhīhā بند هشت (ص ۵۰): ahlawān-agāhīh

۴- مطلب بالندگی تغییر در واژه‌ها و عبارتها، در بندهش (صص ۴۹-۵۰) نیز آمده است: «مینوی آسمان، چون ارتشتاری آورد که زره فلزین آورد - که خود آسمان است - مقابل اهریمن را بیاراست، تهدید کرد (پهلوی: padist burd پژوهشی در اساطیر ص ۷۳: پیمان بست) تا آنکه اورمزد با رویی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت. او فروهر ارتشتاران پرهیزگار و گرد راه‌سواره و نیزه به دست پیرامون آن بارو آن‌گونه بگمارد که مری بر سر او. بندهش، آنجا که از ایزدان مینوی گفتگو می‌کند نیز درباره مینوی آسمان به عنوان یکی از ایزدان سخن گفته است: «آسمان مینوی آسمان است که (آسمان را) چون گوردی برتن دارد» (او) این آسمان را نگاه (می) دارد، تا اهریمن را باز - تاختن نهد. آگاهی پرهیزگاران به عمیاری یا او گمارده شده است» (پژوهشی در اساطیر ص ۱۱۳).

۵- متن: gūmān-sahišnihā بهار: gūmān-sahišnihā (اساطیر ص ۲۲).

۶- متن این بند برگرفته شده از بند چهارم سنن سی‌ام است. (نک. یسفا و ویسپرد پهلوی ص ۱۳۵). نو واژه قابل بحث در این بند وجود دارد. الف - واژه‌ای که «نابودی» ترجمه شده است در متن asō-agāhīhā است. بهار آن را ābaxšišn می‌خواند و نابودی معنی می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۸۹) و با همین املاء و همین معنی در واژه‌نامه بندهش (ص ۱۲) آورده است. آنچه بهار در واژه‌نامه بندهش داده است، دستنویس ت. د (۱) تأیید نمی‌کند برای یکی از دو مورد abēsīhēnīdan (ص ۱۴۲ س ۱) و برای مورد دیگر abēsīhēnišn (ص ۱۵۷ س ۸) آورده است. در متن زنده نیز abēsīhēnišn آمده است. بنابراین ضبط گزیده‌ها را نیز باید مشکوک دانست و بهتر است که آنرا به abēsīhēnišn «نابودی، تیامی» تصحیح کرد. ب - واژه‌ای که «همگی» ترجمه شده است در متن زادسپرم به صورت hamāyigīhā (دستنویسها: hamāyigīhā) است، بر اساس متن زنده به hamāyigīhā تصحیح شده است.

۷- این بند در زادسپرم مبهم است. با توجه به متن بندهش می‌توان آنرا چنین تصحیح کرد:

چون دیگر «بار» به سوی آب آمد همان روزی که اندر ناخت تیشتر در «برج» خرچنگ آبی (= سرطان) که آب تخمه است، «بود» تیشتر همه درخشان، در خرد از رگ (=خافه نخستین برج سرطان) که جانان خوانده شود، ابر را فراز آفرید به روز فروشدان (=مغرب) پیدا، چنان که «در» برآمدان (= مشرق)، رواج آشوبنش تیشتر اختر را بود، که اختر چهارم است «و» خدای آب، فرشته تیشتر آراینده است «و» خدای ماه چهارم است، زیرا که تیرماه ماه چهارم از سال است. نیز نک. پژوهشی در اساطیر ص ۸۳ و یادداشت‌های مربوط به آن. درباره ارتباط تیشتر با برج خرچنگ! نک. پژوهشی در اساطیر ص ۳۲. درباره جانان از رگ و خرد از رگ و انطباق آنها بانجوم فارسی نک. گاه شماری ص ۳۳۲ و ۳۳۵

۸- بهمن (اوستایی: =vohū.manah) در گاهان به معنی اندیشه نیک و در اوستای جدید و منتهای دوره میانه، نام برترین و نخستین امشاسپند است او تجلی اندیشه اورمزد و فرزند اوست (بسن ۳۶ بند ۸). او ایزدی نیرومند و آشتی بخش است که برعیزگاران را به بهشت راهنمایی می‌کند و سپاه آزادگان را، که خواستار آشتی هستند، می‌افزاید، رایزنی و مشاوره اورمزد با اوست و نخستین آفریده‌ای است که خرد عزیزی (پهلوی: āsn xrad) و خرد اکتسابی، (gōšān-srūd-xrad) بر او عرضه شده است. از جهان مادی، گوسپند بدر وابسته است (بندهش ص ۱۲۸-۱۲۷). بهمن یاور زردشت است و او را از آزار و رنجی که از بدان بدو می‌رسد ننگه می‌دارد و هم اوست که به همراهی ایزد سروش، زردشت را، آن هنگام که کودکی بیش نبوده، در آشیانه گرگ از مرگ نجات داد و شیانه میشی شیرده را به لانه گرگ برد تا کودک گرسنه، از مرگ وارهد (گزیده‌ها فصل دهم بند یازدهم) و نیز همین بهمن است که زردشت را در دیدار با اورمزد همراهی و راهنمایی می‌کند. (گزیده‌ها فصل بیست و یکم). برای آگاهی بیشتر نک. Die Aməša spənta im Avesta و آفرینش در ادیان، گفتار اول.

۹- عوم (اوستایی: =haoma) در گاهان از او نامی نیست. اما در اوستای نر، نام گیاهی است که از تیره آن آسامیدنی مقدسی تهیه می‌شود و زردشتیان در آیینهای دینی آنرا می‌نوشند. در اوستای نوه، عوم نام ایزدی نیز هست که اورمزد او را به عنوان زوت (اوستایی: =zaotar «پیشوا» برمی‌گزیند، تا آیینهای یسن را با آوای بلند بسراید و با نوای خوش آن را به عفت کشور

برساند (مهر بست بند ۸۹). عوم، ایزد درواسپ را نیاز می‌برد، تا به اوتوانایی دهد که بر افراسیاب چیره شود و او را دست بسته نزد کیخسرو ببرد تا انتقام خون یترش، سیاوش، را از او بسقاند (درواسپ یشت بند ۱۷ و ۱۸) عوم به صفت انری عور دارنده مرگ، توصیف می‌شود (بسن ۹ بند ۲). زردشت او را درود می‌گوید و زیباترین همه جهان مادی می‌شمارد (بسن ۹ بند ۱). نخستین کسی که گیاه عوم را می‌نشارد، ویونگهان، پدر جم است که خوبا بر این کار نیک به او پسری مانند جم بخشیده می‌شود که در شهریاری او گرما سرما، مرگ و رنج نیست. ویژگیها و صفات عوم همگی در یسن نهم، که اختصاص به او دارد برشمرده شده است. برای آگاهی بیشتر نک. درآمدی بر دستور زبان اوستایی، بررسی یسن نهم، ص ۳ تا ۴

۱۰- پرز آبان نانا ایزد نگهبان آبها و پاسبان سرچشمه‌ها ورودهاست. او را پرز ایزد نیز گفته‌اند او بخش کننده آبهاست. نیرومند بلند قامت و دارای اسب تندروست. مانند اورمزد و مهر، عنوان «اهوره» دارد و چونان امشاسپندان درخشان است. در اوستا و وداها، زیر نام «ایام نیات» ایزد آبها شمرده شده است. در منتهای پهلوی او را «آبان» نیز گفته‌اند.

۱۱- «اردای فرورده» به معنی فروهر برعیزگاران است. در منتهای اوستایی در برابر آن «فروهرهای زنان و گروه پهلوان زادگان برعیزگار به کار رفته است. در منتهای زند این جمله به صورت «فروهر برعیزگاران ماده و گروه نر» آمده و در تفسیر آن «اردانرورد مردمان» یعنی فروهر مردمان یاد شده است. ظاهراً بعدها این ترکیب منتهای زند، صورت مختصر شده‌ای یافته و «فروهر برعیزگار ماده» شده و «گروه نر» از آن حذف شده است. در این کوتاه شدن شاید مادینه بودن واژه اوستایی «فروهر» مؤثر بوده است. در نوشته‌های پهلوی غیرزند «فروهر برعیزگار ماده» نهاد همه فرهوشیها قرار گرفته و عنوان ایزد را یافته است (پژوهشی در اساطیر ص ۷۹ یادداشت ۱). نیز نک. و. گزیده‌ها ص ۶۵

۱۲ و ۱۳- عبارت «جزانندی از سوراخ زیان که در دل... در متن به این صورت

آمده است: ۱۳- ۱۲- ۱۱- ۱۰- ۹- ۸- ۷- ۶- ۵- ۴- ۳- ۲- ۱- ۰

بندهش (ص ۵۱) در این مورد دارد

۱۳- ۱۲- ۱۱- ۱۰- ۹- ۸- ۷- ۶- ۵- ۴- ۳- ۲- ۱- ۰

bērōn ōzārag ī parwarke pad sūrāx ī zamīg andar šud

hēnd «به جز اندک از برداران که در سوراخ زمین اندر شدند، با توجه به بندهش»

الف - واژه **وهر** را در زادسپرم می‌توان به **وهر** *nihang* «اندک» تصحیح کرد. ب- واژه **سوی** *wāyendagān* «پرفندگان» است (ص ۲ یادداشت ۱۷) بهار واژه را *xazēndagān* «خزندگان» می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۸۰) جای دیگر آن را «پرفندگان» ترجمه می‌کند (پژوهشی در اساطیر ص ۸۳) این‌جا با توجه به واژه «آهون» به معنی نقب و زیرزمین «قرائت *āhūnigān* «سوراخ‌زیان» نیز پیشنهاد شده است. ج- **دلوا** (دست‌نویسها: **دلوا**) ، بهار: **دلوا** : *sulag* «سوراخ» (و. گزیده‌ها ص ۳۲۲). در این‌جا واژه متن *[ag] dil* خوانده شده است و معنی «درون، داخل» از آن گرفته شده است. بر این اساس عبارت مورد بحث چنین تصحیح شده است: *bē nihang az āhūnigānkē andar dil* «به‌جز اندک از سوراخ‌زیان که اندر دل...»

۱۴- «بغلتانیده» در ترجمه واژه پهلوی *be mušt* «از مصدر : *muštan* «مالیدن»

۱۵- «فراخکرد» ترجمه واژه اوستایی: *vouru.kaša-* «وروکشی» در اوستا، نام دریایی است در کناره البرز این نام اوستایی، در متنهای فارسی میانه به «فراخکرد» برگردانده شده است و بر دریایی که در کناره البرز در سوی نیمروز واقع است و یک سوم زمین را دربر گرفته، اطلاق شده است برای آگاهی بیشتر نک. جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ تهران ۱۳۴۷ و نیز پژوهشی در اساطیر ایران ص ۱۰۱-۱۱۶- «ایوش» (اوستایی: *apaōša*) لفظاً به معنی «از میان برنده آب» و نام دیوی است که در برابر تیشتر و هم‌اورد اوست. او مانند اسبی سیاه دم دراز، در برابر تیشتر آشکار می‌شود و او را یک فرسنگ پس می‌رانند. (بندش ص ۵۱ و ۵۲).

۱۷- متن: **وهر** ظاهرأ املائی برای *paywahid* مانوی: *paywāh* نک. پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۶ بندش (ص ۵۲): «تیشتر از اورمزد نیرو خواست، اورمزد بر او نیرومندی برد.»

۱۸- این آتش، یکی از انواع پنجگانه آتش است که در یسن ۱۷ از آنها نام برده شده است. در متنهای فارسی میانه نیز اشارتی به این آتشها دیده می‌شود که گاه ناعمسانی در آنها وجود دارد. یسنا و ویسپرد پهلوی (ص ۹۳ و ۹۴)، بندش (ص ۱۱)، روایت فارسی (ج ۱ ص ۵۹) شایست نشایست (فصل

نهم) و بالاخره گزیده‌های زادسپرم (فصل سوم) این آتشها را نام برده‌اند.

	گزیده‌های زادسپرم	شایست نشایست.	روایت فارسی	بندش ایرانی	پهلوی یسنا	یسن ۱۷
1	<i>abzōnīg</i>	<i>abzōnīg</i>	<i>barizswang</i>	<i>barizswang</i>	<i>buland-sūd</i>	<i>barzi-savangha-</i>
2	<i>weh-fra-naftār</i>	<i>weh-fra-naftār</i>	<i>vohu-frayān</i>	<i>hu-frayān (weh-franaftār)</i>	<i>weh-fra-naftār</i>	<i>vohū-frayāna-</i>
3	<i>urwāzišt</i>	<i>urwāzišt</i>	<i>arwājišt</i>	<i>urwāzišt</i>	<i>frāx-zīwīšnān</i>	<i>urwāzišta-</i>
4	<i>wāzišt</i>	<i>wāzišt</i>	<i>wājist</i>	<i>wāzišt</i>	<i>wāzišt</i>	<i>vāzišta-</i>
5	<i>buland-sūd</i>	<i>buland-sūd</i>	<i>spenist</i>	<i>speništ (abzōnīg)</i>	<i>abzōnīg</i>	<i>spāništa-</i>

درباره وظیفه عریک از این آتشها و جای آنها نک. بندش ص ۱۱ و گزیده‌های زادسپرم فصل سوم بند ۷۷ به بعد

۱۹- اسپنجروش یا اسپنجروش، نام دیوی است که جایش در ابرهاست و کارش بازداشتن ایزدان از باراندن باران بر زمین است. دیواپوش را نیز درنبرد با تیشتر یاری می‌کند

۲۰- متن: **سلس** (دست‌نویسها: **سلس**) بهار: **سلس** : *abrān* «ابرها» (و. گزیده‌ها ص ۱۳). در این‌جا واژه *se rīn* «سوم، سومین» خوانده شده است. برای مانده‌های آن در متنهای دیگر نک. و. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۳ و و. وندیداد پهلوی ص ۸۶. بندش (ص ۵۲): «... اندر آن باران کرداری، اسپنجروش و ایوش کوشیدند و آتش و ازشت گرز برزد، غرید و بانگ کرد.»

۲۱- یوئیدیگ (اوستایی: *pūitikā*) در وندیداد پنجم بند هجدهم از آن نامی به میان آمده است. بنا بر نوشته بندش (ص ۶۸) و زادسپرم، دریایی است دارای جزر و مد در پهلوی دریای فراخکرد و بدان پیوسته در ادبیات فارسی میانه، با خلیج فارس تطبیق داده شده است. این نام مشتقی است از *pūtay-* «صافی، پاکی» (بار: ص ۹۰۹).

۲۲- کمروود (متن: **وکلوم**) ، گونه املائی دیگری برای **وکلوم**، در

اوستا، از آن فامی برده نشده است. بندهش، جای آن را در سوی اباختسر و در ترکستان می‌داند (ص ۶۹). در ادبیات یهئوی با دریای خزر انطباق داده شده است.

۲۳- سیاه بن، در اوستا نیامده است. در بندهش جای آن در روم گفته شده است (ص ۶۹). ظاهراً باید دریای مدیترانه و یا دریای سیاه باشد. برای سه مورد اخیر نک- اساطیر ایران ص ۳۸ یادداشت ۱۲ و ZP. p. 189, No. 1

۲۴- از «ورسدریسی»، در اوستا نامی برده نشده است. مینوی خزد (برستی ۶۱ بند ۱۳): «گنگذ در سوی مشرق نزدیک (دریاچه) سدویس... مطالب بندهش (ص ۶۸ تا ۶۹) و زادسیرم درباره دریای سدویس با یکدیگر همانند است؛ براین اساس آنچه ستبری و ناپاکی از دریای تور (دریای پولویک) به سوی فراخکرد جریان می‌یابد با باد بلند رفتنی بازپس می‌زند تا آنچه روتن و پاک است، به فراخکرد و چشمه‌های اردویسور وارد شود. نک- بندهش ص ۶۸-۶۹»

۲۵ و ۲۶- آرنگه (اوستایی- ranghā) و «وه» (اوستایی: vanghvī) نام در رود افسانه‌ای است که در میان ایرانیان مقدس بوده است و چنین می‌پنداشته‌اند که در ایرانویج جریان دارند. در ادبیات میانه، آرنگه را بر «دجله» و «وه» را بر «سنند» اطلاق کرده‌اند. بهار ازبیک سو احتمال می‌دهد که این دو رود، شاخه‌هایی از رود «ینی سنی» است و از سوی دیگر این فرض را نیز بعید نمی‌داند که افسانه‌های مربوط به این دو رود، زیر تأثیر افسانه‌های مربوط به دو رود مقدس «دجله» و «فرات»، در اسطوره‌های بین‌النهرینی، پسند آمده باشد. نک- پژوهشی در اساطیر ص ۷۹ یادداشت ۵ و ایران‌شهر مارگوارت صفحه ۱۴۸

۲۷- واژه‌ای که مشهورتر ترجمه شده است در یعلوی OY نامی شده است. نک- نوبرت ج ۲، زیر nāmīg بهار: نامی، مشهوره (و. گزیده‌ها ص ۳۸۹ و ۳۹۷). جای دیگر «چشمه» (پژوهشی در اساطیر ص ۸۵). بندهش (ص ۷۵): «در زمین گوید که: این چند چشمه آب به پیدایی <آمد> که روز خوانده شود، اندازه چشم مردم.»

۲۸- «چیجست»- čāčasta دریایچه‌ای است که آن را با دریایچه «ارومیه» تطبیق داده‌اند. در ساحل عمیق دریایچه است که کیخسرو ایزد نامید و درواستی را نیاز می‌برد (یشت ۵ بند ۴۹ تا ۵۲ و یشت ۹ بند ۲۰ تا ۲۲) و از آنان می‌خواهد که او را یاری دهند تا بنگهدای او را که در کرانه آن است، ویران سازد.

(فراین مورد نیز نک. مینوی خرد پریشی ۲۶ بند ۵۹ تا ۶۴ و پریشی ۵۶ بند ۷). بنا بر مقتضای میانه، دریایچه‌ای است ژرف، نمک دار، بی‌موج و حبات و آتشکده آذرگشنسب در ساحل آن استقرار یافته است. نوبرتک این نام را با «شیز» یکی می‌داند. نک. چ ۲، زیر: čāčist و šēčikan. در شاهنامه به صورت «خنجست» تحریف شده است. نک. برهان زیر، چیجست، و زیرقویس مربوط به آن

۲۹- توصیف زادسیرم از دریایچه چیجست چنین است. «**ای د کله ولجی وای سم وای اقم** و در بندهش (ص ۷۵): «**ای د کوه سم ره سم ره سم ره سم ره سم** وای اقم»... با توجه به توصیف دو متن، و با در نظر گرفتن ویژگیها و صفاتی که برای چیجست در متنیهای مختلف آمده است، واژه «**ای د کله**» متن زادسیرم را به «**زوف**» (zuff) ژرفه تصحیح کرده است. صفت -Jafra «ژرفه» در اوستا برای این دریایچه به کار رفته است. واژه «**ای د کله**» و «**گرم**» (garmōg) «گرم» دیگر واژه‌ها برای «**ای د کله**» (garmāb) «گرم آب» بندهش است. بهار با توجه به صفت urwāp که در متنیهای اوستایی برای این دریایچه آمده است آن را «آب نمک‌دار» معنی می‌کند. (و. گزیده‌ها ص ۱۷۷) و در جای دیگر (و. بندهش ص ۳۷۵) «**ای د کله**» مذکور در بندهش است. «**د (ک)**» را در اصل «**کله**» پنداشته است. ارتباط -urwāp اوستایی با «**ای د کله**» یعلوی قطعی نیست و استدلال اینمان را (پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۱۳) در این مورد نمی‌توان به سادگی پذیرفت. از سوی دیگر معنی «آب نمک دار» را برای «**ای د کله**» که دارمستتر (مطالعات ایرانی ج ۲، ص ۱۸۰-۱۷۹) پیشنهاد می‌کند با رتله رتله می‌کند (زیر urwāp) و معنی «دارای سطح آب وسیع» دارای آب گسترده را درست‌تر می‌داند. پس از بارنلمه، گرشویج (مهریشت ص ۱۷۴ یادداشت / ۱۴۳) به پیروی از نظر بیبی معنی «موج» را برای آن مناسب‌تر می‌بیند. «**ای د کله**» متن زادسیرم، به قیاس با بندهش به «**ای د کله**» jud gid تصحیح شده است. gid صفت مفعولی از -gay «زیستن» است. واژه مذکور را انکلساریا jud dad «بی حیوان» خوانده است. بهار jud gad «بی بیدی» (و. گزیده‌ها ص ۱۵۶) و jud jīd (پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۱۴) واژه اخیر را به پیروی از آقای بهار به معنی «بدون زندگی» عاری از حبات دانسته است. بنا بر این عبارت زادسیرم را پس از تصحیح چنین می‌خواند
war ī zufr garmōg, atag jud-gid

۳۰- آذرگتسنسپ، آتشکده‌ای بوده است در آذربایجان بر ساحل دریایچه چیچست. این آتشکده خاص جنگاوران بوده و درمثنها به صفت «تگاور» توصیف شده است. این آتشی به همراه «آتشی برزین مهر» و «آتشی فرنیخ» سه آتشکده مهم دین زردشتی هستند که در بندهای ۸۴ تا ۸۶ همین فصل از زادسپرم درباره بیدایی آنها سخن رفته است. بندعش (صص ۱۰۲ - ۱۰۳) علاوه بر مطالب مذکور در زادسپرم می‌افزاید: «جم اندر خدایی <خود> همه کار را به یاری این عرسه آتشی بیشتر می‌کرد و آذرفرنیخ را در «دادگاه» به «خرمنده» کوه در خوارزم نشانید. هنگامی که جم را بپریدند، فره جم از دست ضحاک <به وسیله> آذرفرنیخ رعایی یافت و به بیدایی از دین، اندر خدایی گشتاسپ شاه از خوارزم به روشن کوه در ده «کاریان» نشانید. چنان که اکنون نیز آنجا باید، آذرگتسنسپ تا به خدایی کیخسرو، بدان‌گونه نگیداری جهان می‌کرد تا کیخسرو بتکه را می‌کند و بر یال اسب نشانید و تیرگی و تاریکی را بکند و روشن کرد. چون بتکه را ویران کرد، به همان جای در «اسفونده» آتشگاهی فراز نشانید و بدان سبب گتسنسپ خوانند که بر یال اسب نشانده شد. آذرفرنیخ مهر، در خدایی گتسنسپ شاه همین‌گونه در جهان می‌وزید و نگهبانی می‌کرد تا زردشت، انوشه روان، دین آورد. برای رواج دادن دین و بی‌گمان کردن گتسنسپ و فرزندان او، تا به دین ایزدان ایستند، بسیار چیز پدیدار نمود و کرد؛ گتسنسپ شاه <آنرا> به کوه ریوند، که پشته گتسنسپان خوانند، به دادگاه نشانید.»

درباره گتن بتکه ساحل چیچست، نیز نک. «میلوی خرد، پرسش یکم بند ۹۵»

۳۱- سوور (پهلوی: *sūwan*) در اوستا از آن نامی برده نشده است. از آنجا که بنای آذر برزین مهر در کنار این دریایچه بوده است، و می‌دانیم که آذرفرنیخ مهر در کوه ریوند در حدود نیشابور بوده است، پس باید محل این دریایچه نیز در خراسان باشد. در بندعش (صص ۷۵ و ۷۶) هنگام گفتگو از دریایچه‌ها نخست از چیچست و پس از آن از *sūgar?* نام می‌برد و این *sūgar* ظاهراً همان است که در گزیده‌ها *سور* ضبط شده است. به مرحال بندعش درباره این «ور» می‌گوید: «ورسور در اجر شهر بوم، در سر کوه توس <است>، گوید که سوور، بهر و نیک چشمی و نیکی و افزایش و رادی بدر آفریده شده است.»

۳۲- برای آذر سووری مهر، نک. یادداشت شماره ۱۸ و ۳۰ همین فصل
۳۳- چنین است مثن. «مطلب در بندعش (ص ۶۴) درست‌تر به نظر می‌رسد: «کوچها تا هجده سال فراز می‌رسند البرز تا هشتصد سال می‌رسد. دویست سال تا سناره پایه دویست سال تا ماه پایه و دویست سال تا خورشید پایه و دویست سال تا به بالست آسمان.»

۳۴- ابرسین (اوستایی: *upāiri. saēna*، پهلوی: *abar-sēn*) پس از البرز، بزرگترین کوه است و رودهای خریزود، غیرمند، مرغاب و بلخ از آن سرچشمه می‌گیرند و بر این اساس، باید بخشی غربی رشته کوه هندوکش باشد که سمت شمال و شرق کابل است؛ یعنی همان کوه باباست. (نک. پارسی ۲۹۸).

۳۵- واژه‌ای که «مرز» ترجمه شده است، در مثن به صورت *پارس* *pārs* آمده است و این هم‌چنان که بهار گفته است (پژوهشی در اساطیر ص ۹۲، یادداشت ۱۷) «مناسب نیست؛ اما گمان ایشان که این واژه املائی برای «پارت» است، هم قطعی به نظر نمی‌رسد. تصحیحی که از مثن داده‌اند (و) گزیده‌ها ص ۳۴۱ و ۳۸۱) و ترجمه‌ای که در اساطیر (ص ۲۶) و پژوهشی در اساطیر (ص ۸۶) آورده‌اند، هیچ‌یک مشکل را حل نمی‌کند.

در فارسی میانه ترسانی واژه *phng* در ترکیب *phrag ykwšn* به معنی «دیدمان کوشان» دیده بانی کوشان، ترجمه شده است (نک *Acta Iranica* No ۹, p. ۴۰, نوپرگ ج ۲ زیر *pahr*). ترکیب *pahrnagī kōšān* می‌تواند به معنی «مرز کوشان» باشد و نه «دیدمان کوشان». اگر این احتمال درست باشد واژه *پارس* به کار رفته در گزیده‌ها را می‌توان به *پارس* و *pahrnag* تصحیح کرد و در آن صورت مشکل مثن تا حدی برطرف خواهد شد.

۳۶- «مطلب در زادسپرم مبهم است. عبارت بندعش (ص ۶۱) روشن‌تر است: «همه زمین را نم بگیرت <و> به تنش پاره بگست. زبردان <و> زبردان بچود.»

۳۷- نوعی ریشه تراشی است. نویسنده «کشور» را از «کش» یعنی شیار مشتق می‌داند؛ یعنی جایی که با «مرز/شیار» از یکدیگر مشخص می‌شود و این درست نیست. چه کشور (اوستایی: *karšvar - van*) از ریشه *karš-* «کاشتن» است (نک. نوپرگ ج ۱ صص ۱۱۸-۱۱۹).

۳۸- مثنهای اوستایی و پهلوی «کر» زمین را به هفت پاره بخش کرده و مرگ از این بخشهای هفتگانه را «کشور» می‌نامند. خونیره (اوستایی:

پنداشت و باید آن را *gēnōg* خواند که صورت دیگری برای *wēnōg* "بنو ماش" است. انکلساریا (LXXVII) عبارت را چنین ترجمه می‌کند: «و بنوی نامی دیگر بود برای بینی». به‌عروضورت زانسیرم از مصانندی لفظی میان *gēnōg/wēnōg* «بنو ماش» و *wēnīg* «بینی» اشتقاقی برای کلمه فارسی «بینی» ساخته است.

۴۵- اکومن (اوستایی - *aka.manah*) در یسن ۳۰ بند ۶ و یسن ۴۷ بند ۵ از او با عنوان «اندیشه بد» نام برده شده است. او کماره دیوی است که دیوها از او پیروی می‌کنند و بدان بدو می‌پیوندند؛ او را امریمن آفریده است، تا ناآرامی و بداندیشی را رواج دهد و کار او مبارزه و مخالفت با نخستین امشاسپند یعنی بهمن (= اندیشه نیک) است. در واپسین روز، آن‌گاه که هر یک از آفریدگان اورمزدی، دشمن دیو داده خویش را از کار می‌اندازند. بهمن، بر او چیره می‌شود و او را نابود می‌کند (گزیده‌های زانسیرم فصل سی وینجم بند ۳۷).

۴۶- ایرانویج (اوستایی: *airyana.vaējah*) بنا بر اوستا، نخستین مسکن اقوام آریایی است. به درستی دانسته نیست که اوستا با این نام کدام منطقه جغرافیایی را مشخص می‌کند؛ اما احتمال قوی آن است که ایرانویج سرزمین خوارزم و نواحی مجاور آن باشد. در وندیداد (فرگرد ۱ بند ۳ و ۴) آمده است: نخستین بوم و سرزمین نیکویی که من اورمزد آفریدم ایرانویج بود. کنار داییتی نیک. آن‌جا ده ماه زمستان است، دو ماه تابستان و اینان سردند برای زمین. سردند برای درختان. چون زمستان درگذرد، آن‌گاه بیسترتین تنگیهاست.

۴۷- عبارت روشن نیست. متن چنین است:
 در دستنویسی به جای:
 دارند. انکلساریا خود نیز به جای واژه پایانی:
 به پیشنهاد می‌کند. (نک. به زیرنویسهای شماره ۲۰ و ۲۱ در ص ۳۳ متن)
 بهار برای واژه اول ضبط دستنویسها را برمی‌گزیند و آن را *xwaš-xwārīh* می‌خواند و «شادی، آسایش» ترجمه می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۵۲) واژه
 را *ham-dōšast* می‌خواند و «بایکدیگر عشق ورزیدند» معنی می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۱۶۷) واژه عبارت «بزویشی در اساطیر ص ۸۸» ترجمه زیر را ارائه می‌دهد: «به هنگام

خوسخواری به‌عم عشق ورزیدند». در این ترجمه از واژه *xwaš-xwārīh* (ضبط دستنویسها) معنی «جفت جویی» گرفته شده و واژه:

مضارع از مصدر *juxtan* «جفت شدن» را «جفت شدند» برگردانیده است.

۴۸- در این بند دو مسئله قابل بحث دیده می‌شود. یکی آن‌که عبارت «... که چهارپای گرد سم و دوگانه سم، پنج چنگ و مرغ و ماعی» ظاهراً در اینجا زاید است و جای آن در بند ۵۴ است. بنابراین باید بخش اول بند ۵۳ را چنین پنداشت: «نخست به سه کرده (= فصل) بخش شد که است؛ چهارپای بر زمین رونده و ماعی در آب شناکننده و مرغ در فضا پرواز کننده. پس به پنج آیین»

۱- «نوخ» که «افشست» ایشان در پنج جای است که آبی، زیرزمینی، پرنده، اراج رقتار و بهرا ارزانی خوانده شده. دوم آن‌که واژه‌ای که «پرنده» ترجمه شده است در متن «سوراج زی» است. واژه با عمین املاء و به صورت جمر در بند ۹ عمین فصل نیز آمده است. انکلساریا برای عمرو مورد املاء اسناد: *wāyendag* «پرنده» را پیشنهاد می‌کند (نک. زیرنویسهای مربوط). نگارنده در مورد اول (بند ۹) قرائت *āhūnīg* «سوراخی» «سوراج زی» را پیشنهاد کرده است؛ اما در مورد دوم از نظر انکلساریا پیروی کرده

۴۹- واژه‌ای که در این عبارت «چهارپا» ترجمه شده است در متن «واس» است. واژه با عمین املاء در صفحه ۱۶۰ روایت یفتوی آن‌جا که از جامداران درون کنگر گفتگر می‌شود، به‌کار رفته است. و مانند همین متن در کنار «سور» آمده است. احتمال دارد که واژه املائی برای *pah* «گوسپند» باشد. (نک. واژه‌نامه بسنا و ویسپرد یفتوی ص ۱۵۲) و منظور از آن چهارپایان کوچک اعلی، در برابر ستور، که چهارپایان بزرگ اعلی هستند باشد. بسیار احتمال می‌دهد که واژه املائی نادرست برای *māhīg* «ماعی» باشد (و. گزیده‌ها ص ۲۵۷) و آن را در اساطیر (ص ۲۹) «کنا» (برهان: کنا = ماعی) و در پژوهشی در اساطیر (ص ۸۸) «گوسه» (۱) ترجمه می‌کند.

۵۰- در این بند منظور از «بهر» ظاهراً «جنس» است. به طور کلی می‌توان پنداشت که نویسنده برای تقسیم بندی جانوران از اصطلاحات خاصی پیروی کرده است که تطبیق آن با اصطلاحات علمی رایج چنین است: «فصل» آیین (= نوخ) بجز (= جنس)، سرده (= گونه)، رسته (= گروه). حتی تقسیمات جزئی‌تر را نیز با نام «سرده» در سرده، که ظاهراً بخشی از افراد یک گروه را

معامل می‌شود. مشخص می‌کند. برهمنای آنچه که در یادداشت ۴۸ گفته شد، این بند را باید چنین پنداشت: «پس به بهرها بختی شده که چهارپای گردسم و دوگانه سم، پنج جنگ و مرغ و ماهی <بدین طریق> ...»

۵۱- تخمه شماری (پهلوی: *tōhmag-ōšmurišnih*)، نام کتاب دیگری از همین نویسنده است که امروز از آن چیزی درست نیست. ظاهراً این کتاب درباره اصل و منشأ آفرینش جانوران و گیاهان بوده است. درباره آثار دیگر نویسنده در پیشگفتار سخن گفته شده است.

۵۲- نویسنده گرد سمها را یک بجر (جنس) می‌داند (بند ۵۴) و این بجر را به چند گونه تقسیم کرده است، اما ویژگیهای مریک از گونه‌ها را در متن نیاورده و تنها به یادکرد نام آنها بسنده کرده است. بندهش نیز چنین است (ص ۷۹): «اسب سرده تازی، یارسی و استر و خر و گور <و> اسب آبی و دیگر اسب سرگان».

۵۳- متن چنین است: *ا ساساوا ساساوا ساساوا*

وانه س و س و ا و ا

در بندهش (ص ۷۹) عبارت چنین آمده است *سوم سوساوا سوساوا* و *وانه س و س و ا و ا* و *سوساوا سوساوا سوساوا* و *سوساوا سوساوا سوساوا*

«سوم ستر دوسرده، کومی و چرا ارزانی، چه یکی را در کوه شاید داشتن و یکی را در دشت، <که> یک کوهانه است و دوکوهانه. براین اساس متن آشفته گزیده‌ها را می‌توان چنین تصحیح کرد

ud uštar mādagwar dō: dašt, āg ud kōf, āg, <ēk -kōf> ud dō-gānag-kōf.

بهار (و، گزیده‌ها ص ۱۸۷) دو واژه *سوساوا* و *وانه س* را *gašt-kōf* «<شتر> یک کوهانه» معنی کرده است و عبارت را چنین معنی می‌کند (اساطیر ص ۳۰): «(اندرمیان) اشتران برتر دوکوهانه گشته کوهان و دوکوهانه» و در جای دیگر (پژوهشی در اساطیر ص ۸۹): «شتر به مایه دو است: گشته کوهان و دوگانه کوهان».

۵۴- «تکل گروشه» (پهلوی: *تکل و آل سو*) بندهش (ص ۷۸) *تکل سو*

س و ا و آل سو

«تکل» در فارسی به معنی «قوچ جنگی» است (تکل، برهان) اما واژه *و آل سو*

زانسیرم: بند ۱۱ فصل سوم و بند ۱۱ و ۱۳ فصل دهم، د. من ص ۶۱۷) یا *و آل سو* (بندهش ص ۷۸ و ۷۹) نیز به معنی نوعی قوچ است تکل. مقاله میرزادر *Mémorial Jean de Menasce, pp. 287-292*

علاوه بر شواهد یادشده در مقاله میرزا، صورتهای «کرشی و کرشوا» در لهجه سمنانی (تکل، فرهنگ سمنانی سرخه‌ای لاسگردی...) و نیز «گروشه» و «گروشه» به معنی «بز یا گوسفند سه ساله» در گویشهای جنوب خراسان را نیز باید افزود. بنابراین «تکل گروشه» احتمالاً «قوچ جنگی سه ساله» یا «قوچ سه ساله» معنی می‌دهد؛ اما اینکه زانسیرم این قوچ را سه شاخ دانسته و او را باره منوچهر شمرده است، با متن بندهش هماهنگی ندارد. در آنجا (ص ۷۸-۷۹) در این باره آمده است: «میش پنج سرده آن دنبه‌دار و آن بی‌دنبه و سگ میش و میش تکل و گروشه میش» که بزرگ شاخ است؛ مانند اسب سه شاخ دارد و او را به عنوان باره (= اسب) گیرند، چنانکه گفته شده است که منوچهر، نیای ما، گروشه‌ای به عنوان باره داشت. میرزا این بند از زانسیرم را با تصحیحی اندک چنین معنی می‌کند (یادنامه دو متاس ص ۲۹۰): «اندرمیش آنکه دنبه‌دار است و آنکه بی‌دنبه است و میش شاخ‌دار و قوچ که به سبب کوهان، شبیه اسب است، که او را شاخ بزرگ است و بارگی را شاید <مانند> باره منوچهر است».

۵۵- این پنج‌گانه در بندهش (ص ۷۸) عبارتند از: «خربز، کوسیند، یازن، نری <و> بز» واژه‌ای که «تازی» ترجمه شده است می‌توان *tāzīg* (انگلساریا ص LXXIX) یا *tāwīg* «جانوری از خانواده بز، تاوک» (و، گزیده‌ها ص ۴۰۱) نیز خواند. قرانت مشکوک است و معنی واژه روشن نیست.

۵۶- گرزّه عار (متن: *عار واد*) قرانت واژه *سوساوا* روشن نیست انگلساریا (ص LXXIX) آن را *xār* خوانده است، بهار آن را به *سوساوا* تصحیح می‌کند (و، گزیده‌ها ص ۸). نگارنده آن را *nār* خوانده است. چنین واژه‌ای در بند ۴۰ فصل ۲۵ نیز آمده است و نام دیگری است که در برابر ابزد ارششونگ قرار دارد در مورد اخیر آن را *āhr* خوانده و «دیر خشم» انگاشته است. بندهش این واژه را ندارد (ص ۸۰): «موش سیاه» که همستار گرزّه است در کنار دریا بسیار باشد».

۵۷- متن: *سوساوا سوساوا* : *hambūsišn* «پیدایی، پیدایش ...» (و،

گزیده‌ها ص ۷۰).

۵۸- گرزداي که در این بند از او گفتگو شده است، شناخته نیست برخی از ویژگیهای او با آنچه درباره «سختقوره در فرنگهای فارسی آمده است، هماهنگی دارد. (نک. لغت نامه دمخدا زین «سختقوره»).

۵۹- «مانسرسپند» (اوستایی: *maθra.spənta-*) سخن ویژه اورمزی است که از او به عنوان روان سیید، درخشان و تابنده اورمزد یاد شده است (بند ۸۱ یشت ۱۲)؛ در برابر دیوان بسیار نیرومند است (بند ۳ یشت ۱۱) و پیام آور اورمزد به شمار می آید (بند ۱۴۶ یشت ۱۲) اورمزد او را برای مقابله با ۹۹۹۹۹ بیماری دیو داده، آفریده است (وئیداد ۲۲ بندعای ۲ و ۶).

۶۰- متن: *ruwān* بهار به پیروی از وست همه جا آن را به *ruwān* تصحیح می کند (و. گزیده‌ها ص ۲۳۱) بیلی ز *ZP. pp. 36-37* آن را *xwarrah* خوانده و به معنی خویشکاری گرفته است. این معنی را متن زنجیر بند ۴ بسن ۶ (یسفا و یسپرد پهلوی ص ۵۷ و ۲۲۷) نیز تایید می کند:

xwarrah ast ī xwēškārīh. xwarrah ēd ast ī pad tan ī mard xwarrahōmand dārēd ud xwēškārīh ān rawāg kunēd.

غره خویشکاری است. غره این است که تن مرد را فرزند دارد و خویشکاری را آن روا کند. بندهش (ص ۸۲) چنین آورده است:

čiyōn gōwēd kū: kadār pēš dād, xwarrah ayāb tan? u-š guft kū xwarrah pēš dād, tan pas ō ān dād ēstēd, andar tan dād kū xwēškārīh bebrēhēnēd tan be ō xwēškārīh dād. wizārīšn ēnkū ruwān pēšdād

چنین گوید که کدام پیش آفریده شد، غره یا تن؟ اورمزد گفت غره پیش آفریده شد، تن پس برای آن آفریده شد، اندر تن آفریده شد که خویشکاری بیافریند. تن برای خویشکاری آفریده شد. گزارش (= تفسیر) این است که روان پیش آفریده شد.

ببار از این عبارت نتیجه می‌گیرد که: «مؤلف بندهش خواسته است توضیح دهد که عزواریش فرد را برای روان به کار برده است زیرا نخستین روان را با عزواریش فرد و روحین را با الاء مرسوم برای روان که عزواریش نیست آورده است. (پژوهشی در اساطیر ص ۱۴۲ یادداشت ۵). آنچه ایشان گفته‌اند تعلق نیست، نویسنده بندهش در عبارت *wizārīšnēn* خواسته است،

معنی «غره» را در این عبارت تفسیر کند و نه الاء آن را، چه معمولاً «غره» معنی «روان» ندارد و از آنجا که ممکن بوده است سبب تردید شود بر معنی آن تاکید ورزیده است.

۶۱- برای انواع آتشها نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۸ همین فصل.

۶۲- آتش بهرام، منسوب به ایزد بهرام است که از ایزدان توانا و بزرگ دین زردشتی به شمار می آید. این آتش از ترکیب شانزده آتش مختلف ساخته می شود که هر یک از آنها خود نیز به آیینی خاص از آتشیهای دیگر فراهم می آیند. بر رویهم این آتش از به هم چیدن هزار و یک آتش فراهم می شود. معمولی مستقیماً برای تهیه آتش بهرام به کار نمی رود بلکه نخست به آتش آذران، که از چهار آتش فراهم می آید برده می شود و سپس به آتش بهرام منتقل می شود. امروز در هند آتش خانگی را مستقیماً به آتش بهرام نیز می برند، نام شانزده آتشی که آتش بهرام از آن فراهم می شود در متنیهای دینی با یکدیگر اختلاف دارند. وقتی این شانزده آتش تهیه شدند در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشها را در یک آتشدان می گذارند و موبدان صنی می آریند و گزرها و شمشیرها را که نشانه ایزد بهرام است در دست می گیرند و آتش را با احترام درون اتاقک آتشدان می گذارند. آن گاه شمشیری و گزری بر دیوار آن می آویزند، و در عرگوشه‌ای زنگی برنجین نصب می کنند و در عریک از پنج گام روز، که باید سرودی بر آتش خوانده‌ان را به صدا در می آورند (نک. *RCCP. pp. 211-239*). آتش بهرام را باید، با ماداد نیمروز و عصر ستایش کرد. (پرسش ۵۲ مینوی خرد) و زیان رسانیدن بدان، از گرانترین گناهان است (پرسش ۳۵ مینوی خرد).

۶۳- سروش (اوستایی: *sraoša-*) نه‌اینده فرمانبرداری اورمزد است و وظیفه اصلی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او مردم را بویژه در شب پاسجانی می کند و آنان را از بدی دیوان می پاید. دیوان از بیم او به دوزخ می گریزند. سروش به صفات دلیر، فرمانبردار، نیرومند جنگاور مقدس، خوب رسته پیروزمند پیشرفت دهنده جهان و سرور جهان ستوده می شود (یشت ۱۱ بند ۱۹). او پناه بیچارگان و کسی است که بهتر از همه دیوان را نابود می کند (یشت ۱۱ بند ۳). در پرهمیزگاری از همه برتر است (یشت ۱۱ بند ۹) و شب و روز یا دیوان در جنگ است (یشت ۱۱ بند ۱۲) او آموزگار دینی است، که مزدای پاک به او آموخته (یشت ۱۱ بند ۱۴) او نخستین بار شاخه‌های

۲- نظم مادی در ترجمه: gētīg-rāyēnisnāh

۳- سپندارمذ (اوستایی: -*ārmaitī*)، به معنی فروتنی و شایستگی و با صفت -*spanta* «مقدس» همراه است. در فارسی میانه از این صفت و موصوف ترکیب: *spandarmad* و در فارسی نو گونه‌های: «اسفندارمذ»، «اسفنده»، «اسپنده» و... ساخته شده است. این واژه گرچه در گاهان به معنی «فروتنی»، شایستگی» به کار رفته، اما در اوستای جدید و متناهی فارسی میانه، نام پنجمین امشاسپند دین زردشتی است، که در کنار خرداد و امرداد به امشاسپند مؤنث این دین را می‌سازد. در متناهی میانه غالباً از او به «زمین» تعبیر می‌شود. در گاهان پرورش‌دهنده آفریدگان (بسن ۴۶ بند ۴) و دختر اورمزد (بسن ۴۵ بند ۴) است. سیندهمینو او را برای گسترش رمه‌ها و مرغزارها می‌آفریند، (بسن ۴۷ بند ۳) و هم اوست که یاری می‌کند تا دشمنی دیوان در هم شکسته شود و هزار و ده هزار درمان می‌دهد (بیشتر ۱ بند ۲۷). بنابراین متناهی میانه، او وظیفه پرورش آفریدگان و کامل کردن همه چیز را دارد و با صفت مینوی نیگوی کمال اندیشی، دوربین اورمزد آفریده و پرهیزگار، توصیف می‌شود؛ نیگوی او در این است که فروتن و گله اوبارست، چون هریدی که به زمین می‌رسد خرو می‌خورد کمال اندیشی است زیرا همه بچیها را به خرسندی می‌پذیرد. راد است زیرا همه آفریدگان از او می‌زیند (نک. بندعی ص ۱۴۶).

۴- منوچهر (اوستایی: -*manuš-čīθra*، پهلوی: *manušcihr*)

فرزند ایرج و نوه فریدون است. بازگیری آب از ایرانشهریان که در این بند به افراسیاب نسبت داده شده است در بندعی به گونه دیگری آمده است. در آنجا هنگام گفتگو از هزاره‌ها می‌نویسد (ص ۱۸۱): «چون فریدون کشور را بخش کرد، آن‌گاه سلم و تور ایرج را کشتند؛ فرزندان و اخلاف <او را> نیاه کردند، در عمان هزاره منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست پس افراسیاب آمد منوچهر را با ایرانیان به پدسخورگر سیوخت (= راند) به وسیله خطر، نیاز و مرگ بسیار نابود کرد؛ «فرش» و «نوذ» پسران منوچهر را کشت، تا در پیوندی دیگر (= نسلی دیگر) «ایرانشهر از افراسیاب گرفته شد. چون منوچهر درگذشت، دوباره افراسیاب آمد و در ایرانشهر بسیار آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایرانشهر بازداشت؛ نازاب تهماسپان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران کرد. که آنرا «نویارانی» خوانند». به هر حال گرچه باز گرفتن باران از ایرانشهریان

سه نایی، پنج نایی و عفت نایی و نه نایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است (بسن ۵۷ بند ۴ تا ۷). در وایسین روز، آن‌گاه که نیروهای اورمزدی و اهریمنی رود رو قرار می‌گیرند، این سروش پرهیزگار، مینوی اعتدال است که با دیو آزه‌منشا افراط و تقریط، درمی‌افتد و او را از پا درمی‌آورد؛ (گزیده‌های زادسپرم فصل سی و پنجم بند ۴۳ تا ۴۶) و سرانجام سروش در کنار ایزدمهر و رشن، در روز شمار کارهای آدمیان را می‌سجد (مینوی خرد پرستس ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹).

۶۵- «واستریوتسان» یکی از سه طبقه اجتماعی هستند که در پایین‌ترین قشر جای داشته در برگیرنده گروه کشاورز روستایی بوده‌اند. آتشکده «آذر برزین مهر» خاص این گروه بوده است. نک. یادداشت شماره ۲ همین فصل. ۶۶- استوند کوه ظاعراً عمان کوه سهند است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۱ یادداشت ۲۹). در همین کتاب، یک جای دیگر نیز از این کوه نام برده شده است. در تشمین باریابی، مینوی دریاها و رودها در همین کوه به دیدار زردشت می‌آیند و او درباره پاسداری و باییدن آنها سخن می‌گوید (گزیده‌ها فصل بیست و سوم بند ۱۷).

۶۷- «تزار داده شده بود» در ترجمه واژه: «معم و ا». (دستنویسها: *dāštāg būd*)، «بیار آن را به» *dāštāg būd*، نگه داشته شده بود، تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۱۴۲). این‌جا واژه متن تصحیح نشده و *dahīdag* (صفت معنوی از *dahīdan* «داده شدن») انگاشته شده است. شاید هم *jahīdag* «چپیده» (؟). بندعی این واژه را ندارد.

۴

۱- «مزدیسنان» (اوستایی: -*mazda, yasna*) بر پرستندگان مزدا اطلاق می‌شود و زردشتیان خود را بدین نام می‌خوانند. واژه «در اوستای جدید بارها به کار رفته است. بنابر مطالب این بند از گزیده‌ها و بر پایه برداشت متن دین مزدیسنان پیش از آن‌که زردشت در وجود آید در زمین بر سپندارمذ عرضه شده است، او دین را از اورمزد که پدر دین است پذیرفته و با بستن کسبی نشان دین، آن را پرورده و بالانده است و جوانان مادری که فرزند را می‌پرورد و سپس به پدر می‌سیارد، دیگر یاره این دین را به اورمزد بازسپرده است. کوتاه سخن آن‌که «این دوره و تحول، صورت مینوی دین است و گوته مادی آن زمانی است که زردشت آنرا بر جهانندان آشکار می‌کند.

در بندهش، پس از منوچهر است، اما به نظر می‌رسد، که گفته زادسپرم در «بازگیری آب از ایران‌شهریان» باتوجه به همین اسطوره باشد.

۵- متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲**، در شهرستانهای ایران (منتعای پهلوی ص ۱۹ بند ۸) و ازه با املاء **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲** آمده و از توابع بلخ بامی به‌شمار آمده است. نک. CPCE. p. 10, 34

مارکوارت آنرا **navāzag** می‌خواند و معتقد است که در شاهنامه فردوسی به «آوازه» تحریف شده است (نیز نک. Bransāhr, p. 82)

بهار آنرا با نشانه پرسس **vinābag** (۴) خوانده و محلی میان ایران و توران دانسته است (و. گزیده‌ها ص ۲۱۳). تفضلی با نشانه پرسس «گناه» (۴) (مینوی خرد ص ۱۴۲).

۶- چنین است متن. بهار احتمال می‌دهد که «دمب» باشد و عبارت را چنین ترجمه می‌کند: «مرز ایران در برابر توران بر پشت (گاوی) بالای دنب پیدا بوده (و). گزیده‌ها ص ۳۲۲). این اسطوره در دینکرد (مدن ص ۶۱۱، در سخن ص ۳۴۶) نیز آمده است، اما متن دو کتاب با یکدیگر هماهنگ نیست. بر مبنای دینکرد داستان چنین است: «... آن پیداست، که اندر خدایی گاوی بود و او را نیرویی از ایزدان، در تن آمده بود و هنگامی که ایران و توران را باهم در مرز پیکار بود، آن گاو برده می‌شد و مرز میان ایران و توران را راست می‌نمود.»

۷- متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲** در دینکرد (مدن ص ۶۱۲) در خطاب گاو به سریت نیز واژه «غرم» در همین املاء آمده است؛ آنجا که می‌گوید: «... که اندر جهان زردشت پارسا گامه‌تر رسد، و بدکردن توران در دین بگوید و توران به روان دشخواری بدون بود، چنان‌که از آنجا (= از دین) پیداست که چگونه بود آن «ودگ» را، برابر آن مرگ است.»

واژه راوست (SBE. XLVII, p. 136) و موله LZ, p. 16 «وادر» vadag

خوانده و احتمال داده‌اند که مادر ضحاک باشد. نوپرگ (ج ۲ زیر vadagān)، نیز، آنرا نام مادر ضحاک می‌داند. بهار: (و. گزیده‌ها ص ۲۴۰) wadag شویز، بدکردار.»

۸- «بخشش را از دل تو ببرند» در متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲**
𐭮𐭲𐭮𐭲

در این عبارت، واژه **𐭮𐭲𐭮𐭲** burēnd احتمالاً به سبب نزدیکی تلفظی که با

barēnd داشته است (باتوجه به این‌که هنوز در برخی از گویشهای خراسان

be borom به جای **be baram** به‌کار می‌رود) به اشتباه به جای **𐭮𐭲𐭮𐭲**،

barēnd به‌کار رفته و واژه **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲** نیز برای **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲** abaxšišn آمده است. عبارت مورد بحث به **be barēnd abaxšišn az dil** تصحیح شده است

۵

۱- متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲**، انگلساریا آنرا **frēnī** می‌خواند و نام مادر بزرگ «ادری زردشت» می‌داند. وست (SBE. XLVII, p. 138): **frēnō**.
بهار این قرائت را رد می‌کند و واژه را به **𐭮𐭲𐭮𐭲** تصحیح کرده و Farrah

می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۳۶۲). قرائت آقای بهار را به سادگی نمی‌توان پذیرفت زیرا: الف - در کتاب عثم دینکرد که از زندگی زردشت سخن رفته آمده است که: «غره زردشت» از طریق مادر بزرگ او به زردشت انتقال یافت؛ بنین‌گونه که غره از اسر روتقی، به خورشید و از خورشید، به ماه و از ماه، به ستارگان و از ستارگان، به آتشی که در خانه زرتیش، بود. انتقال یافت و از طریق آتش، به زرتیش، که مادر دغدوست، رسید» (دینکرد مدن ص ۶۰۱). ب - واژه «غرم» در همین فصل دومورد دیگر با املاء معمول **𐭮𐭲𐭮𐭲** به‌کار رفته و بسیار بعد می‌نماید که نویسنده در این مورد، املائی چنین مجبور و بحث‌انگیز را به‌کار برده باشد. بنابراین، نگارنده همان قرائت سنغی و تسوجیه پذیر وست و انگلساریا را ترجیح داده است

۶

۱- «اجر نموداری یزش» مظاهراً کتابی بوده است از زادسپرم که امروز از متن آن چیزی درست نیست. در این مورد نک. پیشگفتار.

۷

۱- نامهایی که در این فصل به‌کار رفته است در منابع مختلف پهلوی با

یکدیگر اختلاف دارد اینک به برخی از آن ناهمسانیها اشاره می‌شود:

- واژه‌ای که «پرتسپ» املاء شده است در متنها صورتهای گوناگونی دارد و آوانویسی دقیق و روشنی برای آن نمی‌توان پیشنهاد کرد. ظاهراً صورت pitarasp بر دیگر صورتهای برتری دارد. نوبرگ واژه را لفظاً به معنی «کسی که اسپش می‌پرد» معنی می‌کند. برای آگاهی از صورتهای مختلف آن نک. نوبرگ. ج ۲، ص ۱۵۶ و یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۷

- واژه «اوروتسپ» (اوستایی: -aurvat̥.aspa) نوبرگ ظاهراً بر مبنای صورت پازند، آنرا urugadaspā آوانویسی می‌کند. که چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. نک. نوبرگ ج ۲، ص ۱۹۸

- واژه «عیچتسپ» (اوستایی: -haēcat̥.aspa) در دینکرد به صورت سس سس سس آمده است. نک. نوبرگ ج ۱، ص ۴۶.

- «یاخشنوش» متن: سس سس سس دینکرد: سس سس سس (نوبرگ ج ۱ ص ۴۶ و ج ۲ ص ۵۶) در اوستایی به صورتهای -čaxšni- -čaxšnu- (بار ص ۵۸۳) آمده است. پورداورد به نقل از مروج الذهب صورت فارسی آن را «خحیش» یاد می‌کند (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳). برای صورتهای مختلف املائی، نیز نک. نامنامه یوستی ص ۱۵۲.

- «پیتزیب» متن: سس سس سس. بهار: pitarasp (گزیده‌ها ص ۳۵۰) دینکرد سس سس سس (نوبرگ ج ۱، ص ۴۶). بندهش (ص ۲۰۲): سس سس - سس سس. با توجه به اینکه صورت سس در کتابهای پهلوی برای ترکیب سس + سس آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت pētrip را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «پاتیر» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

- «واجت ارشوی» متن: سس سس سس دینکرد: سس سس سس. نوبرگ ج ۲، ص ۹۷. بندهش: سس سس سس (ص ۲۰۲): سس سس سس. بهار: arjāṭ. aršū (و گزیده‌ها ص ۴۱۴) و harkitārašn (و بندهش ص ۴۴). مروج الذهب: «ارحس» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

- «هرزوه» متن: سس سس سس دینکرد: سس سس سس (نوبرگ ج ۲، ص ۹۷). بندهش: سس سس سس (ص ۲۰۲). بهار: xarxtara (و گزیده‌ها ص ۴۱۴) harāitāry (و بندهش ص ۴۰). یوستی (نامنامه ص ۱۲۶) پس از یادکرد صورتهای مختلف آن در فارسی میانه آنرا hardār خوانده است. مروج الذهب: «هردار» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳). واژه می‌تواند با اوستایی

- harxtar «پاسیان» مربوط باشد (بار: ص ۱۷۸۹).

- «سینتیم» متن: سس سس سس. با مقایسه دینکرد «سس سس سس» نرجیح داده شد

- «ویدشت» (اوستایی: -vaēdišta «داناترین، سفاساترین»). متن: سس سس سس دینکرد: سس سس سس (نوبرگ ج ۱، ص ۴۷ و ج ۲، ص ۲۰۱). بهار: vādišt (و بندهش، ص ۳۰۸) و vaidišt با نشانه یرمش (و گزیده‌ها ص ۱۹۵).

- «ایزیم» متن: سس سس دینکرد: سس سس سس (نوبرگ ج ۱، ص ۴۷، ج ۲، ص ۱۳۶). بندهش (ص ۲۰۲): سس سس سس (نوبرگ ضبط دینکرد را درست می‌داند که متن «وچرکردیش» نیز آنرا تایید می‌کند. مروج - الذهب: «ایزیم» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

- «فراه» این نام در جای دیگری نیامده است. در بندهش و دینکرد «ایزیم» فرزند «ایرج» و «ایرج» فرزند «دوروسرو» است

- «ارغ» متن: سس سس. دینکرد: سس سس (نوبرگ ج ۱، ص ۴۷). بندهش (ص ۲۰۲): سس سس. وست SBE, XLVII, p. 140 واژه را arig -سنجانا (دینکرد ج ۱۳، ص ۳۸ یادداشت ۲): arij بهار (و گزیده‌ها ص ۶۱): arj خوانده‌اند.

- «دورسرو» (اوستایی: -dūraē. srūta در اوستا فرزند -barzavant گفته شده و به عنوان یکی از پرعیزگاران فروهر او ستوده شده است. زادسپرم واژه را سس سس و در موارد دیگر سس سس ضبط کرده است (و گزیده‌ها ص ۱۵۹). دینکرد و بندهش: سس سس (نوبرگ ج ۱، ص ۴۷ بندهش ص ۲۰۲). نیز نک: نامنامه ص ۸۷

- «موش خورنر» در مثنیهای مختلف فارسی میانه (زادسپرم دینکرد و بندهش) پدر «منوچهر» گفته شده است؛ اما در اوستا منوچهر فرزند -airyāva است و در بند ۳۱ یشت ۱۳ از او سخن رفته است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN.No. 11, 219 برای آگاهی از اختلافات اساسی که میان متون دوره‌های مختلف در باره نسب منوچهر وجود دارند. Études iraniennes II, 218.

- «ویزیک» متن: سس سس دینکرد: سس سس (نوبرگ ج ۲، ص ۲۱۸). بندهش (ص ۱۹۸): سس سس. می‌تواند صورت تحول

یافته ضبط دینکرد و زانسیرم باشد

- آریکه. متن: *𐭮𐭲𐭮𐭲* دینکرد (در سخن، [۴۸۷]. مدن ص ۶۱۳) :

𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲

بعد از فریدون، در یادکرد نسب او تا جمعه، متنها بایکدیگر اختلاف دارند.^۴ عبارت گزیده‌های زانسیرم چنین است

frēdōn ī asfyān, bowandagih ī dah. asfyān ī jam ī...

دینکرد (نوبرگ ج ۱، ص ۴۷):

frēdōn ī xwanirah xwadāy ī purr-gāw, asfyān ī nek-gāw ī asfyān ī sui-gāw. asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī kardār-gāw, asfyān syā-gāw, asfyān spēd-gāw, asfyān dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn-gāw, asfyān ī jam

و متن بندهشی (ص ۱۶۷) چنین است:

frēdōn ī asfyān ī purr-gāw, asfyān ī sui-gāw, asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī spēd-gāw, asfyān ī dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn, asfyān ī jam ī wīwanghān. ōiyōn awēšān jud az asfyān ī purr-gāw dah paywand.

از مقایسه این متنها برمی‌آید که متن گزیده‌ها و بندهشی با یکدیگر هم‌آنگ است زیرا در هر دو کتاب دجم و «ویونگیان» جزء ده بیوند شمرده شده‌اند. بندهشی «اسفیان نیک گاو» را نیارده و «اسفیان پرگاو» را نیز از این ده بیوند شمرده است.

«اینگیان» متن: *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲* دینکرد: (مدن ۶۱۳، در سخن [۴۸۸] نوبرگ

ج ۱، ص ۴۷): *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲*

A

۱- مطلب اخیر در دینکرد (مدن ۶۱) نیز آمده است؟ اما آنچه در این کتاب آمده است با متن گزیده‌ها هم‌آنگی کامل ندارد. نوشته دینکرد را نوبرگ (ج ۱، ص ۴۴) تصحیح کرده و بیمار (و، گزیده‌ها ص ۴۰۲) از آن آوانویسی و ترجمه‌ای آورده است که برای روشن شدن متن گزیده‌ها، ترجمه آن را بر مبنای

تصحیح نوبرگ می‌آورد:

«... دست فرازشوی و «بیه» آن دست عزیزم بستان (= بگیز) (بیمار: عزیزم نسله‌ور بستان) و برای آن کودک، گوشت بر روغن گاویر (بیمار: و برای کودک باده و روغن گاو بر) و برای او بر آتش فراز یز و عمار را بر آتش بناب و به خاطر او بر جای بخور (بیمار: بین کن)، تا درست باشی»^۵

۲- واژه‌ای که «بیمار» ترجمه شده است در متن به صورت: *𐭮𐭲𐭮𐭲* آمده است. انکلساریا (ص LXXXV) ظاهراً *frē* خوانده و به معنی «دوست» گرفته است. بیمار (و، گزیده‌ها ص ۳۵۸) آن را *frān* آتش خوانده و معنی کرده است و آنرا املاء تازه‌ای برای *𐭮𐭲𐭮𐭲* می‌داند (نک. و، بندهشی ص ۱۲۳). تحلیل ایشان مورد تردید است. نگارنده واژه را با *frāyān* اوستایی که در ترکیبها به صورت *frāyō-* به کار رفته (نک. بار ص ۱۹-۱۸-۱) در ارتباط پنداشته و به صورت *frāy* آوانویسی و «بیمار» معنی کرده است.

۹

۱- متن: *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲* عر بند ۱: ادلیج *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲* بیمار (و، گزیده‌ها ص ۲۰۹) آنرا به *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲* تصحیح کرده و *karrah-kāstārān* «غره کاستاران» خوانده است. درباره «غره کاستاران» علاوه بر منابعی که در واژه نامه گزیده‌ها یاد شده است نیز نک. زند اوستای دارمستتر ج ۲، ص ۲۸۸. وندیداد پهلوی ص ۶۶۴ و بار: ص ۲۲. واژه‌ای که بیمار (و، گزیده‌ها ص ۲۷)، به *usixš* تصحیح کرده است، در متن *xwēših* است و نیازی به تصحیح ندارد.

۲- «گوخرید» (اوستایی *ka.xvarjka-*) معروف تیره‌ای از آفریگانان اهریمنی هستند که در فارسی میانه از آنان با صفت «غره کاستاران» یاد شده است.

۳- متن: *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲* وارد نخست را انکلساریا *azān* و دومی را *vasman* می‌خواند (ص LXXXVI) و ست نخستین را *hazān* و دیگری را *vadast* خوانده است (SBE. XLVII, p. 143) به حال هیچیک از دو نسامه شناخته نیست و قرائت آنها مشکوک است.

۴- قرائت دو واژه اخیر مشکوک است. زانسیرم *𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲*، اوستایی

بندعش (ص ۲۰۲) فرزندان یوروتسب را سه تن یاد می‌کند: *کلهراس*، *ياسر* (زردس) و *زرداوس* *zardušt, vātrigā, hindainš* انکساریا: *voḥūdinā, natargā* (ص LXXXV).

۵- پینینبان و آیندگان در ترجمه: *pasēmālān* و *pēšēmālān* کرجه این دو واژه در اصل به معنی «خواست» و «خواهان» است اما این معنی با توجه به توضیحی که در خود متن پس از این دو واژه آمده برگزیده شده است.

۶- عبارت اخیر بند ۶ برگرفته شده از یسن ۳۱ بند ۱۴ است:

tā šwā pərəsā ahurā yā zī āitī jānghatiča
 «آن‌گاه از تو می‌پرسم ای اهورا! چه خواهد آمد و مرا چه خواهد رسید». (نک. گاهان مومباخ ج ۱، ص ۹۲). اوستایی این بند در زند چنین تفسیر شده است: *ān ī hardō az tōpursēm, ohrmazd, kē mad, kē-z rasēd* ای اورمزد آن عردورا از تو می‌پرسم، آنچه (متن: *kē*) آمده است و نیز آنچه خواهد رسید. (نک. یسنا و ویسپرد بیلوی ص ۱۴۵).

۱۰

۱- متن: *اورا*، املائی برای *اورا*
 ۲- «بیم» در ترجمه واژه بیلوی: *ان سنو* *wišēg* واژه در متنهای دیگر بیلوی نیز آمده است (نک. نوبزگ ج ۲ ص ۲۱۶-۲۱۵). بهار احتمال داده است که *nihāg* ترس، باشد که بنابرگمان ایشان با «بهار» در فارسی نو ارتباط دارد (و. گزیده‌ها ص ۲۲۶).

۳- برای «اردای فرورد ماده» نک. یادداشت شماره ۱۱ فصل سوم. مفهوم بند ۲ و ۲ زادسپرم به سبب آوردن جمله‌های معترضه اندکی مبهم است. در دینکرد (نوبزگ ج ۱، ص ۱۸) مطلب روشن‌تر و به گونه‌ای متفاوت با زادسپرم آمده است:

*duš-farragihā kāmist tarrōg sar ī ōy purr
 xwarrah aburnāyīg pad gaw afsārdān ud
 margēnīdan ēg ōy mar ā-š ō pasih gaw
 abāz rānēnīd, kū abāz hušk.*

«به سومی خراست سر لطیف آن کودک پرفره را به دست افشردن و «اورا» کشتن آن‌گاه دست آن بیدگار به عقب رانده شد، باز خشکید. در وجرکرددینی، چنین آمده است: «آن کرب زردشت را به دست چپ گرفت و یادست راست

اشتر تیز را به بالا برد، دست آن جواندیش همان‌گاه بشکست» (نک. LZ, p.124, No.7)

۴- به هم چیده شد در ترجمه *ō ham wizīnīhist*
 ۵- «برافروخته شد» در ترجمه: *adar asuft* از مصدر: *āsuftan* «سفت‌ور شدن، برافروخته شدن» (نوبزگ-*āsiftan*). در فارسی نو صورتهای: آسفته، آسفته‌تپه‌گار رفته است. اصل واژه سغدی است (نک. Acta Iranica, v.14, p.103)

۶- در مورد «گروشه» نک. یادداشت ۵ فصل سوم.

۷- «جرعه جرعه» در ترجمه: *gōhrag-gōhrag* «بهار ... *gwārag* (و. گزیده‌ها ص ۱۵۲).

۸- متن *hamē padē* فعل، دوم شخص مفرد زمان حال از مصدر: *padīdan* درختن، از ریشه اوستایی *pat-* که برای «رفتن» اعریمنی به کار رفته است. در متنیای زند فراوان به کار رفته است (نک. یسنا و ویسپرد بیلوی ص ۷۵). بهار: *be patāē* «بیشیمان خواهی شد» در زیر مصدر: *patāftan* (و. گزیده‌ها ص ۲۸۲). پیداست که قرانت و مصدر ساخته شده درست نیست. بزوعشی در الحاطیر (ص ۱۹۷): «همی روی» برابر واژه در دینکرد: *pat* «نک. *dwārē* (نوبزگ ج ۱، ص ۵۰) که با *padē* هم‌معنی است. «پیرزا، واژه را *patē* خوانده‌ام از ترجمه اور *last continuously* چنین پیداست، که آن را از مصدر: *pattūdan* «ادامه دادن» پنداشته است (نک. یادنامه دیناشی ص ۲۸۸).

۹ و ۱۱- «راغ» و «سوز» بنابر متن دو روستا هستند از منطقه مکان آذربایجان هر چند صفت زردشتی زادگاه زردشت را منطقه آذربایجان می‌داند، اما امروز در دوستی این نظر تردید است. دلایل بسیاری وجود دارد که زردشت اهل خراسان بوده است. (نک. Zarathuštara, pp.25-26)

۱۱

۱- در ترجمه: *snihān-winānīdag* «فهان تپاه» ظاهراً معنی «دیوانه» و مانند آن دارد
 ۲- مشخص‌کننده سه طبقه اجتماعی دوره ساسانیان است: نک. یادداشت شماره ۲ فصل سوم.

۱- متن: *aslawōm* *āwōm* - وست باتوجه به این‌که در وندیداد یکم بند ۱۹ (نک. وندیداد پهلوی ص ۱۸) در تفسیر ترکیب: *aoḍaēšu.ranghayā* آمده است: *rabar pad, ḍōkā ī arangestān, ī hrōm* و از این متن را نیز *argistān ī ōdhāvō* می‌خواند.

(SBE. XLVII, p.151, No.3) و بهار ظاهرأ به پیروی از او واژه را به

سلاوی *argistān ōdā* : نصیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۵۹).

بیلی (ZP. p.XX) واژه را با *arastān* دینکرد چهارم یکی می‌داند و درباره اشتقاق آن گفتگو می‌کند، اما نوبرگ (ج ۲، ص ۳۰) این واژه دینکرد را *aryastān* سرزمین قوم آریاه می‌داند و بنا بر این قرائت بیلی از واژه دینکرد قطعی نیست. انکلساریا واژه را به *bālistānīhā* تصحیح می‌کند.

نکارنده چنین می‌پندارد که واژه نیاز به تصحیح و تغییر ندارد و باید آنرا *bārestānīhā* به بردباری، بردبارانه، خواند. در این کتاب چند جا، به جای "آغازی را، به کار رفته است. از آن جمله: *ālm* - به جای *ālm*، بند، (فصل ۳ بند ۲۱) *ālm* به جای *ālm*، بند، (فصل ۳۵ بند ۲۲) این قرائت با مطالب یادشده در این فصل منبسط تناسب دارد زیرا گفتگو از گذراندن آدمیان از آب و تحمل سنگینی آنان است.

۲- اوستایی *hana-* «بیر» که بنابر تفسیر پهلوی (وندیداد پهلوی ص ۷۳) بر پنجاه ساله اطلاق می‌شود، متن زادسپرم نیز مؤید همین نکته است. بهار ظاهرأ با اتکاء به دستنویسها آن را به «خفتاد» تغییر داده است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۰).

۳- پهلوی: *kunišngarān*.

۱- متن پهلوی بند سه چنین است
*kē wēnišn az man abāz gīrēd, nē warzēd
ān ī man tarsagāhīh.*

۱- قسمت اخیر این بند در متن چنین است: *er* *ko* *waspō* *wa* *116*
117 *118* *119* *120* *121* *122* *123* *124* *125* *126* *127* *128* *129* *130* *131* *132* *133* *134* *135* *136* *137* *138* *139* *140* *141* *142* *143* *144* *145* *146* *147* *148* *149* *150* *151* *152* *153* *154* *155* *156* *157* *158* *159* *160* *161* *162* *163* *164* *165* *166* *167* *168* *169* *170* *171* *172* *173* *174* *175* *176* *177* *178* *179* *180* *181* *182* *183* *184* *185* *186* *187* *188* *189* *190* *191* *192* *193* *194* *195* *196* *197* *198* *199* *200* *201* *202* *203* *204* *205* *206* *207* *208* *209* *210* *211* *212* *213* *214* *215* *216* *217* *218* *219* *220* *221* *222* *223* *224* *225* *226* *227* *228* *229* *230* *231* *232* *233* *234* *235* *236* *237* *238* *239* *240* *241* *242* *243* *244* *245* *246* *247* *248* *249* *250* *251* *252* *253* *254* *255* *256* *257* *258* *259* *260* *261* *262* *263* *264* *265* *266* *267* *268* *269* *270* *271* *272* *273* *274* *275* *276* *277* *278* *279* *280* *281* *282* *283* *284* *285* *286* *287* *288* *289* *290* *291* *292* *293* *294* *295* *296* *297* *298* *299* *300* *301* *302* *303* *304* *305* *306* *307* *308* *309* *310* *311* *312* *313* *314* *315* *316* *317* *318* *319* *320* *321* *322* *323* *324* *325* *326* *327* *328* *329* *330* *331* *332* *333* *334* *335* *336* *337* *338* *339* *340* *341* *342* *343* *344* *345* *346* *347* *348* *349* *350* *351* *352* *353* *354* *355* *356* *357* *358* *359* *360* *361* *362* *363* *364* *365* *366* *367* *368* *369* *370* *371* *372* *373* *374* *375* *376* *377* *378* *379* *380* *381* *382* *383* *384* *385* *386* *387* *388* *389* *390* *391* *392* *393* *394* *395* *396* *397* *398* *399* *400* *401* *402* *403* *404* *405* *406* *407* *408* *409* *410* *411* *412* *413* *414* *415* *416* *417* *418* *419* *420* *421* *422* *423* *424* *425* *426* *427* *428* *429* *430* *431* *432* *433* *434* *435* *436* *437* *438* *439* *440* *441* *442* *443* *444* *445* *446* *447* *448* *449* *450* *451* *452* *453* *454* *455* *456* *457* *458* *459* *460* *461* *462* *463* *464* *465* *466* *467* *468* *469* *470* *471* *472* *473* *474* *475* *476* *477* *478* *479* *480* *481* *482* *483* *484* *485* *486* *487* *488* *489* *490* *491* *492* *493* *494* *495* *496* *497* *498* *499* *500* *501* *502* *503* *504* *505* *506* *507* *508* *509* *510* *511* *512* *513* *514* *515* *516* *517* *518* *519* *520* *521* *522* *523* *524* *525* *526* *527* *528* *529* *530* *531* *532* *533* *534* *535* *536* *537* *538* *539* *540* *541* *542* *543* *544* *545* *546* *547* *548* *549* *550* *551* *552* *553* *554* *555* *556* *557* *558* *559* *560* *561* *562* *563* *564* *565* *566* *567* *568* *569* *570* *571* *572* *573* *574* *575* *576* *577* *578* *579* *580* *581* *582* *583* *584* *585* *586* *587* *588* *589* *590* *591* *592* *593* *594* *595* *596* *597* *598* *599* *600* *601* *602* *603* *604* *605* *606* *607* *608* *609* *610* *611* *612* *613* *614* *615* *616* *617* *618* *619* *620* *621* *622* *623* *624* *625* *626* *627* *628* *629* *630* *631* *632* *633* *634* *635* *636* *637* *638* *639* *640* *641* *642* *643* *644* *645* *646* *647* *648* *649* *650* *651* *652* *653* *654* *655* *656* *657* *658* *659* *660* *661* *662* *663* *664* *665* *666* *667* *668* *669* *670* *671* *672* *673* *674* *675* *676* *677* *678* *679* *680* *681* *682* *683* *684* *685* *686* *687* *688* *689* *690* *691* *692* *693* *694* *695* *696* *697* *698* *699* *700* *701* *702* *703* *704* *705* *706* *707* *708* *709* *710* *711* *712* *713* *714* *715* *716* *717* *718* *719* *720* *721* *722* *723* *724* *725* *726* *727* *728* *729* *730* *731* *732* *733* *734* *735* *736* *737* *738* *739* *740* *741* *742* *743* *744* *745* *746* *747* *748* *749* *750* *751* *752* *753* *754* *755* *756* *757* *758* *759* *760* *761* *762* *763* *764* *765* *766* *767* *768* *769* *770* *771* *772* *773* *774* *775* *776* *777* *778* *779* *780* *781* *782* *783* *784* *785* *786* *787* *788* *789* *790* *791* *792* *793* *794* *795* *796* *797* *798* *799* *800* *801* *802* *803* *804* *805* *806* *807* *808* *809* *810* *811* *812* *813* *814* *815* *816* *817* *818* *819* *820* *821* *822* *823* *824* *825* *826* *827* *828* *829* *830* *831* *832* *833* *834* *835* *836* *837* *838* *839* *840* *841* *842* *843* *844* *845* *846* *847* *848* *849* *850* *851* *852* *853* *854* *855* *856* *857* *858* *859* *860* *861* *862* *863* *864* *865* *866* *867* *868* *869* *870* *871* *872* *873* *874* *875* *876* *877* *878* *879* *880* *881* *882* *883* *884* *885* *886* *887* *888* *889* *890* *891* *892* *893* *894* *895* *896* *897* *898* *899* *900* *901* *902* *903* *904* *905* *906* *907* *908* *909* *910* *911* *912* *913* *914* *915* *916* *917* *918* *919* *920* *921* *922* *923* *924* *925* *926* *927* *928* *929* *930* *931* *932* *933* *934* *935* *936* *937* *938* *939* *940* *941* *942* *943* *944* *945* *946* *947* *948* *949* *950* *951* *952* *953* *954* *955* *956* *957* *958* *959* *960* *961* *962* *963* *964* *965* *966* *967* *968* *969* *970* *971* *972* *973* *974* *975* *976* *977* *978* *979* *980* *981* *982* *983* *984* *985* *986* *987* *988* *989* *990* *991* *992* *993* *994* *995* *996* *997* *998* *999* *1000*

۲- «میدیوماه» (اوستایی: *maiŋyōi, māngha-*) فرزند آراستای و پسر، عموی زردشت و نخستین گرونده اوست و لفظاً به معنی «میان ماه» است و منظور از آن این است که در یازدهم اردیبهشت ماه زاده است. بنابر نوشته عمین کتاب (فصل بیست و پنجم بند ۱) در دو سال آغاز دین، تنها او بوده است که به زردشت ایمان آورده است. بنابر زادسپرم، گرایش «میدیوماه» در «نستان بیسنه» و بر مبنای بندهشی (ص ۲۰۲) در «ایرانویچ» بود. «میدیوماه» از یارانی است که زردشت در گامان (بسن ۵۱ بند ۱۹) آنان را سفوده و درباره آنها سخن گفته است. در بند ۱۲۷ بسن ۱۳ از «میدیوماه» دیگری نیز سخن رفته است که چیزی درباره او در دست نیست. نیز نک. بنسها ج ۲، ص ۸۰ یادداشت ۱.

۱- متن چنین است و نویسنده می‌گوید که پس از سیری شدن پنج روز جشن، در روز یازدهم اردیبهشت ماه، با ماداد زردشت عزم را کوبید ... بهار (پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۳): «(یا) به سر رسیدن آن چهل و پنج روز جشنزار ...، تغییری که ایشان در من داده‌اند ظاهرأ موردی ندارد».

۲- «سوسیدر» سوسیدرماه و سوشیانس، عرسه فرزندان آینده زردشت هستند که هر یک از آنها در سر یکی از هزاره‌ها ظهور می‌کند و آخرین آنها، که سوشیانس است، جهان را به کلی از بدی پاک می‌کند و بدان سان که در عهد زردشت بود درمی‌آورد. برای آگاهی بیشتر نک. نجات بخشی در ایمان، گفتار نخست، (زیر چاپ).

۱- مطلب برگرفته شده از زئوپرسن ۴۵ بند ۲ است که با حذف تفسیرهای پهلوی چنین است (یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۵-۱۹۴):

kē pad awēšān abzōnīgih ā-š ēdōn guft ō ōy
ganāg: kū nē amā menišn ud nē hammōxtišn
nē xrad nē kāmāg nē saxwan nē kunišn nē
dēn nē ruwān ā-šān pad āgenēn.

۲- "خرد همه آگاه" (پهلوی: xrad ī harwisp-āgāh) خرد اورمزدی است که در آن تاریکی و نادانی نیست. به کمک همین خرد است که اورمزد نابودی دیوان را می بیند و زوال نیروهای اعریمی را در پایان زمان درمی یابد. یرتوی از این خرد را بر زردشت عرضه می کند تا به مدد آن چیزهایی که ورای دید ظاهر است، دریابد.

۳- پساخت (پهلوی: passāxt) یا رَوَر war، آزمایش ایزدی است که به وسیله آن صدف گفتار یا کردار کسی آزموده می شود. دریا پساخت دو نوع سرد و گرم، بوده است. در رَوَر سرد از آسمان شیرهای گیاهی و زهرها استفاده می شده است و در رَوَر گرم آتش، روغن داغ و مانند آن به کار می رفته است. ظاهراً اوستای عید ساسانی بخشی داشته است که «ورستان» نامیده می شده و در آن از انواع و رها گفتگو می شده است (نک. فصل بیست و هشتم بند چهارم همین کتاب). برای آگاهی از ور، شیوه های مختلف و ساقه آن در نزد اقوام گوناگون نک. پورداوود، ویسپرد، سوگندنامه، صص ۱۷۲-۱۲۰.

۱- «اوسند» نام کوهی است که در بندهش (ص ۶۵) از آن با نام usēn-kōf سخن رفته و محل آن در آذربایجان گفته شده است. بندهش (ص ۶۴، ۶۴ و ۶۸) از usēn-dām نیز نام می برد که خمائن از آن جاست و میان دریای فراخکرده در سمت نبروز واقع است. بارزنامه (ص ۴۰۹) این مردو کوه را یکی می داند و با us.handava- مذكور در تیر یشت، بند ۲۲ انطباق می دهد. توصیفی که درباره این کوه در اوستا آمده است با usēn-dām بندهش قابل انطباق است اما «اوسین دام» از نظر لفظی می تواند با ušī.dam/ušī.kam

اوستایی مربوط باشد، که در زامیاد یشت از آن سخن رفته است، و آنرا با کوه بابا یا کوه خواجه در سیستان تطبیق داده اند. نک. یشتها ج ۲، ص ۳۲۳ زیر- نویسی ۲ و جستار درباره مهر و ناهید صص ۲۸-۲۶.

۲- «رد» (اوستایی -ratū) به معنی «داور» در چند بند از گامان و در بسیاری از بندهای اوستای جدید در کنار «اعو» آمده است. واژه «هو» در این کاربرد به معنی «سرور» و «خدایگان» است و بدین سبب است که زردشت خود «اهووزشو» شمرده شده است. در آیین زردشتی برای هریک از آفریدگان اورمزدی نیز سرور و سرداری گمان شده است از آن جمله: گیاه «هوم» رد گیاهان، کستی، کمربند دین رد پوشیدنیها، رود دالیتی رد آبهها، گندم رد دانه ها و ... است. در این باره نک. ویسپرد پورداوود صص ۱۷ تا ۲۵.

۳- متن: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 : tazān «تجن» وست (SBE, XLVII, p. 161):
tōgān و احتمال می دهد که عمان رودخانه تجن باشد. بهار: taīān (و).
گزیده ها ص ۴۱۲). اوستایی tačan «جاری، ساری، و ترکیب: tačat-āp- (بهار: ص ۶۲۸) «آب جاری» در وندیداد (و. وندیداد ص ۴۴۵) صورت های 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 و 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 به کار رفته است

۴- متن: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 : srāy-rōstāg ī abar mināw

مکان خاصی باشد اما انگلساریا از آن مطلق «روستا» را استنباط می کند (ص XCVII) نیز مقایسه شود با 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 (مدن ص ۶۰۲). واژه: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀
را وست و انگلساریا mivān «بهار» (و. گزیده ها ص ۲۹۷): maguān;
«مگر آن مغان» خوانده اند. به محال قرائت مشکوک است

۵- جمله آتخته و قرائت و ترجمه آن مشکوک است متن چنین است ...

... 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 «بهار» (و. گزیده ها ص ۳۲۷) جمله را چنین تصحیح کرده است:

pad kadas-ē (= kahās-ē) ī pad gar damandān

برای «دمندان» نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۲ یادداشت ۲۸

۶- «درجین زبانه متن: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀». وندیداد ۱۹ بند ۱ drajya paitiā

zbarahi (بهار: ص ۷۷۷). در وندیداد پهلوی (ص ۶۱۶): 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 و 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀

و در یکی از دستنویسها به پازند: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 در وندیداد پهلوی (ص ۶۱۰) و در بندهش (ص ۷۳) از رودی به نام dāraja سخن گفته شده است بندهش می نویسد: «دارچه رود» در ابرانویج، که خانه بروروشمب، پدر زردشت، در ساحل

آن بوده. بنابراین «در چین زیاده» و «دارجه روده» که از نظر لفظی نیز با یکدیگر مرتبط به نظر می‌رسند، باید در ایرانویج باشند.

۷- متن اندر دهسال و ظاهراً فادرست به نظر می‌رسد. دینگرد (IZ. p. 42) و دینگرد سنجانا ج ۱ ص ۱۴) عفت دیدار را در طول ده سال می‌داند.

۲۴

۱- «همه‌کس به داد فرسگرد کرداری بگروند» یعنی همه آفریدگان برای جهان نوری که در پایان آراسته می‌شود، آمادگی می‌یابند و از بدی و مظاهر آن پاک می‌شوند؛ تنها ازدهاک است که همچنان ناپاک باقی می‌ماند که او نیز کشته می‌شود و بدین سان جهان از هرگونه بدی و ناراستی پاک می‌شود.

۲- «گرب» (اوستایی: karapan بهلوی: karab) بر پیشوایان دینی مخالف زردشت اطلاق شده است. و همین گربان بودند که دشمن‌ترین مخالفان زردشت به‌شمار می‌آمدند. قاتل زردشت «خور برادرش» نیز از همین گروه است.

۳- عدد سی و سه در میان زردشتیان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این ظاهراً به‌عمان سبب است که در این‌جا عنوان شده است، یعنی برای از میان بردن اثر سی و سه دروغی است که مخالفان زردشت در طی دو سال درباره او گفته‌اند. در روایت بهلوی (ص ۳۰) آمده است: «این نیز پیداست» که اورمزد به زردشت گفت که: «زادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گروهمان به پیل جینود است و هرکه به سبب ثوابی پرمیزگار باشد پس به عمه آن راعها تواند برود».

و در صد درنتر (در ۷۹ بند ۶ تا ۸) آمده است: «همچنین در دین به پیداست» که سی و سه راه به بهشت است، الا روان رادان، روان عیج‌کس، فیکر بدان راعها به بهشت نتواند رسید مگر یک راه، روان رادان به سی و سه راه به بهشت تواند رسیدن».

۲۵

۱- «فیسنان بیشه» ای که زادسپهرم از آن نام می‌برد به نظر چکسن نیز از عای اطراف دریاچه ارومیه است. برای آگاهی بیشتر در این باره نک. سفرنامه چکسن صص ۱۴۳-۱۳۷ و منابع دیگری که در زیرنویسهای خود بدان اشاره کرده است.

۲- متن: **واند روانی- لاله kawīg ī kundā pus** چهار «دوشیزه‌ای که کوی دخت است» (نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۸)

۳- «عیون» (اوستایی: hyaona- بهلوی: hyōn)، نام سرزمین و مردمی بوده است که در فراسوی رود جیحون می‌زیسته و احتمالاً از اقوام ایرانی بوده‌اند. از اولخر دوره استگانی اقوام ترک زبان در این بخشها جانشین اقوام ایرانی شدند و با دست کم حکومتیای این نواحی را به دست آوردند. از این روی در ادبیات دوره میانه فارسی «عیونان» با ترکیها و عیاطله یکی دانسته شده‌اند. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۱۵۹ یادداشت ۳۲.

۴- این نام در اوستا (بست سیزدهم بند ۴) به حالت اضافه مفرد **vohu.namanghō** آمده و بسر **avāraoštri** دانسته شده که خود بسر **hvōgva-** است. نک. پیوستی نامنامه ص ۵۳، ۱۴، ۵۷۵. پورداوود یادداشت‌های گاتیا ص ۲۲۰ و IPN, No. 287 62

۵- منظور از عبارت اخیر ظاهراً آن است که در گذشت زردشت را که در روز خور. در ماه اردیبهشت بوده است، باید پس از احتساب عینت ماه و عیسه (= کبیسه) در روز خور. در دیماه برگزار کرده که این روز از سال عری برابر روز خور (یا زدهم) از ماه اردیبهشت و عیسی (کبیسه) خواهد بود. نک. گاه- شماری در ایران صص ۱۱-۵۰

۶- «فرشوستر» (اوستایی: **frašaoštra**) برادر جاماسپ و پدر زن زردشت و از خاندان «وگوه» است. واژه لفظاً به معنی «دارنده شتر عالی» است. نک. IPN, No. 126

۷- «خنگ» اورتوش، (اوستایی: **hanghauruš**)، پسر جاماسپ است. از او در بست سیزدهم. بند ۱۰۴ به عنوان یکی از پرمیزکاران نام برده شده است. برای آگاهی بیشتر درباره او نک. IPN No. 165

۸- «آسمو خرنوت» از او در بست یکم بند ۲۰ با نام: **asmō-xvanvant** و در بست سیزدهم بند ۹۶ با نام: **asnō.xvanvant** سخن رفته است. آواز نخستین گروندگان دین و از پاکانی است که فروهرستان ستایش شده است. نک. IPN, No. 31

۹- روشنی نیست که منظور زادسپهرم از این سه تن که در دین مشهورند، چه کسانی است. در بخشی دوم «مادیگان بوشت فریان» «اخت جادوگر از بوشت می‌برسد که: «بهشت در گیتی بخت است تا آنکه در مینوشت» و دوشست ناسخ

می‌دهد که: «بهشت در گیتی بهتر است از آن‌که در مینوست و نشان آن این که، هر که در گیتی کار و کرفه نکند، آن‌جا (= در مینو) کسی به فریادش نرسد و نشان دیگر این‌که، اگر در گیتی کاری کنی که نیک نباشد، پس به بهشت فرسی». اخت از این پاسخ بیهوش می‌شود و چون به هوش می‌آید می‌گوید: «ای یروشت فریاد بر من چیره هستی... زیرا من با این پرسش نهصد موبد گشتم... و نه دختر سیدتیمان را گشتم». نک. BAV. pp. 211-214.

۱۰- «سین» (اوستایی: saēna) پسر «اوم ستوده» (اوستایی: ahūm) و پدر زیفری (اوستایی: zivri) است، در متنبای میانه، از او بسیار سخن رفته است. او صد سال پس از ظهور دین زاده شده و صد سال زیسته است و به داشتن صد تاگرد نامور است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No. 273 و پشت‌جا ج ۲، ص ۸۲، زیرنویس ۱ و 196، LZ. p. 70.

۱۱- «شمن» (پهلوی: šabīh) از سیاق عبارت استنباط می‌شود که به معنی «کسوف» به کار رفته است.

۲۶

۱- بخش اخیر عبارت یعنی "... عامل نیک زایی فرزندان است، در متن چنین است: *kē payrānīdag ō hu-zāyišnih ī frazandān*...

۲۷

۱- این فصل با اختلاف اندکی در منتهای پهلوی (صص ۱۳۱-۱۳۹) نیز آمده است. کافکا آوا نوشت و ترجمه‌ای به زبان انگلیسی از آن به دست داده و متن را نیز تصحیح کرده است (نک. پیشگفتار). آقای عباس سلمی (مجله فروهر شماره ۳ سال ۱۳۶۲) نیز آوانویسی و ترجمه‌ای به زبان فارسی از آن منتشر کرده است.

۲- «گناهکاران ناشایست، در ترجمه: *druwandān an-arzānīgān*

۳- «تکریم» در ترجمه: *niyāyišnōmandīh*.

۴- متن چنین است: *۱۳۱۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳*

۵- *۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳*

... که باتوجه به منتهای پهلوی و مشهور جمله چنین تصحیح شده است.

yazišn ī 4-ān zahagān, ī ast ātaxš, āb, ud zamīg ud wād.

۵- «از روی میل» در ترجمه: *xwāyišnihā* که صورت دیگری است برای *xwāhišnihā*.

۶- «ناآگاهانه در یاد رشد ندادن» در ترجمه عبارت:

andar wārom a-hōšihā nē waxšēnīdan.

۲۸

۱- نویسنده در اینجا از «گاه» یک بیت از گاهان را ارائه کرده است. و سخن او در این مورد نیز درست است، زیرا برخی از گاهان (مانند یسن ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و...) در هر بند سه بیت شعر دارند و پاره‌ای (مانند یسن ۴۹، ۵۰ و ۵۳) چهار بیت و شماری دیگر (مانند یسن ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶) پنج بیت ۲- زردشتیان بنا بر سنت، اوستای عهد ساسانی را که از بیست و نوسک تشکیل می‌شده است، به سه گروه «غت نسکی» بخش می‌کردند. یک بخش از آن را که درباره کارهای مینوی است، «گاهانی» (منسوب به «گاهان»)، بخش دیگر را که از دادها و نهادهای دینی و جهانی سخن می‌گفت، «دادی» (منسوب به داد) و بخش سوم، که آمیخته‌ای از مطالب دادی و گاهانی بود، «هادمانسری» (منسوب به هادمانسز) می‌گفتند. نک. د. مدن صص ۶۷۷-۶۷۸.

۳- «غت یسن» یا «یسن غت‌ها» هر چند از نظر زمانی در ردیف گاهان می‌نواند به‌شمار آید، اما در هیچ جای دیگر در ردیف گاهان نیامده است. ظاهراً نویسنده برای این‌که کتاب دین را با «اهونوره» هماهنگ و هم‌سو گرداند این بخش را نیز به عنوان ششمین بخش از گاهان نامیده است.

۴- بیست و یک اشاره به بیست و یک نسک اوستاست.

۵- «بیکار ردهستان زخهستان» (د. ریخستان)، «ستورستان» ارتشتارستان، و... احتمالاً هر کدام نام نسکی یا بخشی از یک نسک از اوستا است. نک. د. مدن صص ۷۰۵-۷۹۳.

۶- «هاخت نسک» بنابر نوشته کتاب دینکرد این نسک، بیستمین نسک از اوستای بزرگ دوره ساسانیان بوده است. امروز از آن نوشته‌های پراکنده‌ای باقی مانده است که نمی‌توان آنها را از منتهای اصیل اوستایی به‌شمار آورد. چه خطاهای دستوری فراوانی دارد.

۷- ایریمن (اوستایی: *airyaman-*) نام نمازی است که با این واژه آغاز می‌شود.

۸- متن: **ایریم**، گنیم، قرائت مشکوک است

۹- شش‌هزار سال یا شش هزاره، معرف شش هزار سال آفرینش مادی است، که از عجوم ایریم بر آفرینش آورنده آغاز و به آراستن فرسگرد و تن پسین پایان می‌یابد

۱۰- "ایریم" که در این جا انجاز اردیبهشت دانسته شده است، همان نماز مشهور *airyaman. išya* است که متن آن در یسن ۵۴ آمده است. گرچه امروزه آن را از گاهان به‌شمار نمی‌آورند، اما نظر به انشاء و شیوه نگارش، می‌تواند در ردیف گاهان نام برده شود، چه از نظر وزنی با یسن ۵۴ یکی است. سنت زردتشی نیز آن را از گاهان می‌شمارد (نک. وندیداد فرگرد دهم بند یازدهم) در بند ۵ اردیبهشت یشت آمده است: "نماز ایریم که همه مینوی بد و همه جانوان و پریها را براندازد، بزرگترین منقده است، بهترین منقده است زیباترین منقده است... واژه *išya*، صفتی است برای ایریم و به معنی دآرزوشده است، اما ایریم بویژه در اوستای جدید ایزدی است که درمان بخش دردها و ناخوشیهاست. برای آگاهی بیشتر نک. بوردآوود، خرده اوستا ص ۱۵۹ زیرنویس ۳

۱۱- نویسنده نماز ایریم، را به سه بخش تقسیم کرده است بدین طریق: ایریم بیست و چهار واژه، "ستایشی اعلوی" دوازده واژه و "ایریم یزشی" بیست و یک واژه که در مجموع پنجاه و هفت واژه می‌شود؛ که برابر پنجاه و هفت سال سوشیانس است. ظاهراً مراد نویسنده از "ایریم" بخش نخست یسن ۵۴ باشد که با این عبارت آغاز می‌شود:

ā airyamā išyō rafədrāi jantō

ای ایریم ایشو برای یاری بیا...

بخش سوم یعنی "ستایش اعلوی" همان نماز اشم وهو است که در پایان جمله بالا، تکرار می‌شود. بخش سوم یعنی "ایریم یزشی" آغاز بند دوم این یسن است که با این عبارت آغاز می‌شود:

airyamanəm išīm yazamaide

ایریم ایشه را می‌ستاییم... برای متن اوستایی نک. اوستای گلدنر ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۱ و برای ترجمه فارسی آن نک. یسنا ج ۲، صص ۵۱-۵۰

۱- فروهر یا فره‌وشی (اوستایی: *fravašī* فارسی باستان: *fravartī*)

فارسی میانه *frawahr* یکی از پنج نیروی موجود در آدمی است که در روز اول به‌وسيله اورمزد آفریده شده است، فروهر مردمان دارای یک درجه از توانایی هستند، فروهر اورمزد از همه‌کس و همه چیز نیرومندتر است و از آن پس فروهر سوشیانسها و پوریوتکیسان از دیگران قوی‌تر هستند. جانوران فروهر ندارند (فروردین یشت بند ۷۴)؛ اما آفریدگان سنگانه یعنی آتش، آسمان، آب، زمین، گیاه و جباریای نخستین دارای فروهرند (فروردین یشت بند ۸۶-۸۵)؛ فروهرها بزرگ، قوی، نیرومند، بیروزمند و درمان‌بخش‌اند (فروردین یشت بند ۶۵)؛ چون خیال تیزپروازند و به‌دنیاال خواش خواستاران از آسمان برای یاری فرود می‌آیند (فروردین یشت بند ۴۲) ... برای آگاهی بیشتر نک. مقاله نگارنده در مجله چیستا شماره ۲- سال ۲، وادیر ساخت (ترکیب) مردمان.

۲- قالب در ترجمه واژه پیلوی *ewēnag* متن: **𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀**

۳- متن: **𐬀𐬎𐬎𐬀** : *axw*؛ ظاهراً به معنی «وجود»؛ اخو اصلاً یکی از پنج نیروی موجود در تن آدمی است که می‌توان آن را نیروی زندگی، قدرت حیات، دانسی

۴- زاهدسیرم در این فصل از تمثیل و تشبیه، فراوان‌تر از بخشهای دیگر کتاب استفاده می‌کند. آگاهیهای علمی زمان را به‌کار می‌گیرد و برای روشن شدن حسیه‌های مختلف بدن خود، از تمثیل بهره می‌برد. در این بند گردش مواد خوراک را در بدن و جذب آنها به خون و انرژی حاصل از آنها را با دیگ خورشی می‌سنجد که به نیروی انسی که از زیر بدن می‌رسد، زنده است. او به‌ترتیب پنج نیروی موجود در تن آدمی را با پدیده‌های جهان بیرون سنجیده و تشریح کرده است: تن که از کوشک و اسنخوان ترکیب شده است همانند پی بناست که از گل و سنگ و چوب متشکل است (بند ۱)؛ فروهر به بنا (بند ۲)؛ جان به انسی که درون آتشگاه است (بند ۴)؛ و بالاخره روان به فرمانروای تن (بند ۷) همانند شده است

۵- با توجه به دستنویسها، متن به صورت زیر تصحیح شده است:

*be mēnōg ō gētīgān pad čim ud handāzagih,
homānāgih ud nišanag šāyēd - ī šāyēd
būdan - nimūdan.*

۶- متن: **𐬀𐬎𐬎𐬀** *dēw-dār* سرومندی (؟)؛ با توجه به عبارت به **𐬀𐬎𐬎𐬀** *dēwār* تصحیح شد زیرا تصویر را معمولاً بر دیوار می‌کشند نه بر درخت

خواهد بود: "زور ناتسی از هر چهار آمیزه را به اندازه همسوی فرکتند. نیرو را از همه تن <به‌خورد> کشد، <نررا> به ظاهر استوار کند به صورت تخم فراز ریخته شود، بودش و عسفی مردمان از آن باشد."

۷- برای «فروعه نک» یادداشت شماره ۱ فصل ۲۹

۸- آنتسین در ترجمه: *ātaxšīg*؛ متن: *نعم سن سنو که به سم سن سنو* تصحیح شده است.

۹- تقسیم کننده خوراک در ترجمه: *xwarīšn-daxg*؛ متن: *خوارک*
دانش (دست‌نویسها: ...)

۱- متن *gyāg-rōb* «جاروب» شاید «رفتگر».

۱۱- مراحل رشد جنین را در رحم مادر بیان می‌کند. مرحله اول، تحول از حالت تخمی به گویزیگی (جفت شدن تخمه نر و ماده) و مرحله دوم تغییر از حالت گویزیگی به پرخونی (بیولوژی: *frēh-xōnīh*) است. پس از مرحله دوم است که اندامها پدیدار می‌شوند و به تدریج شکل می‌گیرند.

۱۲- «جرف بیخ زده» در ترجمه: *afsard-snēxr*؛ متن: *افسرد سنو*

۱۳- اندامهای حرکتی، در ترجمه: *handāmān ī abzārīg*.

۱۴- منظور از مطالب بند ۳۸ این است که «روان تنی» یا تن است که در پیوسته یادآورده یا پاداشی می‌یابد و سبب آن این است که او هم قادر است و هم دانا و اندیشه، آرزو و گفتار آدمی از او مایه می‌گیرد و این دو ویژگی قدرتمند بودن و دانا بودن است که به او امکان می‌دهد تا آنچه نمی‌داند بیپرسد و دانسته‌های خود را با برهان و دلیل به‌کار برد، پس اگر چنین نکرد و از روی نادانی کاری انجام داد، مستوجب کیفر است.

۱۵- «عم نژادان» در ترجمه: *ham-gōhrān*

۱۶- «هارستوس» اصطلاحی است برای دوره سه روزه پس از مرگ، روان مرده از آن‌گاه که جان از تنش بیرون می‌رود. بالای سر اوست و سپیددم روز چهارم. این جهان را ترک می‌گوید و تن را تنها می‌گذارد. برای اشتقاق لغوی واژه نک، نوهرگ ج ۲، ص ۱۷۵

۱۷- متن: *widimušt ēstēd dušmenān* «همه دشمنان»
(ZP. p. 214 No. 1) به *دشمنان* تصحیح شده و عبارت.

widimušt ēstēd dušmenān «همه دشمنان» ترجمه شده است.

۳۰

۱- در زمینه مطالب این فصل و انطباق آگامیهای علمی آن با مثنیهای فارسی نو نک. مقاله نگارنده در مجله چیستا سال ۲ شماره ۲ "آفسرد ساخت (ترکیب) مردمان"

۲- نیروی «دانشی» در متن از قلم افتاده است. با توجه به بند ۳۶ همین فصل افزوده شده است.

۳- لایه در ترجمه واژه بیلولوی *tōf* : *۱۳۰۱۳*

۴- این نگاره با آنچه در بندهای ۵ تا ۱۲ آمده است، تطبیق نمی‌کند. بر مبنای مطالب متن، نگاره را به طریق زیر باید ترسیم کرد:

کیوان: موی

لورمزد: پوست، موی

بهرام: رگ، پوست

مهز: بی، رگ

اناعید: گوشت، بی

تیره: استه، گوشت

ماه: مفر، استه

استه، گوشت

گوشت، بی

بی، رگ

رگ، پوست

پوست، موی

چوی

۵- سودا، در ترجمه: *wiš ī suxr* «زرداب» و *wiš ī syā* «فروانداخته

شوده» در ترجمه: *ōsānīhēd*؛ متن: *وسانیه*

۶- واژه‌ای که در این بند «چکر» ترجمه شده در متن: «عور» املاء شده است. از آنجا که گنگر از فراز ریختن تخم است، احتمال دارد بتوان واژه «متر را کفر» *nar*، تصحیح کرد و در چنین صورتی، ترجمه بخش اخیر این بند چنین

۱۸- در متنهای زردشتی سمت جنوب اورمزدی و سمت شمال اهریمنی است. اهریمن خود از سمت شمال عجوم می‌آورد. بدین روی است که آنان که نیک اندیشیده و نیک گفته و نیک کرده‌اند از سوی جنوب و آنان که بد کرده‌اند از سوی شمال حرکت می‌کنند. جامه تاریک و روشنی که در این بند بدان اشاره شده است، همان کردارهای نیک یا بد مردمان است، که بر روان اندر راه آنان برسانیده می‌شود و در حقیقت اوست که کثیر با پاداش می‌بیند.

۱۹- متن: (۱۱۵) بیلی (ZP. p. 215) که بیروی از او بهار (و) گزیده‌ها (ص ۲۸۸) آن را با tar است. حقیر، تصحیح کرده و ترکیب tar-xwarišnān را، خوراکهای پست، ترجمه کرده است. در این جا واژه lajan خوانده شده و این با توضیحی که از آن شده و برابر «چرک تن» گفته شده است مناسب است دارد.

۲۰- «چرک تن» در ترجمه ōsānišn ī az tan متن: (۱۱۳) بیلی (ZP. p. 215)

واژه نخست را به ōsānišn تصحیح می‌کند. در این جا از نظر بیلی بیروی شده است. ōsānišn یعنی «آن خه که فرو می‌افتد» و آنچه از تن در می‌افتد همان «چرک» یا «گند» بدن است.

۲۱- متن: (۱۱۳) بیلی بهار ēdōn payg به عقیده ایشان واژه payg هزواوشی برای است و با «بتیر» عربی ارتباط دارد (نگ). گزیده‌ها ص ۱۲۵، اساطیر ص ۱۱۳ زیرنویس ۴)

بیلی آن را dīl می‌خواند (ZP. p. 216) انگلساریا عبارت را به صورت

ast niwēygar می‌داند (ص ۱۲۶ زیرنویس ۲۷) اما ترجمه او از عبارت روشن نمی‌کند که آن را چگونه خوانده است. نگارنده تصحیح انگلساریا را درست می‌بخشد و واژه را niwēygar نویسد. «نویسد» معنی می‌کند. niwēygar صفت ناعلی از مصدر niwastan «نویسد» است.

۲۲- «نرمندان» در ترجمه ham-kirrōgīnā

۱- بیوسته در ترجمه anāspēn

۱- «کتابهای مختلف» در ترجمه $\text{nibēgān hambedīgān}$ ظاهر است. این اصطلاح معرف کتابهای گوناگونی است که نویسنده از تک تک آنها نام نمی‌برد. کسانکا چنین می‌پندارد که نام کتاب دیگری از زانسیرم است: تک. پیشگفتار.

۲- «تم» (اوستایی: yima) در اوستا و متنهای دینی فراوان از او سخن رفته است. دوران شهریاری او عصر طلایی زندگی ایرانیان است. او کسی است که «ور» یا «دزی» ساخت و در آن از مهر آفریده‌ای جفتی گرد آورد تا پس از برف و طوفان سخت، نژاد آفریدگان همچنان برجای بماند. او بر اثر گناهی که مرتکب شد از اوج قدرت به زیر افتاد و فرّه از او گسسته شد و سرانجام به وسیله «سپیتور» (اوستایی: spityura) برادر خویش با اره به دونیم شد. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No. 406.

۳- «گرساسپ» (اوستایی: karasāspa) بیملوان داستانی ایرانی فرزند θrita جوانی مجعد موی گرزدار است که اژدهای شاکدار مرداویبار اسب او باز را می‌کشد و با دیو «گندرو» (اوستایی: gandrawa) نبرد می‌کند و بر او پیروز می‌شود. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No. 216. او یکی از جاویدانان است و غالباً با صفت «نرمندی» ستوده می‌شود. نام دیگری که برای او آمده «سام» است برای آگاهی بیشتر نک. پیشتر ج ۱ صص ۲۰۷-۱۹۵.

۱- این فصل را زفر (Z. pp 343-354) آوانویسی و ترجمه کرده است. اشاره‌هایی که در یادداشتها به کار زفر شده گرفته شده از همین ترجمه و آوانویسی است.

۲- متن: asāyag انگلساریا (ص CXVI) و زفر نیز چنین خوانده است. این قرانت با متن سازگار نیست. چه در این بند گفتگو از معاد جسمانی و روحانی است. به بیروی از بهار (و) گزیده‌ها صص ۱۴-۱۳) واژه به gyāniḡ (جانی) تصحیح شده است.

۳- متن: ham-dō انگلساریا (ص CXVII) زفر ham-joy و قرانت

او با متن مناسبتر است. واژه را ham-gund همگروه نیز می‌توان خواند اما با توجه به متن روایت پهلوی مکه در یادداشت ۴ درباره آن گفتگو شده است. قرائت زنر بر همه صورتهای دیگر برتری دارد

۳- مطالب این بند به‌طور کلی بر دانایی اورمزد و آگاهی او از چندی و چونی پدیده‌های گیتی تاکید می‌کند و بیان کننده این نکته است که دانش اورمزدی کامل است و در آن زاویه تاریکی وجود ندارد آنچه برای مردمان با چشم سر قابل دریافت نیست، برای او روشن و آشکار است. عبارت زادسپرم را اشاره روشن‌تری در روایت پهلوی (فصل ۲۲) تایید می‌کند:

"... و زردشت گفت: «که دانایی تو (= اورمزد) چگونه است؟» اورمزد گفت که: «دانایی من ایچون است که اگر شیر همه چیز را اندر جامی گیرند من یکی یکی را جداگانه توانم گفتن که از پستان که است، و اگر همه آب جهان را دریگ جا گذارند، یکی یکی را جداگانه دانم گفتن که از کدام چشمه است، و اگر همه گیاهان جهان را خرد بفسارند دوباره به‌جای خویش توانم نهانم. بهار عبارت را به‌گونه‌ای دیگر تصحیح کرده است. نک. و. گزیده‌ها ص ۷۳

۵- این روشنی که از آن نام می‌برد، روشنی بزرگی است که خورشید از اورمزد پذیرفته است، در اوپسین روز این روشنی از خورشید پایه بر زمین می‌تابد، نیمی از آن به کیومرث و نیمی دیگر به همه مردمان که از نژاد او هستند، نرمی آمیزد. نک. فصل ۲۵ بند ۵۹ همین کتاب.

۶- مَشی و مَشیانه نام نخستین آفریده مرد و زن است که به‌پیکر ریپاسی یک ساقه یا پانزده برگ همانند هم قد و به‌هم پیوسته از تخمه کیومرث که چهل سال در زمین نگهداری شده بود، برآمدند. روان در میان این دو هم بالا و همانند آنان جداگانه روید و این در آفریده از گیاه پیکری به مردم‌پیکری تغییر پیدا کردند و روان نیز به میثوی در آنان داخل شد. داستان رشد و پرورش این در و سپس رواج نسل آدمیان از آنان در بندهش مشروحتر از متنهای دیگر آمده است. نک. پژوهشی در اساطیر صص ۱۴۱-۱۳۷. برای گونه‌های مختلف املائی واژه مشی و مشیانه در متنهای پهلوی فارسی و عربی نک. ماه فروردین روز خرداد صص ۶۵-۶۲

۷- متن افتادگی دارد، چه نام هشتمین آفریده اورمزدی در متن نیامده است. زنر (ص ۳۴۴) آن را چنین تصحیح کرده است: نخست که آسمان را ترتیب دادم... دیگر که زمین را... سوم که خورشید را آفریدم چهارم که ما را آفریدم

«پنجم که ستاره را آفریدم» ششم که اندر گیاهان بسیارگونه رنگ و مره آفریدم...»

گفتنی است که واژه‌ای که «مزه» ترجمه شده است در متن به صورت *𐬀𐬎𐬎𐬀* املاء شده است و زنر آن را *čāšišn* خوانده است. بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۸۴) از زنر پیروی می‌کند و ظاهراً با توجه به واژه «بخش»؛ گدازش پژوهشی در فارسی نو، احتمال می‌دهد که واژه متن نیز درست باشد و باید آن را *paxvišn* رسیدن و آبدار شدن میوه، خواند. انکلساریا (ص CXVIII) واژه را «زینت» ترجمه کرده و نظر او بهتر از دیگران است. واژه را باید املائی برای *𐬀𐬎𐬎𐬀*: *pēsīšn* «زیور، زینت» دانست.

۸- متن: *𐬀𐬎𐬎𐬀* و *𐬀𐬎𐬎𐬀* (یکی از دست‌نویسها: *𐬀𐬎𐬎𐬀*) زنر ظاهراً ضبط دست‌نویس را معتبر می‌گیرد و در اینجا نیز از او پیروی شده و واژه *paymār* خوانده شده است. انکلساریا (ص CXVIII) با نشانه پرسش: «نخست» بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۵۸): *𐬀𐬎𐬎𐬀*: *ōstād*.

۹- متن: *𐬀𐬎𐬎𐬀*: *ham-bišn* «قرانت و معنی واژه از آقای احمد تفضلی است. نک. به مقاله ایشان در *Acta Orientalica*, 1974, p.117 زنر (ص ۳۴۵) آن را *han-bašn* خوانده و «همبستر» (ص ۳۵۱) معنی کرده است و بهار نیز از او پیروی کرده (و. گزیده‌ها ص ۳۱). انکلساریا (ص CXIX) *hu-basn (?)* «زیورهای خوب».

۱- به‌طوری‌که نویسنده در آغاز بند ۲۰ گفته است مطالب این دو بند برگرفته شده از متن اوستاست اما نگارنده اصل عبارت اوستایی آنرا نیافتاده است

۱۱- قسمت اخیر بند ۲۲ با مختصر تصحیحی چنین است:

ēdōn-iz zarmān šēwan/šēn, mōyag. ēdōn-iz sēj, frāybūd ud abēbūd.

و حال آن‌که نویسنده در بند ۲۲ «زرمآن و سیج» را در کنار «خشم» و «زمستان چهار سپاهید سالار امریمن می‌داند که در کنار آن، که سپهسالار اوست، به تعبیه و آرایش دیگر نیروهای امریمنی می‌پردازند

۱۲- نویسنده در بند ۳۶ و ۳۷ «دیر» از را دارای جنبه‌های گوناگون توصیف می‌کند یعنی نخست سه بخش «چیری»، «بدون چهر یا شهوت» و «بیرون از چهر» را تجلیهای اصلی او می‌شمارد و سپس هر یک از این سه بخش را دارای دولایه

۳۵

- ۱- در این فصل از همسانی هفت دهمید هفت بیمرگ، هفت کشور و برخی دیگر از پیوندهای جهانی با هفت امشاسپند سخن رفته است؛ می‌توان پنداشت که این همانندی، نمودار تقدس عدد هفت نیز هست. در پیشگفتار همین کتاب در این باره بیشتر گفتگو شده است.
- ۲- در آغاز بند، از عنث جاویدان گفتگو شده اما نام شش تن آنان یاد شده است عبارت: «یکی پیشوتن که چهره‌میان خوانده شده با توجه به متنهای دیگر افزوده شده است. در این جا لازم به یادآوری است که نام هفت جاوید در متنها با یکدیگر اختلاف دارد. در این باره نک. مقاله نگارنده در مجله فرورم سال دوم شماره ۵ و ۶. امروز و شهربور ۶۴ «بیمرگان و غرشگر کرداران».
- ۳ و ۴- دربارهٔ «گرماسپ» و «کیخسرو» و شیوه بی‌مرگی آنان و اختلافی که میان مطالب مذکور در متنهای فارسی میانه دربارهٔ آنها دیده می‌شود نک. مقاله نگارنده، یاد شده در یادداشت پیش.
- ۵- شش تنی که در این چند بند از آنها یاد شده است شش تن از یاران نخستین زردشت هستند که او را در سختیها یار و در دشواریها فریادرس بوده‌اند «میویوما» یسرعموی زردشت، گشتاسپ، پادشاه کیانی «هورنی» عصر او، «فرتوشتر» برادر جاماسپ و پدرزن زردشت، «جاماسپ» دانای دربار گشتاسپ. این چند تن همگی در کنار یکدیگر در پسن ۵۶ ستوده می‌شوند و از معدود افرادی هستند که در گاهان از آنان نامی به‌میان آمده و مورد ستایش زردشت قرار گرفته‌اند.
- در کتاب IPN در زیر نام هریک از این چند تن، اشتقاق لگوی نام آنان و اشاره‌های متنهای مختلف دربارهٔ هریک گردآوری شده است.
- ۶- نک. یادداشت شماره ۲۸ فصل سوم.
- ۷- گاو هدعیوش (بهاری: *hadayōš hadahyōš*)، گاوی است که در فرشگرد از پیه و چربی او داروی بی‌مرگی می‌سازند. زادسپرم در بند ۶۰ همین فصل اشاره می‌کند که «شیر و چربی گاو هدعیوش خوردنی شایسته‌ای برای مردم دوران فرشگرد است». بندهش (ص ۱۹۴): «بیش بر رستاخیز (پهلوی): *rist-wirayih* را سوشیانس یا یاران کنند و گاو هدعیوش را بدان یزش کنند. از پیه آن گاو و موم سپید آئوش می‌سازند و به همه مردم دهند، همه مردم جاودانه بی‌مرگ شوند».

- دیگر می‌داند بنابراین آندوختن از راه دزدی، خست، دفع و جذب، گزسنکی و تشنگی مظاهر ششگانه دیو آزند.
- ۱۳- چنین است متن و ظاهراً مراد از «آرزوی بر هرنیکی که بینه یا شنود» آن هم در مورد دیو آرنجیه منفی آرزوه است نه مثبت آن.
- ۱۴- در این بند واژه‌ای که «کم سودی» ترجمه شده است، در متن *šauv-šauv* یا *šaw-šaw* شده است زفر و به پیروی از او بهار (زروان ص ۲۴۶ و گزیده‌ها ص ۲۹۶) آن را به *kam-sūdih* تصحیح می‌کنند. انگلساریا (ص ۱۴۵ زیرنویس ۳) گمان می‌کند که *šaw-šaw* کسب پروا است. نگارنده چنین می‌پندارد که واژه *šaw-šaw* است و *sawih* اسم است از ریشه *šav-* «افزودن، سود دادن» و بنابراین معنی ترکیب همان «کم‌سودی، کم بهرگی» است.
- «عملاً می‌کشید» در ترجمه *pad kunišn kušid*.
- ۱۵- «ناپود شده» در ترجمه: *ānābīhed*.
- ۱۶- دربارهٔ سال شمردنی (غیرکیبیسه) و هیزگی (کیبیسه) نک. یادداشت شماره ۵ فصل ۲۵ و گاه شماری در ایران صص ۴۰-۱۱.
- ۱۷- متن: *šauv-šauv* «میخ و مه» واژه متن ظاهراً املایی است برای *šauv-šauv* (ص ۳۰۵): *mēš* «میخ» بهار (و گزیده‌ها ص ۳۰۵): *mēš* «میخ و مه» واژه متن ظاهراً املایی است برای *šauv-šauv*؛ *miznē* «سپنم» (۴).
- ۱۸- متن چنین است: *šauv-šauv* «میخ و مه» زفر (ص ۳۴۷): *mēš* «میخ» بهار (و گزیده‌ها ص ۳۰۵): *mēš* «میخ و مه» واژه متن ظاهراً املایی است برای *šauv-šauv*؛ *miznē* «سپنم» (۴).
- زفر (ص ۳۴۷) و به پیروی از او بهار (و گزیده‌ها ص ۲۷۴، ۲۷۵ و ۲۸۷) عبارت را چنین تصحیح کرده است *zamīg ēr-dārišn ul-dārišn ī gōr ud čagād bekarō.*
- نگارنده چنین گمان کرده است که نیازی به تصحیح واژه *šauv-šauv* به *šauv-šauv* نیست، چه *taxt* دربارهٔ *gōr* آمده و اولی «هموار» و دومی «گود» معنی می‌دهد.

- ۱۹- آنچه در این بند از قسائنه‌های رستاخیز بیان شده است و آن دیدار باره‌ای آتشین است. اسب ماننده، آتش بیکر و مود شکل است. در متنهای دیگر دیده نشد و اصولاً ارتباط این نشانه با نبرد بود شبانروزی دیوان و ایزدان در آغاز آفرینش پروشن نیست.

۸- متن: wādrag و wādrang و sang و sag که املاء دیگری است برای واژه kangdiz :
 به تیناس یا sag و sang و wādrang و wādrag و ...

نک. مقاله نگارنده در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۲ شماره ۲ تابستان ۶۳ «سجیل» در زمینه ساختمان و ویژگیهای گنگدز در متنهای فارسی میانه نک. مینوی خرد صص ۱۴-۱۳۹

درباره گنگدز و همانندی آن با سیاوشگرد نک. مقاله دکتر بهار در شاهنامه شناسی صص ۲۶۸-۲۶۱

۹- این هفت موبدی که از آنان در این بند نام برده شده است هفت موبد تهیه کننده شیرۀ هوم هستند. اینان هر یک هنگام یزش در جایی خاص می‌نشینند و آیین یزش را به جای می‌آورند. امروزه وظیفه این هفت موبد را دو تن، یعنی زوت و رثویشگر انجام می‌دهند و به همکاری هفت موبد در تهیه هوم نیازی نیست. زوت (اوستایی: zaotar - در سمت شمال می‌نشیند و آبردار (اوستایی: abardat -) و فربردار (اوستایی: frabaratar -) و رثویشگر (اوستایی: raθwiškara -) در سمت مشرق و آذروخش (اوستایی: atrowaxš -) آسنودار (اوستایی: āsnatara -) و هاوانان (اوستایی: hāvanan -) در سمت مغرب و به آیینی خاص مراسم یزش را به انجام می‌رسانند. برای آگاهی بیشتر نک. ویسیرد صص ۳۵-۳۴

۱۰- متن: hamān xwānēnd (ص ۵۴) یادداشت

۱- hamāgān ašnavēnd : (ص ۵۴) یادداشت
 ۱۱- زردشتیان اوقات روز را به پنج بخش تقسیم کرده و بر هر یک نامی خاص اطلاق می‌کرده و آنرا «گاه» می‌گفتند. ۱- هاوانگاه (پهلوی: hāwan اوستایی: hāvanay - «سپیده‌دم»، ۲- ربیوهین گاه (پهلوی: rapihwin اوستایی: rapiθwina - «نیمروز»، ۳- اوزیرینگاه (پهلوی: uzērin اوستایی: uzayirina -) ۴- اپی سرورسرمگاه (پهلوی: ēbsrūsrīm اوستایی: aiwi.srūθrima - «شامگاه» ۵- اشهین‌گاه (پهلوی: ušahin اوستایی: ušahina - «خفتن».

۱۲- «گاوم» در فارسی نیز فراوان به کار رفته است و نام دیگری است برای نظیر یا گزنا که به شکل «دم گاوم» بوده است نک. لغت نامه زیر «گاوم».

«سور زرین» در ترجمه ترکیب پهلوی: $\text{surāxōmand ī zarren}$ که خود ترجمه‌ای است از: suvram.zaranaēnīm اوستایی که سلاح جم در گسترش زمین بوده است. این ترکیب اوستایی در وندیداد (فرگرد دوم بند ۶ و ۱۰) نیز مانند این بند از زامسپرم به «سورآخدار زرین» ترجمه شده است (نک. وندیداد پهلوی صص ۲۵ و ۲۷).

۱۳- «انجمن ایست و استران» انجمنی است که در پایان جهان برای رسیدگی به کارهای مردم تشکیل می‌شود؛ توصیفی که درباره این انجمن در بندهش آمده است. با زامسپرم اختلاف اساسی ندارد. بندهش (ص ۱۹۲) پس انجمن ایست و استران (پهلوی: isatwāstarān) باشد که مردم بر این زمین بایستند، در آن انجمن هر کس نیک کردار بود. «یاداش» کار خویش ببندد. پرهیزگار از گناهکار آن‌گونه پیدا «باشد» که گوسپند سفید از گوسپند سیاه «پیدا» باشد؛ در آن انجمن، پرهیزگاری که گناهکاری دوستش بود، آن گناهکار از آن پرهیزگار گله کند که چرا در گیتی از کردار نیک که تو خود ورزیدی، مرا آگاه نکردی، اگر همان‌گونه «باشد» و آن پرهیزگار او را آگاه نکرده باشد، آن‌گاه او را در آن انجمن شرم باید. شبیه به همین مطلب را زامسپرم نیز در بند ۴۲ و ۴۳ همین فصل آورده است آن‌جا که می‌گوید: «گناهکاران پرهیزگاران را بخوانند؛ که مان ای پدر و برادر و شوهر زن و دوست من بچيست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاموختی و...».

۱۴- متن: šnūman و šnūman pūrsēnd (ص ۵۴) یادداشت

صورت دیگری است از xšnūman که برابر اوستایی: xšnaoθra است و «خشنویدی» معنی می‌دهد. در این جا ترکیب احوال پرسند، معنی شده است بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۵۴) احتمال می‌دهد که pēsānīg (ص ۳۶) باشد و از آن معنی «سرنوشت» را درمی‌یابد.

۱۵- «آسمان»، «زامیاد»، «مار اسپند» و «انگران» به ترتیب نام روزهای ۲۷، ۲۸،

۲۹ و ۳۰ هرماه است.

۱۶- متن: šasabih «حکومت» بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۹۷):

«جهش، خیز، شاید: قدم، گام»- انکلساریا آن را معنی نکرده است

۱۷- در بند ۲۷ و ۲۸ تقابل نیروهای اورمزدی و اهریمنی نشان داده شده

است و پیداست که این مبارزه و مقابله باید به سود نیروهای اورمزدی پایان

پذیرد تا زمینه فرسودگی فراهم گردد. اهریمن هفت دیو بزرگ (پهلوی : kamāl dēw) را برای برابری با هفت امشاسپند از آغاز آفریده است. ایشان عبارتند از ۱- اکرمن (نگ، یادداشت ۴۵ فصل سوم) در برابر بهمن ۲- اندر (پهلوی: andar) اوستایی: -indra در برابر اردیبهشت، ۳- ساوول (پهلوی : saul) اوستایی: -saurva در برابر شهریور، ۴- نانگهئید (پهلوی : nānghēd) اوستایی: -nānghaiθya در برابر سپندارمذ، ۵- تریز و زریز (پهلوی: tariz و zariz) اوستایی: -zairiθaurviy در برابر خرداد و امرداد. در بندهش از آفرینش دیوان در فصلی جداگانه سخن رفته و وظیفهٔ عریک از آنان برشمرده شده است (نگ- پژوهشی در اساطیر ایران صص ۱۲۸-۱۳۲)

۱۸- چنین است متن و به دقت دانسته نیست چه کسی شاخه‌ای در دست دارد

۱۹- ستاره پایهٔ ماه پایه و خورشید پایه سه طبقه نخستین آسمان هستند در این باره نگ- یادداشت شماره ۱۷ فصل اول.

۲۰- دجنت شود، در ترجمه: namāhēd

۲۱- این روشنی ایزدی همان است که در بند ۵۹ همین فصل از آن گفتگو شده است یعنی آن فروغی که پس از مرگ کیومرث برای نگهداری به خورشید سپرده شده تا در واپسین روز آن را به زمین فرو فرستد و نیکی از آن را درکالبد کیومرث فرو دهد و نیمه دیگر را میان همه آفریدگان به تناسب شایستگی آنان بخت کند. بنابراین از چنین فروغی تنها نیکان برخوردارند و میزان برخوردارگی آنان متناسب با نیکیهایی است که در گیتی از آنان سرزده است.

۲۲- در دو بند اخیر، نویسنده لزوم درجه بندی نیکان و کرفه اندیششان را یادآور می‌شود. درست است که خوبان در این که فرمان اورمزد را گردن نهاده و نیگورگاری ورزیده‌اند مساویند اما کوشش آنان در این کار یکسان نبوده است بنابراین باید به میزان عمل خوبی که انجام داده‌اند پاداش ببخشند و به اورمزد نزدیک شوند و تنها این ملاک بهره‌وری آنان از روشنی اورمزدی است و پس، و این پوشش برافزوده‌ای است که بر نیگورگاران می‌زیبد

۲۳- شیر و چربی گاو مدهیوش، همان داروی انوشکی است که خوردن آن زندگی جاوید را ممکن می‌سازد نگ- یادداشت شماره ۷ همین فصل

فهرست مطالب

پنج - نه	بینگفتار
یازده - چهارده	یادداشت‌های پیشگفتار
۴-۱	۱- درباره آمیزش سینتیمیو و گنامینو
۷-۵	۲- درباره در آمدن اعرین بر آفرینش اورمزد
۱۷-۸	۳- درباره مقابله با آن آلودگی ...
۲۰-۱۸	۴- درباره آمدن دین به زمانه
۲۱	۵- درباره پیدا بودن قره زردشت ...
۲۱	۶- درباره بینوستگی خروج ستوده زردشت
۲۲	۷- درباره بازیبوندی زردشت ...
۲۴-۲۲	۸- درباره کوشش سخت دروغ ...
۲۴	۹- درباره برادرانی که دشمنان زردشت ...
۲۶-۲۴	۱۰- درباره آزمایشهایی که ...
۲۷-۲۶	۱۱- درباره مخالفت او با زایشوران
۲۸-۲۷	۱۲- درباره مجادله او با بدان
۲۸	۱۳- درباره آرزوی پرهیزگاری او
۲۹-۲۸	۱۴- درباره سرشت بخشایشگر او
۲۹	۱۵- درباره رادسروشنی او
۲۹	۱۶- درباره رضا کردن عوسهای ...
۳۰	۱۷- درباره بخشایش او ...
۳۰	۱۸- درباره گزینش خوب زن ...
۳۰	۱۹- درباره بقا و تیرفتنش ...
۳۱	۲۰- درباره آمدنش به سی سالگی ...
۳۲-۳۱	۲۱- درباره آمدنش به صیرسگی
۳۴-۳۳	۲۲- درباره سوال پرسیدن زردشت
۳۴	۲۳- درباره هفت دیدار دین ...
۳۶-۳۵	۲۴- درباره کمال دین
۳۶-۳۷	۲۵- درباره آنچه از پیش ...
۳۷	۲۶- درباره سه قانون ...
۳۹-۳۸	۲۷- درباره پنج خوی آسرونان ...

الف - فهرست واژه‌ها

الف - اوستایی

āat	71	fradaḵafšū-	90
abərət-	126	frašaoštra-	113
ahūm.stūt-	114	frašō.čarətar-	74
airyaman-	115	frašō.kərəti-	73
airyaman.išya-	116	fravašī-	116
airyana-vaējah-	92	frayah-	105
airyāva-	103	frāyō	105
aiwi.srūθrima-	126	gandrəwa-	121
aka.manah-	92	gao.kərəna-	90
apaošā-	84	garō.dəmāna-	75
angrō.mainyu-	71	gay-	87
aodāešu.ranghayaš	108	gəuš.urvan-	78
arəzahi-	90	haēčaṭ.aspa-	102
ārmaiti-	99	hana-	108
asmō.xvanvant-	113	hanghauruš-	113
āsnatar-	126	haoma-	82
asnō.xvanvant-	113	harətar-	103
atəvaxš-	126	hāvanan-	126
ānəvan-	80	hāvanay-	126
aurvaṭ.aspa-	102	hvōgva-	113
avāraoštri-	113	hyaona-	113
bərəzavant-	103	indra-	128
bərəzi.savangha-	85	-išya-	116
čaeōasta-	86	jafra-	87
čaxšni-	102	karapan-	113
čaxšnu-	102	karš-	89
dāityā-	77	karšvar.van-	89
dūraē.srūta-	103	ka.xvarəša-	105
frabərətar-	126	kərəsāspa-	121

۴۱-۴۰

۲۸- درباره سه بخش مین ...

۴۲-۴۱

۲۹- درباره ساخت مردمان از تن جان و روان

۴۴-۴۳

۳۰- درباره ساخت مردمان

۵۲-۵۱

۳۱- درباره مردبیکر و کنیزبیکر ...

۵۴

۳۲- درباره چهار پیشه ...

۵۵-۵۴

۳۳- درباره فرشوشتن راد و راست

۵۵

بیان نوشت

۶۲-۵۶

۳۴- درباره فرسکردکرداری

۷۰-۶۲

۳۵- درباره فرسکردکرداری ...

۱۲۸-۷۱

یادداشتها

۱۶۳-۱۲۹

فهرستها

کوتاه نوشتهها

بند	ب
بارتلمه	بار
جلد	ج
دینکرد	د
سطر	س
صفحه	ص
از صفحه ... تا صفحه	صص
فصل	ف
نگاه کنید	نگ
واژه نامه	و

کوتاه نوشت نام کتابهای لاتین در جلو نام و مشخصات هر کتاب درون کمانک داده شده است. نک. فهرست کتابها و مجلات خارجی.

نشانه‌ها

- (=) معنی واژه و یا توضیح مطلب
- () شماره‌های درون کمانک به یادداشتها بازگشت می‌دهد.
- < > واژه‌ها یا عبارتهایی که بر متن افزوده شده است.
- [] واژه‌ها یا عبارتهایی که از متن کاسته شده است.

abar āsuft	107	āsuftan	107
abar-sēn	89	ast	120
abaxšišn	101	astwihād	76
ābaxšišn	81	ašō-āgāhīhā	81
abēsīhēnīdan	81	āšōbēd	73
abēsīhēnišn	81	āšōbīhēd	73
abrān	85	ātaxšīg	119
abzōnīg-mēnōg	71	āwarēd	73
abzōnīg	85	āwarīhēd	73
afsard-snēxr	119	axw	117
ahlawān-agāhīh	81	azān	105
āhr	95	bālistānīhā	108
ahunawar	71	barēnd	101
āhūn	90	bārestānīhā	108
āhūnīg	93	be mušt	84
āhūnīgān	84	be patāē	107
ānābīhēd	124	buland-sūd	85
anāspēn	120	burēnd	100
andar	128	čandēd	73
argastān	108	čandīhēd	73
argistān-ōdā	108	čāšišn	123
a, istān ī ōdhāvō	108	čašm	86
arig	103	čēčist	87
arj	103	dahīdag	98
arij	103	dahīdan	98
aryastān	108	dāraja	111
asāyag	121	dāštāg būd	98
āsiftan	107	dēwār	117
āsn xrad	82	dēw-dār	117

maišyōi, māngha-		urvazišta-	85
maišyōi.zarəmayā-		us.həndava-	110
manuš-čiθra-	99	ušahina-	126
maθra.spənta-	96	ušī.dam/ušī.đam	110
mazda.yasna-	98	uzayairina-	126
nānghaiθya-	128	vačas- [taštī-]	77
pat-	107	vaēdišta-	103
pūitikā-	85	vānghvī-	86
pūtay-	85	vāstrya-fšuyant-	80
rānghā-	86	vayu-	75
rapiθwina-	126	vāzišta-	85
ratū-	111	vīdašafšū-	90
raθaē.štar-	80	voḥū.frayāna-	85
raθwiškara-	126	voḥū.manah-	82
saēna-	114	voḥu.namānghō	113
saurva-	128	vouru.barəštī-	90
sav-	124	vouru.ǰarəštī-	90
savahi-	90	vouru.kaša-	84
spəništa-	85	xšnacθra-	127
spənta-	99	xvaniraθa-	90
spəntō.mainyu-	71	yima-	121
spityura-	121	zairi-	128
sraoša-	97	zaotar-	82
suwraṃ.zarānaēnim	127	zaotar-	126
tačan tačət.āp-	113	ziʔri-	114
taurviy-	128	zurvan-	74
θrita-	121		
upāiri.saēna-	89		
urvāp-	87		

پ = فارسی باستان

fravartī- 116

ham-gund	122	kē	106
hamihēd	128	kunišngarān	108
ham-kirrōgihā	120	laʃan	120
ham-ʃōy	121	mādiyān	73
ham-ʃuxihist	93	maguān	111
han-bašn	123	māhīg	93
handāmān ī abzārīg	119	manuščihr	99
hār	95	mēʃ	124
hardār	102	mivān	111
harkitārašn	102	miznē	124
hu-basn (?)	123	muštan	84
hu-fryān	85	nāmīg	86
hyōn	113	nānghēd	128
hāwan	126	nar	118
hazān	105	natargā	106
isatwāstarān	127	navāzag	100
ʃahīdag	98	nibēgān hambediḡān	121
ʃud dad	87	nihāg	106
ʃud gad	87	nihang	84
ʃud gid	87	nihān-wināhīdag	107
ʃud ʃīd	87	niwastan	120
ʃux	93	niwēygar	120
ʃuxtan	93	niyāyišnōmandih	114
kagdiz	126	ōsānihēd	118
kamāl dēw	128	ōstād	123
kam-sawih	124	padē	107
kam-sūdih	124	padīdan	107
kangdiz	126	padīrag-ēstišnīg	75
karb	112	padistād	72

dēw ī margih-kardār	79	gēnōg	92
dil	120	gēnōg/wēnōg	92
dil [ag]	84	gētīg-rāyēnisnih	99
druwandān an-		gid	87
arzānīgān	114	gōhrag-gōhrag	107
dwārē	107	gōr	124
ēbsrūsrīm	126	gōšān-srūd-xrad	82
ēdōn	120	gōz	91
ēwēnag	117	gōzag	103
farrāh	101	gūmān-sahišnīhā	81
farrāh-kāstārān	105	gumēzišn	72
frāh	105	gumēzišn	78
frāt	105	gwārag	107
frawahr	117	gyāg-rōb	119
frāk-zīwišnān	85	gyānīg	121
frāy	105	hād	71
frašagird	73	hadayōš hadahyōš	125
frašagird-kardār	74	hamāgān ašnawēnd	126
frašagird-kardārīh	73	hamān xwānēnd	126
fraškardārīh	73	hamāyīgihā	81
frē	105	ham-bišn	123
frēh-xōnih	119	hambūsišn	95
frēnō	101	ham-dōʃ	121
frēnī	101	ham-dōšast	92
ganāg-mēnōg	71	ham-dranʃēnīdan	80
garmāb	87	ham-drōʃēnīdan	80
garōdmān	75	ham-drōzēnīdan	80
gašt-kōf	94	hamē padē	107
gāw ī ēk-dād	76	ham-gōhrān	119

usēn-dām	110	wēnīg	92
usēn-kōf	110	wēnōg	92
usixš	105	wīnūg	91
uśahin	126	wiśādagīh	75
uzērīn	126	wiśēg	106
uzwārdān	79	wiś ī suxr	118
vadag	100	wiś ī syā	118
vadagān	100	wizārīhēd	73
vadast	105	wizārišn	96
vādišt	103	wizāyišnīg	75
vasman	105	wizīnīhist	107
vātrīgā	106	xār	95
vinābag	100	xazēndagān	84
vīzak	103	xrad ī harwisp-āgāh	110
wadag	100	xšnūman	127
wādrag	126	xwāhišnīhā	115
wādrang	126	xwarišn-baxg	119
wan ī harwisp-tōhmag	90	xwarrah	96
wan ī ŷud-bēš ī was-tōhmag	90	xwaš-xwārīh	92, 93
		xwāyišnīhā	115
wan ī was-tōhmag	90	xwēšīh	105
war	110	zadār-kāmag	71
wāyendag	93	zardušt	106
wāyendagān	84	zarīz	128
wāy ī ŷud-gōhr	76	zufr	87
wāy ī wattar	75	zurwān ī a-kanārag	73
wāy ī weh	75	zurwān ī dagrand-	
wāzišt	85	xwadāy	73, 7
weh-franaftār	85		

padistādan	72	sōzišnīg	76
padist burd	81	spandarmad	99
pah	93	speništ	85
pārs	89	spihr	74
parwastag kardan	73	sūd	91
pasēmālān	106	sūgar	88
passāxt	110	sulag	84
pataftan	107	surāxōmand ī zarrēn	127
patē	107	sūwar	88
pattūdan	107	šabīh	114
payg	120	šasabīh	127
paymār	123	šēcīkān	87
paywahīd	84	šnūman	127
paxsišn	123	šnūman pursēnd	127
piratrasp	102	tābišnīg	76
pitarasp	102	tagal	94
pēsīšn	123	tajan tōgān	111
pēšag	80	tar	120
pēšēmālān	106	tariz	128
pēšanīg	127	tar-xwarišnān	120
pētrip	102	tāwīg	95
rapihwin	126	taxt	124
rist-wirāyīh	125	tazān	111
ruwān	96	tāzīg	95
sag	126	tāzišnīg	76
sang	126	tōf	118
sāul	128	tōhmag-ōšmurišnīh	94
sawīh	124	urwāp	87
se rīn	85	urwāzišt	85

د - یازند یا آنچه به صورت یازند نوشته شده

arəjāksarsn	102
arəjāṭ.aršū	102
barəzsavang	85
harāitār	102
hindainš	106
nazāzam	103
urugadaspi	102
vaidišt	103
vohūdinā	106
xarətarə	102

ه - فارسی میانه ترفاتی

pahr	89
pahrag	89
pahrag kōšān	89
paywāh	84
phrg	89
phrg y kwšn	89

۲- نامها

آریک، ۲۲-۱	آبان، ۸۳
آز (دیو)، ۴-۵۹-۶۰-۶۱-۶۶	آبان ناف، نک. برز آبان ناف
آزادگان (= ایرانیان)، ۴۶	آبی (یکی از نیروهای آدمی)، ۴۴
آزان، ۲۴	آبجر، ۱۰
آسرون، ۱۷-۲۶-۲۷-۳۸-۴۶-۴۷	آبردار، ۶۴-۶۵-۱۲۶
۸۰	آتش آذران، ۹۷
آسمان (روز)، ۶۶-۱۲۷	آتش برزین مهر، ۸۸
آسموخونت، ۴۶-۱۱۳	آتش بهرام، ۱۶-۳۴-۹۷
آسفودار، ۶۴-۶۵-۱۲۶	آتش جانی، ۴۳
آمارسفوش، ۴۹-۱۱۹	آتش فریبج، ۸۸
آمیژگی، ۴۸	آتش وازشت، ۱۰-۱۶-۸۵
آمیژه، ۴۵-۴۶-۶۸	آذربایجان، ۱۷-۲۵-۱۰۷-۱۱۰
آموزگار (طیقه)، ۴۶	آذر برزین مهر، ۱۷-۳۶-۴۷-۸۸-۹۸
آوازه، ۱	آذر سودی مهر، ۱۱-۸۹
آویستن، ۱۳	آذر فریبج، ۱۶-۴۷-۸۸
آعنجا، ۴۷	آذرگشنسب، ۱۱-۱۷-۴۷-۸۷-۸۸
آیینه (= نوع)، ۱۳-۹۳	آذروخش، ۶۴-۱۲۶
آیینه (= جوهر)، ۴۹	آراستای، ۳۱-۶۴-۱۰۹
۱	آراستایان، نک. میدیوماه آراستایان
انی بی‌سر و سرم، ۶۵-۱۲۶	

اخرین، در بیشتر صفحات آمده است.	افراسیاب، ۱۸-۸۴-۹۹	۱۱۴	اباختر (= شمال) ۱۲-۳۱-
اخرستود، ۳۶	اغراط (= دیو)، ۵۹-۶۱	ارزوای، ۳۴	۸۶-۷۷-۵۹-۵۰
اخرودگام، ۴۰-۶۶	انزونی (آتش)، ۱۶	ارزه، ۶۴-۹۰	اباختران، ۷-۷-۴۴-۷۷
اخرنور، ۲-۴-۷۲-۷۴-۱۱۵	اکومن، ۱۲-۲۳-۶۶-۹۲-۱۲۸	اوششونگ، ۶۷-۹۵	اباختری نک، ماه اباختری مهر
ایران، ۱۸-۱۹-۳۶-۱۰	البرز، ۱-۱۱-۸۴-۸۹	ارغ، ۲۲-۲۶-۱۰۳	اباختری
ایرانشهر، ۱۸-۴۳-۹۹	امرداد (= امشاسیند)، ۱۲-۴۶-	ارنگ، ۱۰-۵۷-۸۶	ایرپایه، ۷۵
ایرانویچ ۱۲-۳۲-۷۶-۸۶-۹۲-	۱۲۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳	ارومیه، ۸۶	ایرسام، ۱۲
۱۱۱-۱۱۲	امشاسیند، ۱-۳۲-۳۳-۳۶-۶۳-	ازرگ، ۹-۸۲	ایرسین، ۱۲-۸۹
ایرج، ۲۲-۶۳-۹۹-۱۰۳	۸۳-۷۲-۶۶	ازیرینگاه، ۶۵-۶۶	ایرشهر، ۸۸
ایریم (= ایزد)، ۴۰-۴۱-۵۷-۶۰-	اناعید (ستاره)، ۱۱۸	ازدها، ۶	ایرتموداری میزشن، ۲۱-۱۰۱-
۶۱-۶۵-۶۸-۱۱۶	انجمن ایست واستران، ۶۶-۱۲۷	ازدهاک، ۵۴-۱۱۲	ایبی سروسرم، ۶۶
ایریم (نماز)، ۱۱۵	اندر، ۶۶-۱۲۸	اسپنجروش، ۸۵	ایام نیات، ۸۳
ایریم ایشو/ایینه، ۱۱۶	اندرچهری، نک. باد اندرچهری	اسپنجزر، ۱-۸۵	ایوشی، ۹-۱۰-۸۴-۸۵
ایریم یزسی، ۴۱-۱۱۶	اندروایی، نک. یاداندر وایی	اسپندارهذ (= ماه)، ۳۱	اختر (= ستاره)، ۴۴
ایست واستران، نک. انجمن...	انگران (روز)، ۶۶-۱۲۷	استویپاد، ۷-۴۹-۷۸	اختران (= ثوابت)، ۷۷
اینگیان، ۲۲-۴	انغر روشن، ۷۵	اسر روشی، ۱-۲۱-۶۷-۱	اختران، نک. سپهر اختران
ایه زیم، ۲۲-۱۰۳	انگره مینو، ۸	اسفند (= ماه)، ۹۹	لحت، ۳۶-۱۱۳-۱۱۴
ب	انگیان، ۲۲	اسفندارهذ (= ماه)، ۹۹	لخو، ۴۳-۱۱۷
بابا (کوه)، ۸۹-۱۱۱	انیران (روز)، ۳۱	اسفیان، ۲۲	ارتستار، ۸-۱۷-۲۶-۲۷-۴۱-۴۶-
باتیر، ۱۰۲	اویاشی شی، ۶۹	اسفیان برگاو، ۴-۱۰	۸۰-۷۶-۴۷
باختر، ۱	اورمزد (ایزد)، در بیشتر صفحات آمده است	اسفیان نیک گاو، ۴-۱۰	ارتشتارستان، ۱۱۵
باد (ایزد)، ۹-۲۳	اورمزد (روز)، ۵-۶۱-۶۸-۷۶	اسنوند (= کوه)، ۱۷-۲۵-۸۸-۹۸	ارتشتاری، ۵۴
باد اندرچهری، ۹	اورمزد (ستاره)، ۷-۷۷-۱۱۸	اشتاد (روز)، ۶۵	ارجت ارشو، ۲۲-۱۰۲
باد اندروایی، ۹	اوزیرینگاه، ۱۳۶	اشتودگام، ۴۰	ارخیس، ۱۰۳
بادی (یکی از نیروهای آدمی)، ۴۴	اوسند، ۳۴-۱۱۰	اشکانی، ۱۱۳	اردای فرورد، ۹-۲۵-۸۲-۱۰۶-
بالست، ۷-۷۷	اوسین دام، ۱۱	اشم وحو، ۱۱۶	اردویسور، ۱-۲۵-۸۶
بدون چهر (یکی از جنبه‌های دیوآز)	اوروازشت، ۱۶	اشم بهمایی لوشت، ۶۳	اردیبهشت (امشاسیند)، ۳۶-۴۱-
۶۰-۱۲۳	اوروتسیب، ۲۲-۱۰۲	اشو آگاهانه، ۸	۶۰-۶۳-۶۴-۶۶-۶۷-۱۱۶-
برادروخش، ۲۴	اوروشتاران، نک. و هونیم اوروشتاران	اشه وزدانپورودخشتان، ۶۳	۱۲۸
		اشهین، ۶۵-۶۶-۱۲۶	اردیبهشت (ماه)، ۳۱-۳۶-۱۰۹-

برادر ویستن، ۲۴
 برآمدان (= مشرق)، ۷-۹- نیر نک
 روز برآمدان
 برآهنج (بازدم)، ۱۰-۴۶-۴۷
 برز آبان ناف، ۹-۸۳
 برز (= ایزد)، ۸۳
 برزین مهر، ۱۱
 برهنه زن، ۲۸
 بز (برج)، ۷
 بزه‌گران (سیارات)، ۷۷
 بلخ (رود)، ۸۹
 بلخ (شهر)، ۱
 بلغم، ۴۵-۴۷-۵۸
 بانوسود، ۱۶
 بنگ، ۵
 بنو، ۱۳-۶۲
 بوشاسپ، ۷۸
 بوی (= یکی از نیروهای آدمی)، ۴۶-۴۷
 ۴۷-۴۸-۴۹
 بهاریود، ۳۱-۱۰۹
 بهان کرداری، ۴۰
 بهر (= جنس)، ۱۴-۹۳
 بهرام (ستاره)، ۴۴-۷۷-۱۱۸
 بهرام (ایزد)، ۹۷
 به‌خرففتار، ۱۶
 بهمن (امشاسپند)، ۹-۱۳-۲۳-۲۵
 ۲۸-۳۲-۳۴-۳۶-۶۳-۶۴
 ۶۶-۶۷-۷۸-۸۲-۹۲-۱۲۸
 بهی، ۷
 بیتک، ۲۲

بیرون از چهر، ۶۰-۱۲۳
 بیش موش، ۱۵
 بی
 پارت، ۸۹
 پتیاره (= اهریمن)، ۵-۱۱-۴۱
 پچین، ۴
 پیر، (= ده)، ۱
 برترسپ، ۱۰۲
 پرخونی، ۴۸-۱۱۹
 پساخت، ۲۵-۲۳-۱۱۰
 پشته گشتاسپان، ۱۷-۸۸
 پشتون، ۶۳-۱۲۵
 پدشخوارگر، ۹۹
 پونیدیک، ۱۰-۸۵-۸۶
 پروشسپ، ۲۲-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷
 ۲۸-۲۹-۳۱-۳۴-۳۶-۱۰۶-۱۱۱
 پوریوتکیشان، ۷۹
 پیتریب، ۲۲-۱۰۲
 پیری (دیو)، ۵۹
 پیشهور، ۴۶-۸۰
 پیکار رستم، ۴۱-۱۱۵
 پیکر (= جوهر)، ۶۹
 پیمان، ۴۰
 ت
 تاران (= آفریدگان اهریمنی)، ۱-۴۱
 ۳۳
 تارپیکران، ۶
 تب (= دیو)، ۲۲

شجن، ۱۱-۳۴
 تخشاپزشک، ۹۰
 تخم (= نطفه)، ۵۹
 تخمه شماری، ۱۴-۹۴
 تخمی، ۴۸
 ترازو (= برج)، ۷
 ترکستان، ۸۶
 ترمفتسی، ۶۶
 فریز، ۶۶-۱۲۸
 تشنگی (دیو)، ۵۹-۶۰-۱۲۴
 تفریط (دیو)، ۵۹-۶۱
 تگل، ۱۵-۹۵
 تن (= عرض)، ۶۹
 تن پسین، ۴۷-۱۱۶
 تور، ۶۳-۹۹
 توران، ۱۹-۱۰۰
 تیر اورودده، ۲۹
 تور برادر خوش، ۲۴-۳۶
 تور برادروش، ۱۱۲
 توزن، ۶۳
 توس، ۶۳-۸۸
 تهماسپان، نک. زاب تهماسپان
 تهورث، ۱۷
 تهیگی، ۴-۷۵
 تیر (ستاره)، ۴۴-۴۵-۷۷-۱۱۸
 تیر (ماه)، ۹-۸۲
 تیشتر (ایزد)، ۹-۸۲-۸۴-۹۰
 تیشتر (ستاره)، ۱-۸۲
 ث
 ثوابت، ۷-۱۶-۳۹-۷۷

ثوابکار (= ستارگان ثوابکار)، ۷
 ج
 جاماسپ، ۳۶-۶۴-۱۱۳-۱۲۵
 جان، ۴۷-۴۹
 جانان، ۷-۸۲
 جدی، ۷
 جزر، ۱
 جم، ۲۲-۵۴-۶۵-۶۸-۸۳-۸۸
 ۴-۱-۱۲۱-۱۲۷
 جنوب، ۱۲-۵۰-۶۶
 جوان جمان، نک. زادسپرم جوان جمان
 جوهر، ۱۱-۴۹-۶۹
 ج
 چاخنفوش، ۲۲-۱۰۲
 چرا ارژانیان، ۳۴
 چهاربزار (= اندامها)، ۴۶
 چهارمادران، ۲۸
 چبرومیان، ۶۳-۱۲۵
 چهره (= عرض)، ۴۹
 چهری، ۶۰-۱۲۳
 چینامروش، ۹۰
 چیچست، ۱۱-۲۵-۸۷-۸۸
 چینستان، ۱۲
 چینوبیل، ۵۱-۵۳
 ح
 حضیض، ۷
 خ
 خاور، ۷-۱۱

خاوران، ۷۷
 خحیش، ۱۰۲
 خراسان (= مشرق)، ۳۲-۵۹-۷۷
 خراسان (= سرزمین خراسان)، ۸۸-۱۰۱-۱۰۷
 خریز سپید، ۲۴
 خرچنگ (= برج سرطان)، ۷
 خرچنگ (اختر)، ۹-۸۲
 خرداد (امشاسیند)، ۶۳-۶۴-۶۵-۷۴
 ۱۲۸-۶۷-۶۶-۶۵
 خرد افزونی، ۶۵
 خرد اکتسابی، ۸۲
 خرد غریزی، ۸۲
 خرد مقدس، ۶۵
 خرد از رگ، ۸۲
 خرد همه آگاه، ۲۳-۱۱۰
 خرمنند (کره)، ۸۸
 خزر، ۸۶
 خست (= دیو)، ۱۲۴
 خسوف، ۷۷
 خشک (مزاج)، ۴۵
 خشم (دیو)، ۲۴-۵۹-۶۷-۱۲۳
 خطر، ۵۹
 خلیج فارس، ۸۵
 خمائن، ۱۱
 خنجست، ۸۷
 خواجه (کوه)، ۱۱۱
 خوارزم، ۱۷-۸۸-۹۲
 خور (روز)، ۲۶-۱۱۳
 خورچشم، ۶۴

خورشید پایه ۱۱-۷۵-۷۹-۸۹
 ۱۲۲-۱۲۸
 خورشید تیره، ۶-۷۷
 خوروران (= مغرب)، ۵۹
 خون (خلط)، ۱۳-۴۵-۴۷
 خرنیره، ۱۱-۱۲-۶۴-۶۷-۸۹
 خوددوده، ۲۷
 دائینی (رود)، ۵-۲۲-۳۴-۳۵
 ۷۷-۱۱۱
 داند دیو، ۴۰
 داوگاه (آتش)، ۸۸
 دادی، ۴۰-۱۱۵
 دارجه، ۱۱۱-۱۱۲
 دامداد نسک، ۱۳-۱۴
 دانه کارستان، ۴۱
 دجله، ۱-۵۷-۸۶
 دراندرز بدی، ۵۴
 درجین زیار، ۳۵-۱۱۱-۱۱۲
 درخت بسیار تخمه، ۹۰
 درخت دوردارنده غم بسیار تخمه
 ۹۰
 درخت همه تخمه، ۱۲-۹۰
 درد (دیو)، ۲۲
 درآگاهی، ۴۹
 در دانایی، ۴۹
 درواسپ (ایزد)، ۸۳-۸۶
 دروج (اعریمن)، ۱۵-۱۶-۳۹-۶۱
 دروغ (اعریمن)، ۱-۲-۶-۲۲-۲۶
 ۴۹-۶۱-۶۸
 دستان، ۳۸

دوغور، ۲۱-۱۰۱
 دمندان، ۳۵-۱۱۱
 دورسرو، ۲۲-۲۶-۲۷-۲۸-۱۰۳
 دعاک، ۳۵
 دی (ماه)، ۳۶
 دی به مهر (روز)، ۳۱
 راغ (ده)، ۲۵-۲۶-۱۰۷
 رام (ایزد)، ۷۸
 ربیهوین، ۶۶-۱۲۶
 رتوشتر، ۲۴
 رتوشتائیتی، ۴۰
 رتوشکر، ۶۴-۶۵-۱۲۶
 رد، ۳۲-۳۹
 رستاخیز، ۴۷-۵۸-۶۲-۷۴-۱۲۴
 رستم بن‌دار، ۵۵
 رسته، ۱۴-۹۳
 رطوبت (مزاج)، ۴۶
 رنگوشتر، ۲۴
 روان، ۴۹-۵۰-۵۳
 روان اندرقتن، ۴۸-۵۰
 روان اندر راه، ۴۹-۵۰
 روان اندرجان مینویان، ۴۸
 روان بیرون ازتن، ۴۸
 روان تنی، ۴۸-۴۹
 روان نگهدارنده، ۴۹
 روحانی (طبقه اجتماعی)، ۱۷-۲۶
 ۴۶-۴۷
 روز برآمدن (= طلوع)، ۱۱
 روز فروشدان (= غروب)، ۹-۱۰
 روشنان (= آفریدگان اورمزدی)، ۴-۴

۷-۲۲-۳۹-۶۶
 روشنان (= ثوابت)، ۱۶-۳۸
 روشن تخمه‌ها (= آفریدگان اورمزدی)،
 ۶۵
 روشن چشم، ۶۴
 روشن کوه، ۸۸
 روشنی ازلی، ۲۱-۶۷
 روشنی بی‌انتهای، ۲۱
 روشنی بی‌پایان، ۶۷
 روشنی بی‌کرانه، ۶۹-۷۵
 روم، ۸۶
 ریاس، ۱۵
 ریشتان، ۱۱۵
 ریوند، ۱۷-۸۸
 ز
 زاب تهماسپان، ۹۹
 زامسیرم جوان جمان، ۱-۴۲-۵۶
 ۷۱-۱۰۰-۱۱۳
 زامیاد (روز)، ۶۶-۱۲۷
 زحل، ۷۷
 زخصستان، ۴۱-۱۱۵
 زردآب (خلط)، ۴۵-۴۷-۱۱۸
 زردشت ۶-۱۹-۲۱-۲۲-۲۳
 ۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۰-۳۱
 ۳۲-۳۴-۴۵-۵۶-۶۱-۶۳
 ۶۴-۷۲-۷۶-۸۲-۸۳-۸۸
 ۱۰-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲
 ۱۱۳
 زرمان (دیو)، ۱۲۳

زروان، ۷-۳-۵۹-۷۴
 زوران (= نیروهای اهریمنی)، ۴-۶۰
 زریز، ۱۲۸-۶۶
 زمان (ایزد)، ۷۴
 زمان کرانه‌مند، ۷۳-۷۴
 زمان بی‌کرانه، ۷۳
 زمستان (دیو)، ۵۹-۱۲۳
 زوئیش، ۱۰۱
 زوت، ۲۳-۶۴-۱۲۵-۱۲۶
 زوش، ۶۴
 زوشگ، ۲۲
 زهره (ستاره)، ۴۵-۷۷

س

ساسانی، ۱۱۵
 ساسانیان، ۱۰۷
 ساژول، ۱۲۸-۶۶
 سپاهمی، ۱۷-۳۶
 سپندارمذ (امشاسپند)، ۱۵-۱۸
 ۱۹-۴۵-۳۵-۶۳-۶۴-۶۵
 ۱۲۸-۶۶-۷۹-۶۸-۶۷-۶۶
 سپندارمذ (ماه)، ۶۵
 سپندرمذگاه، ۴۰
 سپندمدگاه، ۶۵-۶۷
 سپندمینو، ۱-۲-۸-۳۳-۷۱
 سپندان، ۱۳
 سپهر، ۲-۴۴-۶۱-۷۴-۸۰
 سپهر اختران، ۷۵-۷۶
 سپهر ستارگان ناآمیخته، ۷۵
 سپتیام، ۲۲-۱۰۳

سپتیمان، ۱۹-۱۱۴
 سپیتور، ۱۲۱
 سپی‌وی‌می، ۶۹
 ستاره پایه، ۴-۱۱-۶۷-۷۵-۷۶
 ۸۹-۱۲۸
 ستایش اهلوی (نماز)، ۴۰-۴۱-۱۱۶
 سترگ، ۲۲
 ستورستان، ۴۱-۱۱۵
 سدویس (ستاره)، ۱-۳۵-۸۶
 سدویس (دریا)، ۱۰-۸۶
 سرای روستا، ۳۴-۱۱۱
 سرد (مزاج)، ۴۵-۴۶
 سرده، ۱۲-۱۴-۹۳
 سرده باسرده اندر سرده، ۱۴
 سرده اندر سرده، ۹۳
 سردی (مزاج)، ۴۶
 سرطان (برج)، ۸۲
 سروش (ایزد)، ۱۶-۲۵-۶۱-۶۶-۶۷
 ۸۲-۹۷-۹۸
 سروخندی، ۱۱۷
 سریت، ۱۹-۲۰-۱
 سریت (دختر زرفشت)، ۳۶
 سرینگ، ۲۲
 سریشوگ، نک. گاو سریشوگ
 سقنقور، ۹۵
 سلم، ۹۹
 سمور، ۱۴
 سمور سپید، ۳۴
 سفد (رود)، ۷۷-۸۶
 سودا (خلط)، ۴۵-۴۷-۱۱۸

سودی مهر، نک. آذرسودی مهر
 سوشیائیس، ۲۳-۴۱-۶۴-۶۵
 ۶۷-۷۲-۷۳-۹۰-۱۰۹-۱۱۶
 ۱۲۵
 سور، ۱۱-۸۸
 سوه، ۶۴-۹۰
 سهند، ۹۸
 سیاره، ۷۷
 سیامک، ۲۲
 سیاوش، ۸۳
 سیاوشگرد، ۱۲۶
 سیاه (دریا)، ۸۶
 سیاه بن، ۱۰-۸۶
 سیج (دیو)، ۱۲۳
 سپستان، ۱۲-۱۱۱
 سیمرغ، ۱۲-۱۵-۳۴-۹۰
 سین، ۲۷-۱۱۴

ش

شاه مردان، ۵۵
 شبنی، ۳۷-۱۱۴
 شور (دریا)، ۱۰
 شرف (نجوم)، ۷
 شمال (سمت)، ۱۲-۳۱-۵۹
 شمردنی، ۶۱
 شمرده، ۱۲۴
 شهرپور (امشاسپند)، ۶۲-۶۴-۶۶
 ۶۷-۱۲۸
 شهوت (دیو)، ۶۰-۱۲۳
 شیون (دیو)، ۵۹

تیز، ۸۷

ص

صور زرین، ۶۵

ض

ضحاک، ۳۵-۵۴-۸۸-۱۰۰

ع

عمدس، ۱۳-۹۱

عرش اعلا، ۱۶-۵۴

عرض، ۴۹-۶۹

عطارد، ۷۷

ف

فرات، ۸۶

فراخ رفتار، ۳۴

فراخکرد، ۹-۱۰-۱۲-۸۴-۸۵-۸۶

۹۰-۱۱۰

قرانت قره، ۶۴

غرارون پزشکی، ۹۰

غراه، ۲۲-۱۰۳

فرمیدار، ۶۴-۱۲۶

فرددش، ۶۴-۹۰

فرزوشک، ۲۲

فرش، ۹۹

فرشگرد، ۶-۸-۵۶-۵۷-۵۹-۷۳

۷۴-۷۸-۷۹-۹۱-۱۱۶-۱۲۵

۱۲۸

فرشگرد سازان، ۷۴

غرشگرد کرداران، ۶۴

غرشگرد کرداری، ۳۵-۵۶-۵۸

۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۷۸

۱۱۴

غرشگردی، ۳

غرشونتر ۳۶-۵۴-۶۴-۱۱۳

۱۲۵

غرگرد، ۲۱

غرگوزگ، ۲۲

غرمگر، ۶۳

غرواک، ۲۲

غرود آمنج (باد)، ۱۰

غرود آمنج (دم)، ۴۷-۴۶

غرورین (ماه)، ۷۶-۶۱-۵

غرومر، ۱-۱۹-۲۱-۴۲-۴۶

۴۸-۴۹-۱۱۷-۱۱۹

غرد، ۱۵-۱۹-۲۰-۲۳-۲۶-۹۶

۱-۹۷-۱۲۱

غرد کاسفاران، ۲۴-۱۰۵

غرمند (کوه)، ۱۷

غرخت خمبگان، ۶۳

غرموشی، ۷۲-۸۳

غریدون، ۲۴-۵۴-۵۵-۱۰۴

غرین، ۳۶

غریفی، ۲۱

غشوش مورستان، ۴۱

ق

قائم سپید، ۳۴

قائم سیاه، ۱۵

ک

کابل، ۸۹

کاریان، ۸۸

کاوروس، ۱۹-۲۰-۱

کایسه، ۶۱-۱۱۳-۱۲۴

کلام مقدس، ۱۵

کرب، ۲۴-۲۵-۲۶-۱۱۴

کرده (= فصل)، ۱۳-۹۳

کرشفت، ۳۴

کرشی، ۹۵

کرشیوا، ۹۵

کرفه‌گران (= خوابت)، ۷۷

کرمان، ۵۵

کروشه، ۱۵-۲۵

کستی، ۱۸-۱۹-۲۸-۳۸

کسوف، ۷۷-۱۱۴

کشاورز، ۲۶-۲۷-۴۶-۴۷-۷۴

کشور، ۱۲-۱۸-۴۳-۸۹

کشورداران، ۶۳

کماره دیو، ۹۲

کمرود، ۱-۸۵

کنجد، ۱۳

کنگنز، ۶۴-۸۶-۱۲۶

کنگنز، ۹۳

کوخرید، ۲۴-۱۰۵

کودک می، ۱۳

کوسه، ۹۳

کوشان، ۸۹

کوکنار، ۹۱

کوی، ۳۶

کیخسرو، ۶۳-۸۳-۸۶-۸۸-۱۲۵

کیوان، ۷-۴۴-۷۷-۱۱۸

کیومرث، ۵-۷-۸-۱۵-۲۲-۵۷

۶۸-۷۰-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۱۲۲

۱۲۸

ک

کاووم، ۶۵-۱۲۶

کاویکتا آفریده، ۵-۶-۱۲-۷۶-۷۸

گاه (= یک بیت)، ۴۰

کامان، ۴-۴۱-۵۰-۷۷-۸۲-۱۱۵

۱۲۵

کامان گامانی، ۴۰

گامانی، ۴۰-۱۱۵

گازمان، ۵۴

گرزه مگربیس، ۱۵

گرسنگی (دیو)، ۵۹-۶۰-۱۲۴

گرشاسپ، ۵۴-۶۳-۷۸-۱۲۱-۱۲۵

گرگر، ۱۳-۹۱

گرم (مزاج)، ۴۵-۴۶

گروتمان، ۱۶-۷۵

گروه، ۹۳

گشادگی، ۷۵

گشتاسپ، ۲۵-۲۵-۳۶-۵۴-۶۴

۱۲۵-۸۸

گشاسپ، نک. آذرگشنسپ

گشامینو، ۱

گناه، ۱۰۰

گندرو، ۱۲۱

گوبدشاه، ۵۵-۶۲-۶۴

کوزگ، ۲۲

گوش (ایزد)، ۷۸

کوشورون، ۶-۶۶-۷۸

گورن، ۹۰-۹۱

گومیزگی، ۱۱۹

گونه، ۹۳

گیرا، ۴۷

گیو، ۶۳

م

مادیگان یوشف نریان، ۱۱۳

مار اسپند (روز)، ۶۶-۱۲۷

ماش، ۱۳-۹۲

مانسریرخشگ، ۴۰

مانسرسپند، ۱۵-۹۶

ماه (ایزد)، ۱۳-۷۸

ماه اباختری، ۶-۴۴-۷۷

ماه پایه، ۱۱-۱۳-۶۷-۷۵-۸۹-۱۲۸

ماه تاریک، ۷۷

ماه تیره، ۶-۷۷

مد، ۱۰

مدیترانه (دریا)، ۸۶

مرجمک، ۹۱

مرغاب (رود)، ۸۹

مرگ (دیو)، ۷

مربخ، ۷۷

مزدیسنان (دین)، ۱۸-۵۶-۹۰-۹۸

مزان، ۶

مژو، ۹۱

مشتری (ستاره)، ۷۷

منور، ۱۳
منسوق، ۷-۹-۱۱-۳۲-۵۹
منسی، ۱۵-۲۲-۵۷-۷۹-۱۳۲
منسیانه، ۱۵-۵۷-۷۹-۱۳۲
مغان (ده)، ۲۵-۳۵-۱۰۷
مغرب، ۹-۱۰-۵۹
مغزه، ۱۱۶
منوچهر، ۱۵-۱۸-۲۴-۳۶-۹۹-۱-۱۰۳
منوش، ۲۳
منوشچهر، ۲۲
منوش خورناک، ۲۲
منوش خورنر، ۲۳-۱۰۳
منوشک، ۲۴
موتی، ۱۴
موتی ناه، ۱۵
مویه (دیو)، ۵۹
میر (ایزد)، ۸۳
میر (ستاره)، ۴۴-۱۱۸
میر ایاختری، ۶-۷۷
میر تاریک، ۷۷
منگ، ۵
میخ، ۴۴
میخ زیرزمین، ۷
میدیوزم، ۱۰۹
میدیوماه، ۳۱-۳۶-۱۰۹-۱۲۵
میدیوماه آراستایان، ۳۱-۳۵-۶۴
میزان (برج)، ۷
میناو، ۳۴
مینوی آسمان (ایزد)، ۸۱

مینوی انزونی، ۳۳-۷۱
مینوی بد (= اهریمن)، ۷۹
مینوی خوب (= اورمزد)، ۷۹
مینوی مقدس، ۷۱
ن
نانگهئید، ۶۶-۱۲۸
ناعید (ستاره)، ۴۴-۴۵-۷۷
ناهید (ایزد)، ۸۶
نخید، ۱۳
نریوسنگ، ۲۲-۴۹-۷۹
نسک، ۴۰-۴۱-۱۱۵
نشیب، ۷-۷۷
نظنه، ۵۹
نیمروز (سمت)، ۱-۱۲-۵۹-۷۷-
۸۴-۱۱۰
نیمروز (= ظهر)، ۵-۵۰-۶۶-۷۱-
۱۳۶
نیم‌گام (مصراع)، ۴۰
نوازگ، ۱۹
نوذر، ۲۶-۹۹-۱۰۷
نوذر (ده)، ۲۵-۳۶
نوروز، ۳۱
نوع، ۹۳
نیستان بیشه، ۱۲-۲۶-۱۰۹
نیشابور، ۸۸
نیوشا (= رعیت)، ۶۵
و
وازشت، نک. آتش وازشت

راستربوش، ۱۷-۲۶-۲۷-۳۴-۸۰-
۹۸
وای ۸۰
وای بد، ۷۵-۷۶
وای بدتر، ۴۹-۷۸
وای بدگور، ۲
وای به، ۷۴
وای درنگ خدای، ۷۶
وای نیک، ۷۵-۷۶
وتدالارض، ۷
وتد رابع، ۷
وچست، ۴۰
ودا، ۸۳
ودریگا، ۲۴
ودست، ۲۴
ودک، ۱
ور، ۱۲۱
ورجمکرد، ۶۴
ورستان، ۴۱-۱۱۰
ورن، ۶۰
وروبرش، ۹۰
وروبرشت، ۶۴
وروجرش، ۹۰
وروجرشت، ۶۴
وروسود، ۶۴-۶۵
وروکش، ۸۴
ورونیم، ۶۴-۶۵
ون جدیدش، ۶۳
وه (رود)، ۱۰-۸۶
وهوخشترگاه، ۴۰
وصونیم، ۳۶
وهیزگی، ۶۱-۱۲۴
وهیزه، ۳۶-۱۱۳
وهیشتواشت گاه، ۴۰
ویدت خوره، ۶۵
ویدت غره، ۶۴
ویددفش، ۶۴-۹۰
ویدشت، ۲۲-۱۰۳
ویدیوداد، ۴۰
ویر، ۴۸
ویزیگ، ۲۲-۱۰۳
ویس‌یا، ۳۶
ویندفتش، ۲۴
ویونگهان، ۲۲-۸۳-۱۰۴
هادخت، ۴۱-۱۱۵
هادمانسر، ۴۰
هادمانسری، ۴۰-۱۱۵
هاسر، ۱۸
هاون، ۶۵
هاونان، ۶۴-۱۲۶
هاونگاه، ۶۵-۶۶-۱۲۶
هایزم، ۱۰۳
هدعیوش، ۶۴-۷۰-۷۸-۱۲۵-۱۲۸
هردار، ۱۰۱
هرزره، ۲۲
هریرو، ۸۹
هفت ایاختر، ۷۸
هفت ازدها، ۷۷
هفت امشاسپند، ۲۶-۲۲-۳۴-۶۳-
۶۴-۱۲۸-۱۲۵-۶۵-۶۴

عفت بیمرگ، ۱۲۵
 عفت جاویدان، ۱۲۵
 عفت سیاره، ۷۷
 عفت کشور، ۲۶-۶۱-۸۲-۹۰-۱۲۵-
 عفت یمن، ۴۰
 عمه پزشکی، ۹۰
 عن (رود)، ۲۸
 عنشوگش، ۸۹
 عنقویان، ۴۳
 عنک اوروش، ۳۶-۱۱۳
 عوتخشان، ۸۰
 عوتس، ۶۴-۱۲۵
 هوش، ۴۷
 عوشنگ، ۱۷-۲۴
 هوشیدر، ۷۲-۱۰۹
 هوشیدرماه، ۳۲-۷۲-۱۰۹
 هوگو، ۱۱۳

هوم (ایزد)، ۹-۱۹-۶۴-۸۲-۸۳-۹۱-
 ۱۲۶
 هوم (گیاه)، ۲۱-۳۱-۳۲-۸۳
 هوم مسیّد، ۱۲-۶۴-۹۰-۹۱
 هیاطله، ۱۱۳
 هیچتسپ، ۲۲-۱۰۲
 هیرمند، ۸۹
 حیون، ۳۶-۱۱۳
 ی
 یانیمین، ۴۰
 یثا/مووئیریر، ۶-۷۱-۷۲
 یثت، ۴۰
 یکتا آفریده، نک. گاو...
 یئیسلی، ۸۶
 یوشت، ۱۱۳
 یوشت فریان، ۶۳-۱۱۴

۳- فهرست منتهایی که از آنها عبارتهایی نقل شده و یا به مطالب آنها استناد شده است

الف - اوستا

صفحه	
۹۲	وندیداد فرگرد ۱ بند ۲ و ۳
۱۰۸	وندیداد فرگرد ۱ بند ۱۶
۸۵	وندیداد فرگرد ۵ بند ۱۸
۹۶	وندیداد فرگرد ۲۲ بند ۲ و ۶
۷۹	ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱
۸۳	یسن ۹ بند ۱ و ۲
۹۶	یسن ۹ بند ۴
۸۴	یسن ۱۷
۷۲	یسن ۲۷ بند ۱۳
۱۱۵	یسن ۲۸ تا ۳۱
۷۸	یسن ۲۹
۸۱	یسن ۳۰ بند ۴
۹۲	یسن ۳۰ بند ۶
۸۲	یسن ۳۱ بند ۸
۱-۶	یسن ۳۱ بند ۱۴
۱۱۵	یسن ۴۳ تا ۴۶
۱۱۰	یسن ۴۵ بند ۲
۹۹	یسن ۴۵ بند ۴

۷۹	بندعش ص. ۱۹ و ۲۱	۹۹	بسن ۴۶ بند ۴
۷۵	بندعش ص. ۲۸	۹۹	بسن ۴۷ بند ۳
۷۷	بندعش ص. ۳۷	۹۲	بسن ۴۷ بند ۵
۷۷	بندعش ص. ۴۳ و ۴۴	۱۱۵	بسن ۴۹ و ۵۰
۸۱	بندعش ص. ۴۹ و ۵۰	۱۳۵	بسن ۵۱
۸۳	بندعش ص. ۵۱	۱۰۹	بسن ۵۱ بند ۱۹
۸۴	بندعش ص. ۵۱ و ۵۲	۱۱۵	بسن ۵۳
۸۵	بندعش ص. ۵۲	۱۱۶	بسن ۵۳
۸۹	بندعش ص. ۶۱ و ۶۲	۱۱۶	بسن ۵۴
۱۱	بندعش ص. ۶۳ ۶۴ و ۶۵	۹۸	بسن ۵۷ بند ۲ تا ۴
۸۵	بندعش ص. ۶۸	۹۹	یشت ۱ هرمزد یشت بند ۲۷
۱۱	بندعش ص. ۶۸	۱۱۲	یشت ۱ هرمزد یشت بند ۳۰
۸۶	بندعش ص. ۶۹	۱۱۶	یشت ۳ ارجیبهشت یشت بند ۵
۱۱۱	بندعش ص. ۷۳	۸۶	یشت ۵ آبان یشت بند ۴۹ تا ۵۲
۸۸	بندعش ص. ۷۵ و ۷۶	۱۱	یشت ۸ تیر یشت بند ۳۲
۶۱	بندعش ص. ۷۷	۸۳	یشت ۹ در واسپ یشت بند ۱۷ و ۱۸
۹۵	بندعش ص. ۷۸ و ۷۹ و ۸۰	۸۶	یشت ۹ درواسپ یشت بند ۲۰ تا ۲۳
۹۴	بندعش ص. ۷۹	۸۳	یشت ۱ مهریشت بند ۸۹
۷۹	بندعش ص. ۸۳	۹۷	یشت ۱۱ سروش یشت بند ۱
۹۶	بندعش ص. ۸۳	۹۶	یشت ۱۱ سروش یشت بند ۳
۸۴	بندعش ص. ۱۰۱	۹۷	یشت ۱۱ سروش یشت بند ۳، ۹، ۱۲، ۱۴ و ۱۹
۸۸	بندعش ص. ۱۰۲ و ۱۰۳	۱۰۳	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۳۱
۹۱	بندعش ص. ۱۲۴	۱۱۷	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۴۲
۹۰	بندعش ص. ۱۲۵	۱۱۷	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۷۴
۷۸	بندعش ص. ۱۳۷	۹۶	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۸۱
۸۲	بندعش ص. ۱۴۷ و ۱۴۸	۱۱۳	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۹۶ و ۹۷
۷۸	بندعش ص. ۱۳۹	۱۰۹	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۱۲۷
۸۱	بندعش ص. ۱۴۲	۹۶	یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۱۴۶
۹۹	بندعش ص. ۱۴۶		
۸۱	بندعش ص. ۱۵۷	۷۱	

ب - پشهای میانه

بندعش ص. ۱۲

۱۸۱	بندش ص. ۱۸۱	۹۹	منتخبام پهلوی ص. ۱۹ بند ۸
۱۹۴	بندش ص. ۱۹۴	۱۲۵	منتخبای پهلوی ص. ۱۲۶-۱۲۱
۱۹۷	بندش ص. ۱۹۷	۱۰۴	میغوی خرد پرسش ۱ بند ۹۵
۱۹۸	بندش ص. ۱۹۸	۱۰۳	میغوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹
۲۰۲	بندش ص. ۲۰۲	۱۰۲	میغوی خرد پرسش ۲۶ بند ۶۴-۵۹
۲۰۲	بندش ص. ۲۰۲	۱۰۳	میغوی خرد پرسش ۲۵ و ۵۲
۲۰۲	بندش ص. ۲۰۲	۱۰۶	میغوی خرد پرسش ۵۶ بند ۷
۲۰۲	بندش ص. ۲۰۲	۱۰۹	میغوی خرد پرسش ۶۱ بند ۲۹
	دادستان دینی پرسش ۴۴ بند ۳	۷۳	میغوی خرد پرسش ۶۱ بند ۳۷ تا ۴۲
۱۲۶	دینکرد متن ص. ۱۲۶	۷۱	وندیداد پهلوی ص. ۱۸
۶۰۲	دینکرد متن ص. ۶۰۲	۱۱۱	وندیداد پهلوی ص. ۲۵ و ۲۷
۶۱	دینکرد متن ص. ۶۱	۱۰۴	وندیداد پهلوی ص. ۸۶
۶۱۱	دینکرد متن ص. ۶۱۱	۱	وندیداد پهلوی ص. ۶۱ و ۶۱۶
۶۱۱	دینکرد متن ص. ۶۱۱	۱۰۱	وندیداد پهلوی ص. ۶۶۴
۶۱۲	دینکرد متن ص. ۶۱۲	۱	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۵۷
۶۱۳	دینکرد متن ص. ۶۱۳	۱۰۴	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۷۵
۶۱۷	دینکرد متن ص. ۶۱۷	۹۵	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۹۲ و ۹۴
۶۱۷ و ۶۱۸	دینکرد متن ص. ۶۱۷ و ۶۱۸	۱۱۵	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۱۴۵
۶۹۳-۷۰۵	دینکرد متن ص. ۶۹۳-۷۰۵	۱۱۵	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۱۹۲
[۲۴۶]	دینکرد درسدن ص. [۲۴۶]	۱۰	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۱۹۴ و ۱۹۵
[۴۸۷-۸۸]	دینکرد درسدن ص. [۴۸۷-۸۸]	۱۰۴	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۲۲۷
	دینکرد سنجانا ج ۱ ص ۱۴	۱۱۲	
	روایت پهلوی ص. ۳۰	۱۱۲	ج - روایات زردشتی
	روایت پهلوی ص. ۶۵-۷۴	۷۸	روایات داراب هرمزد ج ۱ ص ۷۲
	روایت پهلوی ص. ۸۰ (نصل ۲۲)	۱۲۲	صد درفتر در ۷۹ بند ۱-۸
	روایت پهلوی ص. ۸۴	۷۵	
	روایت پهلوی ص. ۱۲۸ (نصل ۴۶ بند ۳)	۷۹	
	روایت پهلوی ص. ۱۶۰	۹۳	
	روایت پهلوی ص. ۲۰۶	۷۵	
	شایست نشایست فصل نهم	۸۵	

۱۹	منتخبام پهلوی ص. ۱۹ بند ۸
۱۱۴	منتخبای پهلوی ص. ۱۲۶-۱۲۱
۸۸	میغوی خرد پرسش ۱ بند ۹۵
۹۸	میغوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹
۸۷	میغوی خرد پرسش ۲۶ بند ۶۴-۵۹
۹۷	میغوی خرد پرسش ۲۵ و ۵۲
۸۷	میغوی خرد پرسش ۵۶ بند ۷
۹۱	میغوی خرد پرسش ۶۱ بند ۲۹
۹۰	میغوی خرد پرسش ۶۱ بند ۳۷ تا ۴۲
۱۰۸	وندیداد پهلوی ص. ۱۸
۱۲۷	وندیداد پهلوی ص. ۲۵ و ۲۷
۸۵	وندیداد پهلوی ص. ۸۶
۱۱۱	وندیداد پهلوی ص. ۶۱ و ۶۱۶
۱۰۵	وندیداد پهلوی ص. ۶۶۴
۹۶	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۵۷
۱۰۷	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۷۵
۸۴	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۹۲ و ۹۴
۱۰۶	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۱۴۵
۸۵	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۱۹۲
۱۱۰	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۱۹۴ و ۱۹۵
۹۶	یسنای و ویسپرد پهلوی ص. ۲۲۷
	ج - روایات زردشتی
۸۴	روایات داراب هرمزد ج ۱ ص ۷۲
۱۱۲	صد درفتر در ۷۹ بند ۱-۸

الف- به زبان فارسی

- امیری، منوچهر و فریدون بدره‌ای (مترجمان):
سفرنامه چکمن. ویلیامز چکمن، شرکت سهامی انتشارات خاورزمی
تهران ۱۳۵۲
بیار، میرداد:
- اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲
 - بزوحشی در اساطیر ایران، پاره نخست، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲
 - جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران،
جلد اول شماره ۱، تهران ۱۳۴۷
 - کنگرز و سیاوشگرد، شاعنامه‌شناسی ۱، مجموعه گفتارهای نخستین
مجمع علمی شاعنامه سردوسی انتشارات بنیاد شاعنامه شهریور
۱۳۵۷.
 - وزارت‌عبدعش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.
 - واژه نامه گزیده‌های زادسیرم انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران
۱۳۵۱
- میردلوود، ابراهیم:
- خرد اوستا، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
 - با داناتیهای گاتیا به کوشش بهرام فرموشی انتشارات انجمن ایران-
شناسی مهر ۱۳۲۶
 - یسنا، جلد اول، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
 - یسنا، جلد دوم به کوشش بهرام فرموشی، انتشارات انجمن ایران -
شناسی، فروردین ۱۳۳۷
 - یشتیا، جلد اول و دوم، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران
۱۳۴۷
 - ویسپرد، به کوشش بهرام فرموشی، کتابخانه ابن‌سینا تهران تیرماه
۱۳۴۳
- تنضلی، احمد (مترجم):
- مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.
- تنضلی، احمد و ژاله آموزگار (مترجمان):
- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای

- ایران، آرتور کریستن سن، انتشارات نشر نو، تهران:
- تیرزاده، سید حسن:
- گاه شماری در ایران قدیم، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۱۶.
- دادار، بهمن قوشسروان:
- صدر غتر و صدر بندوشی، بهمنی ۱۹۰۹
- داراب هرمزدیار:
- روایات، به کوشش رستم اونوالا، جلد اول، بهمنی
 - دخدا، علی‌اکبر:
 - نفت فاهه، سازمان لغت نامه دهخدا
 - رائد محصل، محمد نئی.
 - اندر ساخت و ترکیب مردمان، مجله چیستا سال دوم شماره دوم
مهر ۱۳۶۱
 - «بهرگان و فرستگرفکر داران» مجله فروهر، سال دوم شماره ۶ و ۵
امرداد شهریور ۶۴
 - درآمدی بر دستور زبان اوستایی، انتشارات کاروان، تهران ۱۳۶۴.
 - سجلی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال دوم، شماره
دوم، تابستان ۱۳۶۲
 - نجات بخشی در ادیان از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی (زیر چاپ)
 - سقوده، منوچهر:
 - فرهنگ سمناسی، سرخه‌ای، سنگسری، شیخ‌زادی، جلد اول، انتشارات
دانشگاه تهران ۱۳۴۲
 - سامی، عباس:
 - «پنج خیم آسرونان و ده اندرزه»، مجله فروهر، شماره ۲، امرداد ۱۳۶۲
 - صدیقیان، مهین:
 - کیومرث در روایت‌های بعد از اسلام، مجله چیستا سال سوم شماره
پنجم، بهمن ۱۳۶۴
 - کیا، صادق:
 - ماه فروردین روز خرداد، ایران کوچه شماره ۱۶، چاپ دوم، تهران
محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی:
 - برغان قاطع به اتمام دکتر محمد معین، جلد اول تا پنجم، چاپ دوم،

- *Medizin der Zoroastrier in Vorislamischen Iran*, Husum, 1982 (MVI.).
- Henning, W:
Sogdian Loan-words in New Persian. *Acta Iranica*, 14, PP. [639-652].
- Hinz, W.:
— *Zarathustra*, Stuttgart, 1961.
- Humbach, H:
— *Die Gathas des Zarathustra*, I, Heidelberg, 1959.
- Justi, F:
— *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim, 1963.
- Kanga, M. F:
— "Vicitakiha i Zatsparam" CH. 27, *Mélanges Linguistiques offerts à E. Benveniste*, Paris 1975.
- Markwart, J:
— *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*, Roma, 1931 (ACP.).
— *Eranshahr*, Berlin, 1901.
- Mayrhofer, M:
— *Iranisches Personennamenbuch*, Faszikel I, Die Avestischen Namen, Wien 1977 (IPN).
- Mirza, H. K:
— "Pahlavi Kurusk" Memorial Jean de Menasce, Louvain 1974.
- Modi, J. J:
— *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees Bombay*, 1922 (RCCP).
- Molé, M:
— *La Légende de Zoroastre Selon les Textes Pehlevies*, Paris, 1967. (LZ.).
— *Culte, Mythe et Cosmologie dans l'Iran ancien*, Paris, 1963.
- Narten, J:

- انتشارات ابن سینا تهران ۱۳۴۲
مزدابیور، کتابیون:
— «اهرنور، کلام آفریننده»، مجله چیستا سال سوم شماره ششم، اسفند ۱۳۶۴
مقدم، محمد:
— چسناز درباره مهر و ناصید انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها دفتر نخست، تهران ۲۰۳۷
میرغفرانی، مهشید:
— آفرینش در ادیان، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۶
ب - به زبانهای خارجی
- Bartholomae, C:
Altiranisches Wörterbuch, Berlin, 1961.
- Baily, H. W:
Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford, 1978 (Z P.).
- Boyce, M:
— *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9.
— *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9a.
- Darmesteter, J:
— *Etudes Iraniques*, I, II, Amsterdam 1971.
— *Le Zend-Avesta*, II, Paris, 1960. (ZA.).
- Geldner, K. F:
— *Avesta, the Sacred Books of the Parsis I, II, III*, Stuttgart, 1890.
- Gershevich, I:
— *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1972.
- Hampel, J:

